

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

قلمرو فکری کتاب فارسی (۳)

رشته‌های ریاضی و فیزیک - علوم تجربی - ادبیات و علوم انسانی - علوم و معارف اسلامی

پایه دوازدهم

گروه درسی ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

۱۴۰۲-۱۴۰۳

به نام خداوند جان و خرد

در این درسنامه سعی گردیده بخش قلمرو فکری دروس اصلی، همراه با قلمرو زبانی و ادبی و فکری بخش های مربوط به گنج حکمت و روان خوانی و شعر خوانی با توجه به اهمیت شان در آزمون های نهایی، مورد بررسی قرار گیرد و نکات مهم آورده شود. در این جا لازم است از تمامی همکارانی که در ویرایش های قبلی درسنامه با ارائه نظرات و پیشنهادهای ارزنده در غنای این محتوای کمک آموزشی سهیم شدند تقدیر و تشکر نماییم و البته هم چنان منتظر نظرات ارزنده همکاران گرامی هستیم. راه های ارتباطی در همین صفحه درج گردیده است.

خوش نظر مدیر گروه درسی ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

مؤلفان: خوش نظر - رمضان زاده

ویرایش سال ۱۳۹۹: قره داغی - محمودی - جعفری - قره باغی - رجبی - باقری - رمضان زاده - افشاری - اسلامی اصل

ویرایش سال ۱۴۰۰: پاشایی، مرادیان، نوری، اشرفی

ویرایش ۱۴۰۲: خوش نظر

azaradab@gmail.com

@azaradab 

صفحه

فهرست

۴	ستایش: ملکا، ذکر تو گویم
۵	درس یکم: شکر نعمت
۸	گنج حکمت: گمان
۹	درس دوم: مست و هشیار
۱۰	شعر خوانی: در مکتب حقایق
۱۳	درس سوم: آزادی
۱۴	دفتر زمانه:
۱۵	گنج حکمت: خاکریز
۱۶	درس پنجم: دماوندیه
۱۹	روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود!

۲۱	درس ششم: نی نامه
۲۳	گنج حکمت: آفتاب جمال حق
۲۴	درس هفتم: در حقیقت عشق
۲۵	سودای عشق:
۲۶	شعر خوانی: صبح ستاره باران
۲۹	درس هشتم: از پاریز تا پاریس
۳۳	گنج حکمت: سه مرکب زندگی
۳۳	درس نهم: کویر
۳۷	روان خوانی: بوی جوی مولیان
۴۰	درس دهم: فصل شکوفایی
۴۱	گنج حکمت: تیرانا
۴۲	درس یازدهم: آن شب عزیز
۴۵	شعر خوانی: شکوه چشمان تو
۴۸	درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش
۵۳	گنج حکمت: به جوانمردی کوش
۵۵	درس سیزدهم: خوان هشتم
۶۰	شعر خوانی: ای میهن!
۶۱	درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ
۶۸	گنج حکمت: کلان تر و اولی تر!
۶۹	درس شانزدهم: کباب غاز
۸۱	روان خوانی: ارمیا
۸۴	درس هفدهم: خنده تو
۸۵	گنج حکمت: مسافر
۸۷	درس هجدهم: عشق جاودانی
۸۸	روان خوانی: آخرین درس
۹۰	نیایش

ملکا ، ذکر تو گویم

ستایش

در این مناجات، بیشتر به برشمردن صفات خداوند توجه شده است. لحن خوانش این درس ستایشی و مناجاتی است

۱- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

قلمرو فکری: خدایا تو را ستایش می کنم که پاک و منزّه هستی. بارالها ، جز راهی که تو به من نشان می دهی، راه

دیگری نمی روم (جز به راهی که تو راهنمایم هستی، نمی روم) **مفهوم:** فقط مطیع خدا بودن و تسلیم محض

۲- همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

قلمرو فکری: فقط به درگاه تو روی می آورم و تلاش و پویش و حرکت من فقط به سبب فضل و بخشش تو است.

فقط تو را به یگانگی می ستایم، زیرا که تنها تو شایسته یگانگی هستی. **مفهوم:** اشاره به «تسلیم مطلق بودن» در

برابر ذات الهی.

۳- تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

قلمرو فکری: تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی. تو بخشنده و بنده نواز هستی و شایسته ستایش

هستی. **مفهوم:** برشمردن صفات خداوند

۴- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

قلمرو فکری: خداوند! زبان ها در توصیف تو ناتوانند زیرا تو در عقل و اندیشه محدود آدمی نمی گنجی. شبیه و

نظیری هم برای تو نمی توان یافت زیرا تو حتی در خیال و گمان ما در نمی آیی.

مفهوم: ناتوانی انسان از وصف و درک خداوند

۵- همه عزّی و جلالی ، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

قلمرو فکری: خداوند! سراسر بزرگی و جلال هستی و سراسر علم و یقین هستی. سراسر نور و شادمانی، بخشش و

پاداش هستی.

مفهوم: بیان اوصاف الهی، عزت خداوند، جلال و شکوه خداوند، سرور و شادی بخش: «یاسرور العارفین»

۶- همه غیبی تو بدانی ، همه عیبی تو پیوشی همه بیشی تو بگاهی ، همه کمّی تو فزایی

قلمرو فکری: خداوند! همه امور پنهان ما را می دانی (عالم الغیب هستی) و همه عیبهای ما را از نظر دیگران می

پوشانی (ستار العیوب هستی) و همه کم و زیاد شدن ها به دست توست. (عزت و ذلت انسان به دست خداست).

۷- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

قلمرو فکری: سنایی با تمام وجود تو را به یگانگی می ستاید. امید است که (شاید که) برای او از آتش دوزخ امکان رهایی باشد. **مفهوم:** ستایش خداوند با تمام وجود، امید به بخشایش خداوند

حکیم سنایی غزنوی

شکر نعمت

درس یکم

* **مَنْتَ خدای را عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.** هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات . پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. **قلمرو فکری:** احسان و سپاس مخصوص خداوند توانا و بزرگ است که فرمانبرداری از دستورات او، سبب نزدیکی به او می گردد و شکر کردن او باعث زیادی نعمت می شود. هر نفسی که فرو می بریم یاری رساننده زندگی است و چون بر می آید شادی بخش روح و هستی است . پس در هر نفس کشیدن دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی (ممد حیات بودن، مفرح ذات بودن) سپاس گزاری واجب است.

مفهوم: تاکید بر شکر گزاری، قدردان نعمت بودن

* **از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید؟**

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»

قلمرو فکری: نعمت های خدا چنان بی حد و اندازه است که هیچ کس نمی تواند آن گونه که شایسته خداوند باشد او را سپاس گزاری کند.

* «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»

ای خاندان داوود ، شکر به جای آرید زیرا گروه اندکی از بندگان من شکر گزارند.

مفهوم: عجز بنده از شکرگزاری نعمت های حق

عذر به درگاه خدای آورد

بنده همان به که ز تقصیر خویش

کسی نتواند که به جای آورد

ور نه ، سزاوار خداوندی اش

قلمرو فکری: همان بهتر که بنده از گناه خویش به درگاه الهی روی آورد و توبه کند. وگرنه هیچ کس نمی تواند آن گونه که سزاوار خداوند باشد او را عبادت کند. **مفهوم:** عبادت و اطاعت سزاوار حق ممکن نیست.

* **باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده . پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.**

قلمرو فکری: رحمت خداوند شامل حال همهٔ آفریدگان است (صفت رحمانی خداوند) و سفرهٔ نعمت بی پایان خداوند همه جا گسترده است. (مُنعم بودن خداوند) آبروی بندگان را با وجود گناه کاربودنشان نمی ریزد (ستارالعیوب) و رزق و روزی مقرر آنها را با وجود خطا کاربودنشان قطع نمی کند. (رزاق بودن خداوند)

مفهوم: رحمت و نعمت خدا عام و فراگیر است / خدا ستارالعیوب است / خدا رزاق است / رزق و روزی بندگان مقرر و همیشگی است.

*** فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیورود.**

قلمرو فکری: خدا به باد بهاری دستور داده است تا سبزه ها را که همانند فرشی سبز رنگ هستند ، برویاند و به ابر بهاری دستور داده است تا گیاهان را که همانند دخترانی هستند در زمین که همانند گهواره ای است پیوراند.

مفهوم: تمام هستی تحت امر خداست.

*** درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده**

قلمرو فکری: خداوند به عنوان هدیهٔ عید نوروز بر تن درختان لباسی از برگ های سبز پوشانده و بر سر شاخه های کوچک که مانند کودکان و اطفال هستند به میمنت فرارسیدن بهار ، شکوفه هایی مانند کلاه نهاده است.

مفهوم: آفرینش تمام آفریده ها به امر خداوند است.

*** عصارهٔ تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته .**

قلمرو فکری: شیرۀ انگوری ، به قدرت خداوند به شیرینی برتر و هستهٔ خرمایی با تربیت و پرورش او (خداوند) به نخلی بلند تبدیل شده است.

*** ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری**

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو فکری: تمامی آفریده های خداوند در کار هستند تا تو رزق و روزی به دست آوری و آن را در غفلت و بی خبری نخوری. تمام هستی در خدمت تو هستند و دور از انصاف است که تو از خدا اطاعت نکنی.

مفهوم: تمام آفریده ها در خدمت انسان هستند / تاکید بر اطاعت و بندگی انسان

*** در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمهٔ دور زمان محمد مصطفی ، صلی الله و علیه و آله و سلم،**

قلمرو فکری: در حدیث و خبری نقل شده از بزرگ و مایه افتخار موجودات عالم، سبب رحمت عالمیان و برگزیدهٔ انسان ها و کامل کننده پیامبری و آخرین نبی در روزگار، محمد مصطفی، درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد

مفهوم: پیامبر (ص) سرور آفریدگان، مایهٔ افتخار مسلمانان است.

شَفِیعُ مُطَاعُ نَبِیِّ کریم

قسیمُ جَسیمُ نَسیمُ وسیم

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ

حَسَنَتُ جَمِيعُ خِصَالِهِ ، صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ

چه غم دیوارامت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

قلمرو فکری: او پیامبری است که شفاعت کننده (خواهشگر)، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو، دارای نشان پیامبری می باشد. به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی ها را بر طرف کرد؛ همه خوی ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید. امت و پیروان تو غمی ندارند زیرا حامی و پشتیبانی چون تو دارند همان گونه که سرنشینان کشتی نوح ترسی از موج و غرق شدن ندارند چرا که ناخدا و کشتیبانی چون نوح دارند.

* هر گاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جل و علا - بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند.

قلمرو فکری: هر گاه یکی از بندگان گناهکار آشفته حال به امید برآورده شدن توبه، به درگاه او توبه کند، خداوند بلند مرتبه به او توجهی نمی کند. بنده گنهکار دوباره خداوند را می خواند. دوباره خداوند روی بر می گرداند. دوباره، خداوند را با زاری و التماس می خواند.

مفهوم: اجابت دعا حتمی است. از رحمت خدا نباید ناامید بود

* حق - سبحانه و تعالی - فرماید: یا مَلَائِكَتِی قَدْ اسْتَحِیْتُ مِنْ عِبْدِی وَ لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش را اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

قلمرو فکری: خداوند پاک و بلند مرتبه می فرماید: ای فرشتگانم، من از بنده خودم شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس او را آمرزیدم. خواسته اش را برآورده کردم و آرزویش را برآوردم. زیرا که از زیادی دعا و زاری بنده خود شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

قلمرو فکری: ای انسان! کرم و لطف خداوند را ببین که بنده گناه کرده است اما خدا (از طلب عفو او) شرمسار است.

* عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ، و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.

قلمرو فکری: عبادت کنندگان عظمت و بزرگی خدا به کوتاهی خود در عبادت اقرار می کنند و می گویند: تو را چنان که شایسته توست پرستش نکردیم و ستاینندگان و توصیف گران جمال خداوندی در حیرت و سرگردانی اند و اقرار می کنند که: تو را چنان که شایسته شناسایی توست، نشناختیم.

مفهوم: بنده از عبادت و توصیف خداوند ناتوان است.

قربان: هیچ نقاش نمی بیند که نقشی بر کند وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای

بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

بر نیاید ز کشتگان آواز

گر کسی وصف او ز من پرسد

عاشقان کشتگان معشوق اند

قلمرو فکری: اگر کسی وصف خداوند را از من بپرسد من که دل از دست داده ام (در وجود معشوق غرق شده ام فنا شده ام) چگونه می توانم از وجود بی نشان خبر بدهم. عاشق در وجود معشوق فانی می شود و از خود حرکت و آوازی ندارد. پس چگونه این عاشق فانی شده می تواند از معشوق خود (خداوند) خبر بدهد؟
مفهوم: کمال عشق، فانی در عشق است. / عاشق حقیقی بی ادعا و راز دار است.

* یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن که از این معامله باز آمد یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»
قلمرو فکری: یکی از عارفان که در حالت تأمل و تفکر عارفانه قلب خود را از خیال هر چه غیر خدا حفظ کرده بود و در صدد آشکار ساختن و پی بردن به حقایق الهی بود؛ وقتی از این اعمال عبادی فارغ شد، یکی از یاران به شیوه دوستانه به او گفت: «ازین عالم اسرار و اعمال عبادی که بودی، چه هدیه ای به ما می بخشی.»
* گفت: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»

قلمرو فکری: گفت: در نظر داشتم که وقتی به عالم اسرار و حقایق الهی رسیدم برای هدیه به دوستان چیزی بیاورم وقتی به حقایق الهی رسیدم به واسطه گل جمال الهی آن چنان از خود بی خود شدم که اختیارم از دست رفت و در وجود حق حیران شدم.

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

* ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز

کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبران اند

قلمرو فکری: ای عاشق، عشق واقعی را از پروانه بیاموز که جانش را در آتش عشق از دست می دهد ولی اعتراضی نمی کند. کسانی که ادعای شناخت خدا را می کنند از وجود او بی خبرند زیرا آن کسی که از خدا نشان می یابد زبانش بریده می شود و سکوت اختیار می کند. **مفهوم:** ویژگی عاشق: صبر و سکوت
قرابت: شمع این مسئله را بر همه کس روشن کرد / که تواند همه شب گریه بی شیون کرد

گمان

کنج حکمت

گویند که بطی در آب روشنایی می دید. پنداشت که ماهی است. قصدی می کرد تا بگیرد و هیچ نمی یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی، و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

قلمرو فکری: می گویند که مرغابی روشنی ستاره ای را در آب می دید . گمان کرد که ماهی است . تصمیم می گرفت آن را بگیرد اما چیزی پیدا نمی کرد . وقتی چندبار امتحان کرد و نتیجه ای ندید گرفتن ماهی را کنار گذاشت و از آن صرف نظر کرد . روزهای دیگر هر وقت ماهی می دید فکر می کرد همان روشنایی ستاره است . و هیچ اقدامی نمی کرد و نتیجه این تجربه آن بود که هر روز گرسنه می ماند.

مفهوم: تجربه ناقص یا نتیجه نادرست گرفتن از تجربه های روزگار مایه شکست و ناکامی است. / هر تجربه ای مفید نیست. پیروی کردن از تجربه نادرست و نکوهش آن، پرهیز از قیاس نابجا

توجه

کنج های حکمت و روان خوانی ها در قسمت قلمرو فکری اهمیت ویژه ای دارند و در سوالات امتحانی از این قسمت ها سوال طرح می شود.

مست و هوشیار

درس دوم

قالب شعر: قطعه / محتوا: ترسیم فساد و تزویر اجتماع عصر شاعر / شعر مست و هشیار از پروین اعتصامی که نمونه خوب **فن مناظره** است.

۱- **مُحتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت** **مست گفت:** «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»

قلمرو فکری: محتسب (مامور) در راه مستی را دید و گریبانش را گرفت مست گفت: ای دوست این پیراهن است که آن را گرفته ای افسار نیست .

مفهوم: بیان طنز آمیز و اعتراض به برخورد تحقیر آمیز مأموران حکومتی است با متهم.

۲- **گفت:** «مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی» **گفت:** «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

قلمرو فکری: (محتسب) گفت تو مست هستی به همین دلیل تلوتلو خوران راه می روی. (مست) گفت: «جرم راه رفتن من نیست، جامعه پراز فساد و خلاف است.»

۳- **گفت:** «می باید تو را تا خانه قاضی برم» **گفت:** «رو، صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست»

قلمرو فکری: (محتسب) گفت باید تو را به خانه ی قاضی ببرم . پاسخ داد که برو و صبح بیا چرا که قاضی نیمه شب بیدار نیست (خود قاضی الان مست و ناهشیار است)

مفهوم: مسئولان به فکر آسایش و خوشی خود هستند نه در فکر و اندیشه ی مردم

۴- **گفت:** «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» **گفت:** «والی از کجا در خانه خمار نیست»

قلمرو فکری: گفت: خانه حاکم نزدیک است به آن جا برویم. مست جواب داد: از کجامعلوم که خود والی الان درمیخانه نباشد؟ **مفهوم:** اشاره به فاسد بودن مسئولان جامعه.

۵- گفت: «تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب» **گفت:** «مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست»

قلمرو فکری: گفت تا نگهبان را باخبر کنم برو و درمسجد بخواب. مست گفت: «مسجد جای افراد بدکار نیست.»

مفهوم: تناقض گوئی محتسب و ناآگاهی او نسبت به احکام الهی و هوشیاری مست به احکام الهی

۶- گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» **گفت:** «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

قلمرو فکری: (محتسب) گفت: «به من پنهانی رشوه بده و خود را خلاص کن.» گفت: «رشوه در دین جایگاهی

ندارد.» (کار خوبی نیست) **مفهوم:** اشاره به «رواج رشوه خواری در جامعه»

۷- گفت: «از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم» **گفت:** «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»

قلمرو فکری: گفت: برای خسارت، لباس را از تنت بیرون می آورم. جواب داد: لباس من پوسیده و نخ نما است.

مفهوم: ۱- رشوه خواری ۲- نشانه فقر و تهی دستی افراد جامعه

۸- گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه» **گفت:** «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»

قلمرو فکری: گفت: «با خبر نیستی که کلاه از سرت افتاده است» (و تعادل نداری) جواب داد: «در سر عقل باید

باشد کلاه نداشتن عیب و ننگ به شمار نمی آید.» **مفهوم:** سطحی نگری محتسب و توجه به امور ظاهری

۹- گفت: «می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی» **گفت:** «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»

قلمرو فکری: گفت: «شراب زیاد نوشیده ای به همین دلیل مست واز خود بی خود گشته ای.» گفت: ای فرد بیهوده

گوینده، بحث کم و زیاد نوشیدن نیست (حرام، حرام است).

مفهوم: نفس خطا و حرام بودن عمل مهم است نه میزان (مقدار) انجام آن.

۱۰- گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را» **گفت:** «هشیاری یار، اینجا کسی هشیار نیست»

قلمرو فکری: (محتسب) گفت: «باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند» پاسخ داد: «یک انسان هشیار را در

این جامعه نشان بده؛ در این جامعه؛ کسی هشیار و سالم نیست.»

مفهوم: در اجتماع، فساد گسترده و فراگیر شده است دیگر کسی سالم نیست. پروین اعتصامی

در مکتب حقایق

شعر خوانی

۱- ای بی خبر، بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟

قلمرو زبانی: بی خبر: ناآگاه / بکوش: تلاش کن / صاحب خبر: دل آگاه / راهرو: رونده راه / کی: قید/راهبر: پختگی

مرحله عشق.

قلمرو ادبی: تضاد: راهرو (کسی که تازه راه عشق را شروع می کند) راهبر (کسی که راه عشق را به پایان رسانده است).

قلمرو فکری: ای کسی که از اسرار عالم خبر نداری کوشش کن که خبری به دست آوری و آگاه شوی؛ تا رونده راه نباشی، کی می توانی به مرحله رهبری برسی. **مفهوم:** در صورتی که رونده نباشی به مقام راهنمایی نخواهی رسید

۲- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی: ادیب: معلم، آموزگار / هان: شبه جمله، آگاه باش / حذف فعل (هان ای پسر [باتو هستم]) به قرینه معنوی / بیت چهارجمله

قلمرو ادبی: تشبیه: مکتب حقایق (حقایق مانند مکتبی است) - ادیب عشق (عشق مانند آموزگار است) - جناس: پدر، پسر

استعاره: پسر: استعاره از سالک و راهرو بی تجربه بی خبر / پدر: استعاره از رهبر و مرشد صاحب خبر
کنایه: «پسر بودن» کنایه از بی تجربه بودن؛ «پدر شدن» کنایه از با تجربه شدن

قلمرو فکری: ای پسر، بکوش که در مکتب حقیقت جهان، نزد آموزگار عشق حقایق را بیاموزی و به کمال برسی.

۳- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق یابی و زر شوی

قلمرو زبانی: چو: مثل و مانند. حرف اضافه / ره: راه عشق / کیمیا: علمی که می تواند ماهیت اشیا را تغییر دهد و آنها را ارزشمند سازد. مفعول / بیت سه جمله

قلمرو ادبی: کل بیت چهارتشبیه ۱- مس وجود (وجود و جسم مانند مس کم ارزش هستند) ۲- چو مردان ره (تو مانند مردان راه از همه چیز دست بشوی ۳- کیمیای عشق (عشق مانند کیمیا است) ۴- تشبیه: زر شوی، تو مانند زر بشوی / کنایه: دست شستن (ترک تعلقات) / کنایه: زر شدن: ارزشمند شدن / تناسب: مس، زر

قلمرو فکری: مثل مردان طریقت، وجود مادی خود را (که مانند مس کم ارزش است) رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا با ارزش بشوی. **مفهوم:** کمال عشق در ترک تعلقات است. عشق کیمیاست.

قرباب: گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

۴- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آن که رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی: خور: خوردن، خوراک / خواب و خور: زندگی مادی / ت: مفعول / مرتبه: مقام اصلی

قلمرو ادبی: مجاز: «خواب و خور» مجاز از امور و لذت های مادی / کنایه: به خویش رسیدن: به مقام والای انسانی رسیدن / «بی خواب و خور شدن» کنایه از «به امور مادی توجه نکردن» / واج آرای: حرف خ

قلمرو فکری: خواب و خوراک تو را از جایگاه اصلی یعنی انسانیت دور کرد وقتی می توانی به مقام اصلی خودت برسی که کارهای مادی و هوای نفس را ترک کرده باشی. (تقابل عشق و آسایش) **مفهوم:** دوری از مادیات و تعلقات دنیایی برای رسیدن به انسانیت

۵- گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی

قلمرو زبانی: بالله : به خدا قسم / فعل یاد می کنم حذف به قرینه معنوی / فلک : آسمان / از آفتاب خوب تر شدن : کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.

قلمرو ادبی: تشبیه: نور عشق حق (عشق حق مانند نوری است) - تشبیه: تو از آفتاب خوب تر شوی/تناسب: دل، جان و آفتاب، فلک/ مجاز: دل و جان: کل وجود

قلمرو فکری: اگر نور محبت خدا به دل و جانت بیفتد؛ به خدا قسم که از آفتاب آسمان زیباتر و بهتر می شوی. مفهوم: در صورت عنایت حق، از همه موجودات روی زمین برتر و والاتر می شوی.

۶- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی: یک دم: لحظه ای / بحر: دریا، یم / بحر خدا: معرفت / گمان مبر: شک نکن / هفت بحر: در قدیم در روی زمین هفت دریا تصور می کردند

قلمرو ادبی: مجاز: موی، دم (لحظه) / تناسب: بحر، تر / استعاره: بحر خدا استعاره از «معرفت» / تناقض: غرق بشود و یک موی تر نشود / مجاز: هفت بحر: مجازا کل جهان / تر شدن: کنایه از آسیب دیدن

قلمرو فکری: اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی، شک نکن، زیرا که یک موی تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۷- از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

قلمرو زبانی: از پای تا سرت: تمام وجود، نهاد/ همه: قید/ ذوالجلال: صاحب جلال و بزرگی / چو: وقتی که، زمانی که / ت: مضاف الیه (سر تو) / بی پا و سر: مسند

قلمرو ادبی: کنایه: «بی پا و سر شدن» کنایه از «ترک تعلقات مادی» - تلمیح مصرع اول: الله نور السماوات و الارض - تلمیح مصرع دوم: الله ذوالجلال و الاکرام / تکرار: سر

قلمرو فکری: اگر در راه خدا دست از وجود مادی خود بشویی (ترک تعلقات مادی کنی)؛ تمام وجودت از سرتا پا به نور خدا بی تبدیل می شود. **مفهوم:** اگر خود را فراموش کردی به مقام قرب الهی می رسی.

۸- وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

قلمرو زبانی: وجه خدا: ذات حق / ت: مضاف الیه (منظر نظر تو) / منظر: جای نگریستن / نماند: فعل ماضی در معنی مضارع (نمی ماند) صاحب نظر: آن که عالم معنا را درک می کند.

قلمرو ادبی: تناسب: وجه (چهره)، منظر، نظر / جناس اشتقاق: منظر، نظر / ایهام: صاحب نظر: ۱- عالی نظر و زیبا ۲- با بصیرت / تلمیح: فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره/۱۵) / کنایه: منظر نظر شدن: مورد توجه قرار گرفتن

قلمرو فکری: اگر ذات حق و رضا و خشنودی او مورد نظرت باشد؛ و از غیر او چشم پیوشی دیگر شکی باقی نمی ماند که صاحب نظر و روشن دل می شوی.

مفهوم: خشنودی خدا موجب بصیرت و آگاهی می شود.

۹- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود / در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

قلمرو زبانی: بنیاد هستی تو: بنیاد خود پرستی تو (دل بستگی های تو) / زیر و زبر: دچار تغییر

قلمرو ادبی: استعاره: هستی تو مانند ساختمانی است که بنیاد دارد. / تضاد: زیر و زبر / تکرار: زیر و زبر / کنایه: در دل مدار کنایه از نگران و ناراحت مباش

قلمرو فکری: وقتی همه وجودت نور خدا شد و وجود مادی تو دگرگون شود از این دگرگونی نگرانی به خود راه نده زیرا در روح و اصل هستی تو هیچ گونه تغییر و دگرگونی راه نمی یابد و کمال هستی تو این است. **مفهوم:** ترک خودپرستی موجب بقای بالله می شود.

۱۰- گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک درگاه اهل هنر شوی

قلمرو زبانی: هوا: آرزو، میل / وصال: رسیدن / حافظا: ای حافظ / درگاه: بارگاه / اهل هنر: عارف واصل، اهل فضیلت که ورای این هستی مادی را می شناسند. / ت: مضاف الیه

قلمرو ادبی: مجاز: سر مجاز از اندیشه / ایهام تناسب: هوا (آرزو، هوا که با خاک تناسب دارد و در این بیت مد نظر نمی باشد) / تشبیه: تو مانند خاک درگاه شوی / کنایه: خاک درگاه شدن: کنایه از تواضع و فروتنی

قلمرو فکری: ای حافظ، اگر آرزوی وصال در سرت هست؛ باید خاک درگاه مردمی شوی و در خدمت کسانی باشی که اهل فضل و هنر هستند.

مفهوم: برای وصال به معشوق باید تواضع و فروتنی پیشه کرد.

قرابت: قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی (حافظ) درک و دریافت:

۱- برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

لحن تعلیمی: زیرا این شعر نوعی تعلیم و اندرز به خواننده است

۲- مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید:

الف) بیت های سوم و پنجم باید تعلقات مادی را کنار گذاشت تا به حقایق الهی دست یافت. (ترک تعلقات مادی موجب کمال انسان است)

ب) بیت های ششم و نهم نور خدا در دل انسان بتابد، انسان به مقامات بالا دست پیدا می کند و هیچ چیز نمی تواند به او آسیب برساند. (تاکید بر اعتماد و توکل بر خداوند)

آزادی

درس سوم

قالب: غزل اجتماعی

لحن شعر: وطنی (میهنی) نوع ادبی: پایداری

مسلك مرغ گرفتارِ قفس، هم چو من است

۱- نالهٔ مرغ اسیر این همه بهر وطن است

قلمرو فکری: سروده های من ، فقط به خاطر میهن است. من و پرندۀ گرفتار در قفس ، همانند هم هستیم و به خاطر محروم شدن از آزادی است که می نالیم. **مفهوم:** وطن دوستی

تناسب دارد با بیت: در ره عشق وطن از سر و جان خاسته ایم/ تا در این ره چه کند همت مردانۀ ما

۲- همت از باد سحر می طلبم گر ببرد خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است

قلمرو فکری: از نسیم سحری که آزاد است یاری می خواهم تا ناله های درد آلوده مرا به کسانی که آزاده و آزادیخواه هستند برساند. **مفهوم:** انتظار داشتن از دوستان جهت یاری وی از زندان

۳- فکری ای هم وطنان ، در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند ، مثل من است

قلمرو فکری: ای هم وطنان برای آزادی وطن از تسلط بیگانگان و حکومت ستمگرانه باید بکوشید که اگر چنین نکنید، همیشه به همین صورت مثل من در اسارت خواهید بود. **مفهوم:** توصیه به قیام و حرکت و مبارزه برای آزادی

۴- خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است

قلمرو فکری: سرزمینی که به دست بیگانگان آباد شود ؛ با اشک آن سرزمین را ویران کن زیرا که آن وطن، خانه غم و ماتم است. **مفهوم:** بیگانه ستیزی

۵- جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

قلمرو فکری: کسی که خود را در راه آزادی و استقلال میهنش فدا نکند، از مرده بدتر است و لباسی را که به تن دارد، از کفن هم بی ارزش تر است. **مفهوم:** وطن پرستی ، جان فشانی برای وطن

۶- آن کسی را که در این ملک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

قلمرو فکری: آن کسی را که پادشاه این سرزمین کردیم تا سرزمین ما را آباد کند؛ ملت ایران اکنون به این حقیقت پی برده است که محمدعلی شاه شیطانی است که در اندیشه ویران کردن این سرزمین است .

مفهوم: اشاره به سلطۀ بیگانگان و ظلم و ستم محمد علی شاه قاجار

دیوان اشعار ، ابولقاسم عارف قزوینی

دفتر زمانه

قالب: غزل اجتماعی محتوای کلی درس: مسائل اجتماعی از قبیل : ارزش علم و اندیشه، قناعت ورزی و عدالت و دادگری

۱- هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

قلمرو فکری: هرگز دلم غصه کم و زیاد داشتن را نمی خورد؛ به همین دلیل هیچگاه غمگین نبود و غمی نداشت. (آزاد از تعلقات مادی است) **مفهوم:** عدم تعلق خاطر به مادیات دنیا

۲- در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملّتی که مردم صاحب قلم نداشت

قلمرو فکری: هر ملّتی که اندیشمند نداشته باشد خیلی زود نام و آوازه اش از روزگار محو خواهد شد. **مفهوم:** ستایش علم و خرد و دانش نویسنده/دوام هر ملّتی با وجود انسان های فرهیخته است.

۳- در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کسی که فکر جامعه را محترم نداشت

قلمرو فکری: هر کسی که به فکر مردم جامعه احترام نگذارد، خودش نزد خردمندان محترم نیست. **مفهوم:** احترام گذاشتن به عقاید مردم

۴- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

قلمرو فکری: با آن که از نظر مادی چیزی ندارم؛ اما آسودگی من به گونه ای است که پادشاهان بزرگ هم آسایشی مثل من را ندارند. **مفهوم:** قناعت و رهایی از تعلقات دنیوی موجب آرامش می شود.

۵- انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی چون فرّخی، موافق ثابت قدم نداشت

قلمرو فکری: عدالت و انصاف موافقان زیادی داشت اما هیچ کس در راه وفاداری به عدالت و انصاف مثل فرّخی، پابرجا و استوار نبود. **مفهوم:** فرّخی در در عدالت خواهی ثابت قدم است

دیوان اشعار، فرّخی یزدی

گنج حکمت

خاکریز

***در لحظات اول عملیات که خطوط دشمن شکسته شد**

قلمرو زبانی: کله قندی: ارتفاعات کله قندی در شمال دشت استان ایلام قرار دارد که در عملیات والفجر ۳، آزاد گردید. /خاکریز: به خاک های انباشته شده ای که به صورت طولی در روی سطح زمین قرار گرفته باشند، خاکریز می گویند /خاکریز دوجداره: به دو ردیف خاکریز که به موازات یکدیگر و در یک امتداد قرار گرفته باشند خاکریز دوجداره می گویند / شهید ساجدی: شهید شاخص ترکیب اضافی: خطوط دشمن، دید دشمن، تسلط دشمن

ترکیب وصفی: لحظات اول، سلاح های زیادی، یک خاکریز، خاکریز دوجداره

قلمرو ادبی: شب، سپیده دم: تضاد / قله را در دست داشتن ؛ کنایه از مسلط بودن / روحیه خود را نباخته بود؛ کنایه

از: امیدوار بودن / خطوط دشمن شکسته شد: کنایه از شکست دشمن

* عملیات احداث خاکریز شروع شهید ساجدی را راضی نمی کرد

قلمرو زبانی: اهمیت املایی: راس، روحیه، عملیات / در راس آنها: مهم تر از بقیه

ترکیب اضافی: برادران جهاد/ ترکیب وصفی: آن شب، اولین دقایق ، این خاکریز، روحیه ی عجیبی، این کار، دو

نیروی مهندسی

قلمرو ادبی: شب و صبح: تضاد

قلمرو فکری: تلاش و خستگی ناپذیری رزمندگان

او پیش بینی می کرد که..... و به پیروزی رسند.

قلمرو زبانی: تدبیر: دوراندیشی ، درایت / تسلط: مسلط بودن احداث: تاسیس ، ایجاد کردن

ترکیب اضافی: تسلط دشمن، نیروهای دشمن / ترکیب وصفی: خاکریز دوجداره، تدبیر حساب شده، ارتفاعات روبه رو

قلمرو ادبی: آتش: استعاره از: گلوله باران / زیر آتش گرفتن: کنایه از گلوله باران شدن

قلمرو فکری: تلاش و پشتکار خستگی ناپذیر رزمندگان و قدرت و صلابت و ترک راحتی و شجاعت رزمندگان حق و

پیروزی بر دشمن.

روایت سنگرسازان ۲ ، عیسی سلمانی لطف آبادی

دماوندیه

درس پنجم

لحن خوانش: حماسی قالب: قصیده این درس ، توصیف نمادین است.

در این درس دماوند استعاره از خود شاعر (یا نمادی از روشنفکران جامعه است) است که با بیان سمبلیک به بیان احوال درونی خود و نابه سامانی های اوضاع اجتماعی عصر خویش پرداخته است. دونوع توصیف را همراه دارد هم تخیلی و هم نمادین در توصیف اول کوه دماوند که بلند ترین کوه ایران است و ویژگی های آن را در نظر برمی شمارد و در توصیف دوم که بعد نمادین دارد شاعر با توجه به بلندی و دور از دسترس بودن دماوند با حسن تعلیلی زیبا آن را پیوند می دهد به دوری روشنفکران از جامعه و یکی از زیبایی های این شعر همان درهم تنیدگی دولایه معنایی است.

دماوند خاموش است و ساکت و در تنهایی نشسته. کلاه خود روی سر گرفته که کسی بر سر او نکوبد و کمربندی آهنین دور خود بسته که کسی به او نتازد شاعر از این کار دماوند شاکی است و او را دعوت به مبارزه می کند. یعنی از روشنفکر جامعه می خواهد که آزاد شود و بر خروشد مانند دیو بسته از بند نه مانند دیو پای در بند.

۱- ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

قلمرو فکری: ای دماوند که همانند دیو سفید گرفتار هستی و همانند بام جهان بلند هستی.

مفهوم: برفی و بلند بودن کوه

۲- از سیم به سر یکی کُله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

قلمرو فکری: برف بر قله ات همانند کلاه جنگی مردجنگجو نشسته است. سنگ ها و صخره ها همانند کمر بندی آهنینی هستند که به کمر بسته ای (کلاه جنگی از نقره بر سرداری و یک کمر بند آهنی نیز به کمر داری).

مفهوم: آماده رزم بودن آزادی خواهان / توصیف سفیدی برف قله و میانه پر از سنگ و تیره رنگ کوه

۳- تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر ، چهر دل بند

قلمرو فکری: به دلیل این که انسان ها چهره دلربای تو را نبینند چهره زیبای خود را در میان ابرها پنهان کرده ای.

مفهوم: شکایت و خطاب شاعر به روشنفکران که گوشه گیری اختیار کرده اند.

۴- تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نحس دیو مانند

قلمرو فکری: برای این که از هم صحبتی با انسان های حیوان صفت و مردم دیو مانند رها شوی...

۵- با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند

قلمرو فکری: با خورشید عهد و پیمان دوستی بسته ای و با سیاره مشتری آشنایی برقرار کرده ای.

مفهوم: گوشه گیری و انزوای آزادی خواهان

۶- چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموشی و آوند،

قلمرو فکری: وقتی زمین از ظلم و ستم آسمان این گونه سرد و سیاه ساکت و معلق شد...

۷- بناوخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو فکری: زمین از شدت خشم مشت به سوی آسمان کوبید، ای کوه دماوند آن مشت تو هستی.

مفهوم: بلندی دماوند / اعتراض به ظلم

۸- تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند

قلمرو فکری: ای کوه دماوند تو مشت گره کرده روزگار هستی که میراث قرن های گذشته هستی

مفهوم: قدمت مبارزه با ظلم

۹- ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند

قلمرو فکری: ای کوه دماوند به سوی آسمان برو و چند ضربه ای سخت بر آسمان بزن (چون بر زمین ستم کرده

است) مفهوم: بلندی کوه ، دردمندی آزادی خواهان

- ۱۰- نی نی تو نه مشّت روزگاری ای کوه نی آم ز گفته خرسند
قلمرو فکری: نه نه، تو مشّت روزگار نیستی، از این سخن خود راضی نیستی. (چون مشّت نماد جنبش و اعتراض و کوه نماد سکون هست.) مفهوم: ناخرسندی شاعر از ستایش کوه
- ۱۱- تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند
قلمرو فکری: ای دماوند تو قلب یخ زده مردم زمین هستی که از شدّت درد، برجسته شده ای.
مفهوم: بلندی کوه، دردمندی آزادیخواهان
- ۱۲- تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماّد کردند
قلمرو فکری: برای این که درد و ورم تو از بین برود، مرهمی از کافور بر روی آن گذاشته اند.
مفهوم: خفقان حاکم بر جامعه مانع قیام آزادیخواهان شده است. اشاره به برف دائمی دماوند.
- ۱۳- شو منفجرای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند
قلمرو فکری: ای کوه دماوند، قیام کن و آن آتش خشم درون خود پنهان نکن.
مفهوم: دعوت خود و آزادی خواهان به قیام و مبارزه
- ۱۴- خامش منشین، سخن همی گوی افسرده مباش، خوش همی خند
قلمرو فکری: ساکت نباش و اعتراض کن، غمگین مباش و شادمان باش. (آوردن همی بر سر افعال امر همی خند و همی گوی ویژگی سبکی است) مفهوم: توصیه به سخن گفتن و اعتراض کردن، دعوت به نشاط و امید
- ۱۵- پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند
قلمرو فکری: آتش خشم خود را پنهان نکن، از این شاعر دل سوخته، پندی بشنو.
مفهوم: دعوت به مبارزه، دعوت به نصیحت پذیری
- ۱۶- گر آتش دل نهفته داری سوزد جائت، به جانت سوگند
قلمرو فکری: اگر آتش خشم خود را پنهان نگه داری، به جانت سوگند می خورم که نابود خواهی شد.
مفهوم: سفارش به قیام و اعتراض، هشدار به عاقبت سکوت بی موقع
- ۱۷- ای مادر سر سپید، بشنو این پند سیاه بخت فرزند
قلمرو فکری: ای کوه دماوند، پند این فرزند سیاه بخت را بشنو. مفهوم: پند پذیری
- ۱۸- بر کش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند
قلمرو فکری: آن روسری سفید خود را از سرت بردار (قیام کن) و بر تخت فرمانروایی بنشین.
مفهوم: ترک گوشه نشینی و توصیه به قدرت نمایی کردن
- ۱۹- بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند
قلمرو فکری: حمله کن همانند ازدهایی زهر آلوده و همچون شیری خشمگین بخروش (دعوت به مبارزه با استبداد حاکم) مفهوم: توصیه به قیام و اعتراض و تاکید بر مبارزه با ظلم

۲۰- بفکن ز پی این اساسِ تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

قلمرو فکری: این بنای دو رویی را از بیخ و بُن برکن (حکومت شاهنشاهی) و این نسل و تبار را ویران کن.

۲۱- بر کن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برگند

قلمرو فکری: اساس بنای ظلم را از بین ببر که حق است ریشه ظلم کنده شود.

مفهوم: دعوت به ظلم ستیزی و نابودی حکومت جور و بیداد

۲۲- زین بی خردانِ سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند

قلمرو فکری: حق مردمان خردمند ستم دیده را از این ستمگران بی خرد بگیر (نابودشان کن) دردمندی آزادی

خواهان **مفهوم:** دادخواهی از ظالمان، توجه به خردمند و نکوهش بی خرد.

محمد تقی بهار

روان خوانی

جاسوسی که الاغ بود!

*** میگوییم: «حاجی! شما هرچه دستور بدهید.....»**

قلمرو زبانی: پانزده تا مین: «تا» ممیز است / حذف فعل می پذیرم در عبارت (به دیدهٔ منت) به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: به دیدهٔ منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن / از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار

دشواری را انجام دادن / چاه کردن: در اینجا کار غیر ممکن انجام دادن

*** حاجی از حرف هایم خنده اش می گیرد، تا با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم.**

قلمرو زبانی: عن قریب: به زودی / عامل تخریب: گروهی که وظیفهٔ خنثی کردن مین را به عهده داشتند. / چه بسا:

قید / کاجی به از هیچی: فعل اسنادی «است» به قرینهٔ معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی: گل و گلاب: کنایه از عزیز و دوست داشتنی / کاجی به از هیچی: (ضرب المثل) در هر موقعیتی، حرف

زدن و انجام دادن کار بهتر از هیچی نگفتن و انجام ندادن آن است؛ یعنی، کم هر چیز بهتر از نبود آن است. / یک

کاسهٔ ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم: کنایه از کار غیر ممکن کردن

*** حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی تا جای مین کار می گذارم!**

قلمرو زبانی: من به جان مادرم: «قسم می خورم» فعلی که به قرینهٔ معنوی حذف شده است. به دنبال: حرف اضافه

مرکب

قلمرو ادبی: سرکار گذاشتن: کنایه از به سخره گرفتن و معطل گذاشتن طرف مقابل / بالا غیرتا!: از روی غیرت و

تعصب (اصطلاح است) / به دنبال نخود سیاه فرستادن: کنایه از فرستادن دنبال کاری که طول بکشد

*** حاجی جلو می آید. پیشانی ام را می بوس ... تا خرید و فروش خر کنیم**

قلمرو زبانی: بدل: احمد رضا / اُل: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن. / چموش: اسب و خر لگد زن /

شرارت: بدی

قلمرو ادبی: از چشمانش شرارت و حيله گری می بارد : شرور و حيله باز است / استعاره مکنیه : شرارت مانند بارانی است که می بارد

*** مین ها را که کاشتیم، تا ... و دوباره راه می افتد.**

قلمرو زبانی: سلّانه سلّانه: آرام آرام کنایه از «بی حال و آویزان» است که از زبان ترکی وارد زبان فارسی شده است. / پوزه : دهان حیوان

*** نزدیک تر که می شویم، تا ... سر و صورت احمد رضا می کوبد.**

قلمرو زبانی: افسار: ریسمانی که به وسیله آن چهارپا را می بندند، لگام

قلمرو ادبی: تشبیه: مثل بچه خر روی زمین بنشیند / خیلی تابلو هستی : کنایه از در دید هستی ، آشکار هستی

*** دو نفری سعی می کنیم تا ... بی موقع باز شود.**

قلمرو زبانی: شبه جمله : ای لعنت / دل توی دلمان نیست : نیست : فعل غیر اسنادی

قلمرو ادبی: انگار مگسی توی گوشش رفته : ناآرامی و بی قراری خر / زبان آدمیزاد حالیش نیست : کنایه از زبان نفهم / این جای کار را دیگر نخوانده بودیم : کنایه از پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص / دهانی که بی موقع باز شود: کنایه از در جایی که نباید حرف زد ، حرف زده بشود.

*** از اول تا آخر آوازش ... تا حریف یک الاغ نشدیم؟**

قلمرو زبانی: جفتک : چهار پایی با هر دو پا از عقب لگد بزند. / چهار نعل : نوعی دویدن سریع در حیوانات / لو برویم : شناسایی بشویم / مواضع : جمع موضع ، جایگاه ، مکان

قلمرو ادبی: دل توی دلمان نیست : کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقّق امری خوشایند / کنایه : در برویم : فرار کنیم

*** حاجی خودش به استقبال ما می آید؛ تا ... به الاغ زد، اضافی بود!**

قلمرو زبانی: مو به مو : بسیار دقیق و مفصّل امری را شرح دادن / کوتاهی نکردید: سستی نکردید / شاخص: « خان » در گروه اسمی « احمد رضا خان »

قلمرو ادبی: کنایه : مو به مو: کامل و دقیق / کنایه : به باد دادید : تلف کردید، از بین بردید. / کنایه : کوتاهی نکردید : کامل و درست انجام دادید

*** روزهای سخت ما خیلی زود می رسد. تا ... از ته دل خندیدیم ...**

قلمرو زبانی: بچه های شناسایی : از اصطلاحات نظامی است که کارشان شناسایی مقرّ و ادوات و در کل امکانات دشمن است / بعثی: منسوب به حزب « بعث »

قلمرو ادبی: کنایه : شاخ درآوردن : تعجّب فراوان / مجاز : دل : وجود

درک و دریافت :

قصه شیرین فرهاد ، احمد عربلو

۱- درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید.

داستان به شیوه طنز بیان شده است این را می توان از گفت و گوهای میان افراد متوجه شد.

۲- درباره فضا و حس و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید.

فضای داستان صمیمی است و عاطفی و طنز حاکم بر این فضا صمیمیت را افزوده است.

درس ششم

نی نامه

۱- بشنو این نی چون شکایت می کند از جدایی ها حکایت می کند

قلمرو فکری: به صدای نی آن گاه که حکایت می کند گوش بده. نی از جدایی های ما از عالم حقیقت حکایت

می کند. **مفهوم:** شکایت از جدایی و هجران

۲- کز نیستان تا مرا بیریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو فکری: نی می گوید: از آن روزی که مرا از عالم معنا جدا کرده اند، همه مردم از فریاد و زاری من نالان و گریان

هستند. **مفهوم:** دردمندی و ناله انسان ها از درد جدایی از مبدأ هستی

۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو فکری: برای بیان درد اشتیاق، شنونده ای می خواهم که دوری از حق را ادراک کرده باشد و دلش از درد و

داغ فراق سوخته باشد. **مفهوم:** تنها انسان درد آشنا، درد اشتیاق می فهمد.

۴- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو فکری: هر کسی از اصل خود (بازگشت به سوی خدا) دور و جدا مانده باشد سرانجام به اصل و مبدأ خود باز

می گردد. **مفهوم:** طلب و شوق انسان برای بازگشت به وطن اصلی

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو فکری: من با همه مردم خواه آنان که در سیر و سلوک خود موفق بوده اند و خواه آنان که نا موفق بوده اند،

ناله خود را سر داده ام و راز دل خویش را در این ناله ها باز گفته ام.

مفهوم: نوای نی فراگیر است و نشانگر انعطاف مولانا در برابر همه طبقات فکری جامعه است.

۶- هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

قلمرو فکری: هر کسی در حد فهم خود، با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا در نیافت.

مفهوم: تفاوت در نگرش انسان ها و برداشت سطحی ما از اسرار عشق

۷- سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو فکری: اسرار من در ناله های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد. **مفهوم:** ناتوانی حواس ظاهری از ادراک اسرار معنوی.

۸- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کسی را دید جان دستور نیست

قلمرو فکری: گر چه جان ، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است. **مفهوم:** ناتوانی حواس مادی برای ادراک جان

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو فکری: این باد و هوا نیست که نی را به ناله وامی دارد بلکه آتش هجران و شوق وصال عامل این صدا است و هر کسی از این عشق و شوق بیگانه است باید نابود شود.

مفهوم: زندگی بی عشق مباد

۱۰- آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

قلمرو فکری: عامل ناله نی و جوشش می ، وجود عشق است.

مفهوم: عشق موجب تحرک و کمال موجودات است .

۱۱- نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

قلمرو فکری: نی با کسانی که از محبوب خود جدا مانده اند همراه و همدم است و نوا های آن سبب فاش شدن راز

های عاشقان می گردد. و برای جوینده حقیقت و وصل، پرده ها را از پیش چشم برمی دارد تا معشوق حقیقی را

ببیند. **مفهوم:** نی یاریگر عاشقان برای دیدار حق و افشاگر راز عاشقان است.

۱۲- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو فکری: نی هم زهر است و هم پاد زهر . در عین درد آفرینی ، درمان بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی

افراد بستگی دارد). نی که همدم و دمساز نی زن است و لب بر لب نوازنده خود دارد مانند یک عاشق هجران کشیده

مشتاق و در تلاش است تا به وصال برسد.

مفهوم: تفاوت ظرفیت وجودی افراد در برخورداری از معرفت

۱۳- نی حدیث راه پر خون می کند قصه های عشق مجنون می کند

قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عشق عاشقانی چون مجنون سخن به میان

می آورد. **مفهوم:** دشواری راه عشق

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند ؛ تنها عاشق (بی هوش) محرم است ، همان گونه که »

گوش» برای ادراک سخنان زبان، ابزاری مناسب است. حقیقت عشق را تنها عاشق در می یابد.

مفهوم: تنها عاشق محرم اسرار عشق و درک حقیقت آن است. در مصراع دوم به شیوه تمثیلی و نمادین بر عاشق

واصل دلالت می کند

۱۵- در غم ما روزها بی‌گاه شد روزها با سوزها همراه شد

قلمرو فکری: روزها و ایام عمر من با سوز و گداز در غم محبوب به شب رسید و به سر آمد.

مفهوم: دیرینه بودن عشق مولانا، در سوز و گداز بودن زندگی عاشق و اینکه عاشق همیشه غمگین است.

۱۶- روزها گرفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو فکری: اگر روزهای عمرم سپری شد اهمیتی ندارد، تنها تو با من بمان چرا که تو (معشوق، خدا) برای من

مهم هستی نه چیزی دیگر (پیام: آرزوی جاودانگی عشق الهی)

مفهوم: بی‌اهمیت بودن هر چیزی جز معشوق برای عاشق

۱۷- هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

قلمرو فکری: تنها ماهی دریای حق (عشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هر کس

از عشق بی‌بهره باشد، ملول و خسته می‌شود. (روزگارش تباہ و بیهوده می‌شود)

مفهوم: اشتیاق پایان‌ناپذیر عاشق واقعی در رسیدن به معشوق به نیاز جاودانه ماهی به آب می‌ماند. شوق بی

نهایت عارف

۱۸- در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو فکری: آن که راه عشق را طی نکرده است، از حال عارفِ واصل بی‌خبر است. بنابراین بیش از این سخن را

ادامه نمی‌دهم و آن را تمام می‌کنم. مثنوی معنوی، مولوی

کنج حکمت

آفتاب جمال حق

پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو رابه

قلمرو زبانی: مرا آن لحظه یاد کن: «را» حرف اضافه است. به معنی «از» / تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن.

نمودار شدن / قُرب: نزدیکی، متضاد «بُعد» / حضرت: پیشگاه الهی / تاب: درخشش، نور / بر من زند: بتابد

مستغرق: آنکه سخت سرگرم امری و مساله‌ای است. در اصطلاح عرفانی، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش

نماید و محو جمال معشوق گردد و به هر چه نگرد او را ببند و در حقیقت به مقام فنا دست یابد.

قلمرو ادبی: تشبیه: آفتاب جمال «زیبایی همانند آفتابی است که می‌درخشد» / کنایه: دامن کسی را گرفتن کنایه

از متوسل شدن

درس هفتم

در حقیقت عشق

نوع ادبی: ادبیات غنایی و در حیطه ادبیات عرفانی

مفهوم کلی: شناخت مقدمه محبت / محبت مقدمه عشق / عشق بالاترین درجه است.

* بدان که از جمله نام های حُسن به هر دیده ، روی ننماید. (بند اول)

قلمرو فکری:

آگاه باش که یکی از نامهای حسن جمال است و نام دیگر آن کمال است. هر چیزی که در جهان وجود دارد چه روحانی و معنوی و چه جسمانی، همه خواستار رسیدن به کمال هستند.

هیچ کسی وجود ندارد که طرفدار زیبایی و جمال نباشد. پس اگر درست فکر کنی، همه طرفدار خوبی (خدا و هر آنچه مطلوب اوست) هستند و در تلاشند که به خوبی برسند و (البته) رسیدن به حسن و خوبی که همه خواهان آن هستند بسیار دشوار است. چرا که رسیدن به خوبی تنها به وسیله عشق ممکن است. و عشق هم به هر کسی اجازه ورود نمی دهد و هر کسی رانمی پذیرد. عشق در وجود هر کسی به وجود نمی آید و هر کسی شایسته تجلی عشق نیست.

مفهوم: عشق، گام اول و مهم ترین اصل در رسیدن به حسن است. همه موجودات در مسیر تکامل گام بر می دارند و می خواهند به تکامل خود دست یابند. این امر ذاتی است و در فطرت هر موجودی، « کمال جویی » است

* محبت چون به غایت رسد، از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد. (بند دوم و سوم)

فی حقیقه العشق، شهاب الدین سهروردی

معنی: آخرین مرحله محبت، عشق است. عشق مرحله خاص تر و برجسته تر از محبت است، چرا که هر عشقی در حقیقت نوعی محبت به شمار می آید اما هر نوع محبتی را نمی شود عشق نامید. محبت از شناخت و معرفت برجسته تر است چرا که هر مهربانی بر اساس شناخت است اما هر شناختی، همان مهربانی و محبت نیست.

مفهوم: اساس و بنیان عشق، معرفت است، بدون معرفت و شناخت عشق حاصل نمی شود/عشق واقعی، عشقی است که بر اساس شناخت و محبت باشد نه بر اساس احساس و یا هوا و هوس/ وسعت دایره عشق و محبت، بر اساس وسعت دایره محبت تعیین می گردد/کسی که محبوب را بشناسد نمی تواند ادعا کند که نسبت به او عشق می ورزد/ شناخت در عرفان به ویژه در هفت مرحله عرفان، جایگاه ویژه ای دارد/از برترین معرفت، محبت حاصل می شود و از برترین محبت، عشق حاصل می شود.

بند سوم:

معنی: پس، اولین مرحله عشق، شناخت است و دومین مرحله مهرورزی و سومین مرحله، عشق. رسیدن به بالاترین مرحله یعنی عشق با کمک شناخت و مهربانی امکان پذیر است؛ این دو مثل دو پایه نردبان برای رسیدن به عشق هستند.

مفهوم: برای رسیدن به عشق، معرفت و محبت نیاز است/معرفت، شناخت نسبت به محبوب است و عشق کمال مطلوب محبت است.

متن دوم: از تمهیدات عین القضاات همدانی (سودای عشق)

* در عشق قدم نهادن ... و به رنگ خود گرداند..

کسی می تواند در راه عشق قدم بگذارد که دلبسته هواهای نفسانی نباشد و نفس خود را ترک کند و عشق را بر نفس خود ترجیح دهد. عشق مانند آتش است، هر جا وارد شود اجازه حضور به کسی را نمی دهد. به هر جا (دل) برسد آن را می سوزاند و آن را همرنگ خود در می آورد و آن را آتش می سازد..

مفهوم: لازمه عشق، فنای در معشوق است. عاشق واقعی کسی است که از تعلقات دنیایی دل کنده باشد. لزوم ترک تعلقات در عشق

در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

قلمرو فکری: کسی می تواند راه عشق را بییماید که از هستی خود بگذرد. دلبستگی به هستی و زندگی در مسیر عشق امکان پذیر نیست.

مفهوم: لزوم ترجیح عشق بر نفس و جان ،

* ای عزیز، به خدا رسی مَمات بی عشق می یاب.

قلمرو فکری: ای مخاطب عزیز! رسیدن به خدا واجب و ضروری است و ناچار هر چیزی را که می توان به وسیله آن به خدا رسید، از نظر سالکان طریقت واجب است. عشق بنده را به خدا می رساند پس عشق به این دلیل در طریقت ضروری و واجب است.

وظیفه سالک آن است که تنها طالب عشق باشد. حیات و هستی عاشق از عشق است، بی عشق نمی تواند زندگی کند.

حیات واقعی را حاصل از عشق بدان و مرگ واقعی را نتیجه بی خبری از عشق بدان.

* سودای عشق از زیرکی ...

قلمرو فکری: دیوانگی و خیال عشق از هوش مادی و عقل حسابگر دنیوی باارزش تر است. دیوانگی و جنون عشق بر همه معارف و دانایی ها برتری دارد. هر کس عاشق نیست، خودپسند و کینه دار اسن. (آلوده به رذایل بشری است). عاشقی، از خود بی خود شدن و رها شدن از نفس است.

مفهوم: برتری عشق بر عقل

در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است

امیدوارم هر جوانی که در جهان است، عاشق باشد. چون عشق، جنونی خوش و دلپسند است. عشق معامله سودمندی است.

*** ای عزیز، پروانه، ... همه خود آتش است. و این حدیث را گوش دار ... [چه بخواهی و چه نخواهی.]**

قلمرو فکری: ای عزیز! پروانه از آتش عشق، جان و توان می‌گیرد (وجود پروانه وابسته به عشق است) و بی وجود آن (عشق)، آرام و قرار ندارد و در برابر وجود آتش فانی است و از خود اراده‌ای ندارد. تا آنجا که آتش، عشق او را چنان کند که همه جهان را به صورت آتش می‌بیند.

وقتی به آتش می‌رسد خود را به میان آن می‌اندازد. آیا نمی‌تواند آتش را از غیر آتش تشخیص دهد؟ چرا اقدام به این کار می‌کند؟ چون عشق خود سراسر آتش است. (مفهوم: فانی عاشق در عشق)

به این حدیث از پیامبر توجه کن که فرمود: «زمانی که بنده‌ای محبوب خدا می‌شود، خداوند او را عاشق خویش می‌کند و خود نیز به او عشق می‌ورزد. سپس می‌گوید: بنده من! تو عاشق و دوست‌دار منی و من نیز عاشق و محب تو هستم، چه بخواهی چه نخواهی!»

گفت: «خداوند بنده خود را عاشق خود می‌کند، آنگاه خود عاشق بنده می‌شود و به بنده می‌گوید: تو عاشق و دوست‌دار ما هستی و ما معشوق و محب تو هستیم، چه بخواهی چه نخواهی!»

تمهیدات، عین القضاة همدانی

صبح ستاره باران

شعر خوانی

۱- ای مهربان تراز برگ در بوسه‌های باران بیداری ستاره، در چشم جویباران

قلمرو زبانی: مهربان: واژه دو تلفظی

قلمرو ادبی: برگ نماد مهربانی است / تشخیص: برگ مهربان - بوسه‌های باران - ستاره بیدار. چشم جویباران / چشم جویباران (اضافه استعاری) / تشبیه: تو مثل برگ هستی و از آن مهربان تر

قلمرو فکری: ای مهربانتر از برگ‌های لطیف پس از باران. ای کسی که همچون درخشش ستاره هادر میان نهرهای روانی.

۲- آینه نگاهت، پیوند صبح و ساحل لبخند گاه‌گاهت، صبح ستاره باران

قلمرو زبانی: تعداد جمله: دو جمله

حذف فعل (است) به قرینه معنوی / آینه: هسته. نهاد / نگاه: وابسته پسین مضاف الیه / ت: وابسته - وابسته مضاف الیه مضاف

الیه / پیوند صبح و ساحل: گروه مسندی (پیوند: هسته. مسند / صبح: مضاف الیه. وابسته پسین / ساحل: هسته. متمم

لبخند گاه‌گاهت: گروه نهادی (لبخند: نهاد. هسته / گاه‌گاه: صفت. وابسته / ت: مضاف الیه. وابسته / صبح ستاره باران: گروه

مسندی (صبح: مسند. هسته / ستاره باران: صفت فاعلی. وابسته)

قلمرو ادبی: تشبیه: آینه نگاه / آینه نگاه: مشبه / پیوند صبح و ساحل: مشبه به / تشبیه: لبخند به صبح نمادها: آینه نماد پاکی، صبح نماد امید و روشنایی

قلمرو فکری: نگاه تو مثل آینه‌ای است که صبح و ساحل را به هم پیوند می‌دهد؛ لبخند تو مثل صبح روشنی بخش است؛ نگاه تو منعکس کننده درخشانی صبح و آرامش ساحل است.

۳- باز آ که در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران

قلمرو زبانی: باز آ: فعل یک جمله / نهاد محذوف / هوا: آرزو / جنون: دیوانگی / م: مضاف الیه (جنون من) / شیوه بلاغی /
قلمرو ادبی: تناقض: خاموشی فریاد برانگیزد / تشخیص: سنگ‌ها فریاد برآرند / اغراق: خاموشی از سنگ‌ها فریادها برانگیزد / کنایه: فریادها برانگیخت: دردمند ساخت / سنگ نماد سکوت / ایهام: هوا (آرزو/هوا)
قلمرو فکری: برگرد چرا که در آرزوی دیدار تو، دیوانگیِ سکوت‌م از سنگ‌های کوهساران فریاد برانگیخته است. مفهوم: غیر قابل تحمل بودن سکوت عاشق، بی‌تابی و عدم آرامش عاشق از جدایی

۴- ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز کاین گونه فرصت از کف دادند بی‌شماران

قلمرو زبانی: جویبار جاری: ترکیب وصفی / مگریز: فرار مکن / بی‌شماران: افراد بی‌شمار / سه جمله
قلمرو ادبی: جویبار استعاره از یار و معشوق / سایه برگ استعاره از عاشق یا خود شاعر / از کف دادن: کنایه از محروم شدن، فرصت از کف دادن: زمان را بیهوده سپری کردن /
قلمرو فکری: ای کسی که مثل جویبار جاری هستی، از این سایه برگ گریزان مشو؛ چرا که انسان‌های بسیاری این فرصت‌ها را از دست داده‌اند (تو این فرصت را از دست نده)

۵- گفتم: « به روزگاران مهری نشسته » بیرون نمی‌توانم کرد حتی به روزگاران

قلمرو زبانی: گفتم: فعل ماضی ساده / روزگاران: دو تلفظی / به روزگاران: در طول روزگار. «ان» زمان است / نشسته: نشسته است «ماضی نقلی» / بیت چهارجمله است
قلمرو ادبی: آوردن قسمتی از شعر سعدی «تضمین» / تکرار: به روزگاران / مهری نشسته بر دل: کنایه از عاشق شدن
قلمرو فکری: گفتم: «در طول زمان، مهر و محبتی در دل نشسته است» گفتم: «این مهر و محبت را نمی‌توان بیرون کرد حتی در طول زمان‌های بسیار.»

۶- پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوار زندگی را زین گونه یادگاران

قلمرو زبانی: بسیار: افراد بسیار / نقش بستند: تصویر کردند، نقاشی کردند، نوشتند / بودند: غیر اسنادی / «را» در دیوار زندگی را: به معنی حرف اضافه «بر» = «بر دیوار زندگی»
قلمرو ادبی: دیوار زندگی: اضافه تشبیهی / مراعات نظیر: نقش، دیوار / یادگاران استعاره از عشق‌ها / نقش بستند: کنایه از ماندگاری و ثبت کردن

قلمرو فکری: قبل از من و تو عاشقان بسیاری وجود داشتند که بر روی دیوار زندگی یادگاری‌های بسیاری از عشق کشیدند (ثبت کردند) و رفتند.

۷- وین نغمه محبت، بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

قلمرو زبانی: نغمه: آهنگ، نوا / مصرع دوم شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: تشبیه: نغمه محبت / تشخیص: باد و باران آواز بخوانند. / باقی بودن صدای باد و باران: کنایه از برپا بودن دنیا / باد، باران: تناسب

قلمرو فکری: این آواز زیبای عشق من و تو، پس از ما تا زمانی که صدای باد و باران باقی است (جهان پایدار است) ماندگار خواهد بود و نابود نخواهد شد (عشق همیشه جاری است)

مثل درخت، در شب باران، محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)

درک و دریافت:

۱- این شعر را با متن درس ششم، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.

لحن این شعر تغزلی است و سرشار از احساسات و عواطف عاشقانه. درد فراق در آن موج می زند. کلام لحنی آرام و حزین و عاشقانه به خود می گیرد. از نظر لحن و آهنگ با درس ششم، وضعیتی یکسان دارد. اما چون مثنوی (درس ششم) عرفانی است لحن و آهنگ آن اندکی محکم تر و حماسی تر ادا می شود.

۲- شفیعی کدکنی، در کدام بیت، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است؟ توضیح دهید. بیت پنجم، از شعر سعدی « سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل / بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران » این بیت تضمینی است با اندکی تغییر.

از پاریز تا پاریس

درس هشتم

بند اول: پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ... ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می رفتیم.

قلمرو زبانی: پاریز: نام بخشی در شهرستان سیرجان در استان کرمان / الاغ تور: به طنز « با الاغ حرکت کردیم » / فرسخ: فرسنگ، حدود شش کیلومتر / سه فرسخ کوهستانی، ده فرسخ راه: فرسخ وابسته و وابسته (ممیز) / کران: نام روستایی در بخش پاریز / چریغ آفتاب: تلفظ محلی « چراغ » نزد مردم سیرجان: طلوع آفتاب، صبح زود / اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن

قلمرو فکری: مفهوم: کمبود امکانات، سفر برای دانش، سختی سفر

بند دوم: از کلاس سوم دبیرستان ناچار می بایست ... و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

قلمرو زبانی: دانشسرای مقدماتی: مرکز تربیت معلم قدیم / تداعی: یادآوری، به یاد آوردن / قریب: نزدیک

بند سوم: وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد ... و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ...

قلمرو زبانی: رفسنجان: شهری در کرمان / مُحصل: دانش آموز / تجارت خانه: مکانی که بازرگانی در آن صورت می گیرد. / حواله: نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است / دهاتی: روستایی / کازیه: جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی رو باز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند / تحریر - ثبت: نوشتن / (سیصدتوان پول: سیصد: صفت شمارشی، تومان: ممیز، پول: هسته)

قلمرو فکری: مفهوم: ناامنی / نظام اجتماعی سنتی / خجالت رودربایستی

بند چهارم: نخستین روزی که از پاریز خارج شدم در صورتی که دنیای پایانی است.

قلمرو زبانی: استبعاد: دور دانستن، بعید شمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری / غایت القصوا: حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب

قلمرو ادبی: تشبیه: سیرجان مانند آخر دنیا بود / اروپا را مانند دنیا دانسته است

قلمرو فکری: اما چه استبعادی دارد که..... اما بعید نیست که عمری داشته باشم که به کره ماه سفر کنم و خاطرات آن را بنویسم.

بند پنجم: عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

قلمرو زبانی: امان: پایتخت کشور اردن / آتن: پایتخت کشور یونان. که نام آن را از «آتنا» ایزدبانوی خرد و جنگ و الهه نگهبان این شهر گرفته اند / سرپر: توقف کوتاه، هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین بنشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می گویند. / طیلسان: نوعی بالا پوش (ردا) ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش پنبه بود و بالای بدن، کتف ها و پشت را می پوشاند. / تغییر زمین آشکار شد: تغییر اقلیم و آب و هوا

قلمرو ادبی: تشبیه: تصوّرات تاریخی مانند دریایی است / جزیره های کوچک و بزرگ مدیترانه مثل طیلسان آبی رنگارنگ دوخته شده است. / طیلسان مدیترانه: اضافه استعاری (تشخیص)

بند ششم: فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران به مار غاشیه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.

قلمرو زبانی: نوساز: نوساخته شده / مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند: به طنز یعنی «چیزی ندیده اند» / مهد: گهواره / دموکراسی: حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارهای آن به وسیله نمایندگان که عموم مردم انتخاب می کنند انجام می شود / جرّاره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می شود / مار غاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره ای از قرآن، یکی از نام های قیامت / از عقرب جرّار به مار غاشیه پناه بردن: ضرب المثل است. در مفهوم بدتر شدن اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن «از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن» یا «از چاله برون آمدن و در چاه افتادن»

قلمرو ادبی: عبارت «مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند.» به طنز بیان شده است / تشخیص: شوخی روزگار / کنایه: «برای آب خوردن» کنایه از «کوچک ترین کار» / تشبیه: آتن مانند مهدی است / دموکراسی قرن بیستم را به عقرب جرّار تشبیه کرده است. / حکومت سرهنگ ها مانند مار غاشیه هستند

قلمرو فکری: شوخی روزگار بازی های زمانه است که کشوری که شیوه حکومت دموکراسی و انتخابی از آن جا آغاز شده برای کوچکترین تصمیم ها انتخابات برگزار می کردند از ترس دموکراسی خطرناک امروزی که مانند عقرب گزنده است به حکومت نظامیان کودتاگر پناه بردند که مانند مار وحشتناکی است.

مفهوم: پناه بردن از خطری به خطر بزرگتر ، بازی روزگار

بند هفتم: رم ، پایتخت ایتالیا، شهری معمولاً از سوءهاضمه می میرند.

قلمرو زبانی: پایتخت ایتالیا : بدل / قطور : ضخیم ، کلفت / بارو : قلعه / دود خورده : قدیمی / فراز : بالا / کرانه : طرف ، جانب ، ساحل / تiber: رودی در ایتالیا / اما دنیا همیشه به یک رو نمی ماند: اوضاع دائم به یک حال نمی ماند / حبشه : سرزمینی قدیمی در شرق آفریقا که شامل کشورهای کنونی اتیوپی ، اریتره ، جیبوتی و سومالی است. در هنگام ظهور اسلام ، حبشه یکی از ممالک بزرگ و قدرتمند جهان به شمار می آمد و سرزمین وسیعی را در برداشت / مستعجل : زودگذر ، شتابنده / سوءهاضمه : بدگوار ، اختلال هضم

قلمرو ادبی: تشخیص: دیوارهای بارو ها چیزی را بازگو کنند / مجاز : کشورهای اطراف سواحل دریای سیاه و کرانه های قُرّات از رم که رود تiber در آنجاست فرمان می بردند / استعاره : دنیا همیشه به یک رو نمی ماند (دنیا مانند چیزی است که چهره داشته باشد) / تشبیه : آخرین چراغ امپراتوری : امپراتوری روم « مشبه » مانند چراغی (مشبه به) بود / امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می میرند ؛ یعنی از افراط در کارها از بین می روند. همانطور که ثروتمندان از پرخوری می میرند (خودشان عامل مرگ خودشان هستند) امپراتوری های بزرگ ، دائم به فکر گسترش قلمرو خود هستند و از درون مملکت خودشان بی خبر می مانند ، از این رو ، نابسامانی درون مملکت خودشان آنها را از بین می برد ؛ یعنی عامل مرگ انسان های بزرگ خودشان هستند / تلمیح به بیتی از حافظ:

«راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»

بند هشتم: دیوارهای کهن شعر معروف خودمان را تکرار کنیم. (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

قلمرو زبانی: طاق : سقف خمیده و محدّب ، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند ؛ طاق ضربی : سقف ضربدری روی دیوار / یک روز : زمانی / چشم داشت : انتظار داشت ، امید داشت / از آن چشم می زد : از آن فرمان می برد ؛ بیم داشت ، هراس داشت

قلمرو ادبی: تشخیص: دیوار های کهن حکایت داشته باشند/چشم داشتن کنایه:از انتظار داشتن/چشم زدن کنایه از ترسیدن

قلمرو فکری: معنی یک روز دنیایی.. : در روزگاران گذشته مردم جهان به روم امید بسته بودند و از قدرت آن در هراس بودند ولی امروزه به جای آن قدرت و شکوه ، اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ، ضعف آن را نشان می دهد.

مفهوم : عبرت گرفتن از اوج و فرود قدرت ها در اثر گذر زمان

کاووس کیانی که کی اش نام نهاده اند کی بود؟ کجا بود ؟ کی اش نام نهاده اند؟

قلمرو زبانی: کاووس: نام یکی از پادشاهان کیانی / کیانی: کیانی: منسوب به کیان، کیان: کی ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا / کی: کاووس کیانی پادشاه، هر یک از پادشاهان سلسله کیان / مصرع اول جمله چهار جزیی گذرا به مفعول و مسند است / کی در مصرع اول: مسند / ش: مفعول / در مصرع دوم مسند محذوف است.

قلمرو ادبی: تلمیح: به حکومت پادشاهی کاووس / جناس همسان: کی (پادشاه)؟، کی (چه موقع) و قافیه ی شعر
قلمرو فکری: کاووس کیانی که او را پادشاه نام نهادند؛ چه وقت و کجا پادشاهی می کرد که به این نام نامیده شد؟ چه موقع او را پادشاه نامیدند؟

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان این مُلک که بغداد و ری اش نام نهادند

قلمرو زبانی: مُلک: سرزمین، قلمرو، آنچه در تصرف باشد / بغداد: نام شهر / ری: نام شهر / نامش: «ش» مفعول فعل نام نهادند / بغداد و ری: مسند

قلمرو ادبی: مجاز: خاک (منظور شهر و کشور است) / کنایه: «رنگین شدن از خون: جان باختن و شهادت» از / تناسب: بغداد، ری (که نام شهر هستند)

قلمرو فکری: این سرزمینی که آن را بغداد و ری می نامند (بیهوده به دست نیامده)؛ چه بسیار بیچارگانی که جانشان را در این راه از دست داده اند.

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر / جفا: ستم / چوب: مجاز از درخت نی / تهی: خالی

قلمرو ادبی: تشبیه: تیغ جفا (جفا مانند تیغ است) / تشخیص: به چوب جفا کنند و بر سر و تنش بکوبند / حسن تعلیل: شاعر دلیل تهی بودن نی و نام نی داشتن را به خاطر تیغ جفا می داند / مجاز: سر و تن مجاز از کل وجود / اغراق: صد (منظور عدد نیست بلکه بسیار است) / تهی شدن از خویش کنایه از: سختی کشیدن و خودسازی
قلمرو فکری: معنی: یک چوب، ظلم و ستم های بسیاری را دید تا توانست از خود تهی بشود و نام نی را بپذیرد. مفهوم: ریاضت و تحمل موجب کمال

دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

قلمرو زبانی: دل گرمی: شادی و خوشی / دم سردی: ناراحتی

قلمرو ادبی: تضاد: دل گرمی، دم سردی / مرداد ماه، دی ماه / کنایه: دل گرم بودن (تاثیرگذاری و امیدواری)، دم سرد بود (بی تاثیری سخن و ناامیدی) / مجاز: مرداد ماه، دی ماه مجاز از تابستان و زمستان / حسن تعلیل: ماه مرداد، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است - دی ماه، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته است.

قلمرو فکری: اگر ماه ها نام خاصی به خود گرفتند و مرداد و دی شدند به این دلیل بودن که ماه مرداد، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم (امیدواری) ما دارد و ماه سرد دی، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما.

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

قلمرو زبانی: آیین: روش / طریق: راه / نفس: سخن، همراهی / مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند. / خضر: نام پیامبری است، تا روز قیامت زنده است و مسافران در خشکی را یاری می دهد. معروف است که خضر آب حیات (آب حیوان) را خورده است و همیشه زنده است. / فرخنده: مبارک / پی: اثر، نشان، اثر پا بر زمین، / فرخنده پی: خوش یمن

قلمرو ادبی: مجاز: «نفس» مجاز از سخن، دعا / تلمیح: پیر مغان - حضرت خضر / نماد: خضر، نماد راهنمای کامل **قلمرو فکری:** خضر پیامبر که او را خضر فرخنده نامیدند به مبارک قدمی شهرت دارد به واسطه دعای پیر مغان بوده است. آیین طریقت را از سخن پیر مغان یاد گرفت.

مفهوم: لزوم پیروی از پیر، لزوم داشتن آموزگار، تأثیر نفس گرم پیر (مرشد) بر مرید

بند نهم و دهم: با راه آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می رفتیم. تا ما به بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

قلمرو زبانی: سپاه نازی: «نازی» نام حزب سیاسی که در آلمان فعالیت داشت. / ناپلئون: نخستین امپراتور فرانسه در قرن ۱۶

قلمرو ادبی: مجاز: دنیا (مردم دنیا) / خط درشت و بسیار روشن: وابسته وابسته / فراموشکار بودن دنیا: تشخیص و استعاره

بند دهم تا آخر: علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده و نه سخنرانی های دو گل.

قلمرو زبانی: پانوراما: معادل فارسی آن «سراسر نما» است / طبق: سینی / محوطه: هر جای محصور و محدود / واترلو: نام آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود / فاتحه ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم: دعای خیر برای مرده (خواندن سوره حمد و توحید برای مرده) / شارلمانی: کارل بزرگ یا شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته شد و از نظر اروپایی ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است. / دوگل: ژنرال مارشال دوگل، رئیس جمهور فرانسه بود که در جنگ جهانی دوم فرماندهی نیروهای آزاد فرانسوی را بر عهده داشت. / در پاریس بودم فعل غیراسنادی

قلمرو ادبی: قلم مجاز از نوشته، اثر / پاریز و پاریس: جناس ناهمسان

کنج حکمت

سه مرکب زندگی

***نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند**

قلمرو زبانی: مرکب: هر آنچه بران سوار شوند، اغلب منظور «اسب» است / ابراهیم ادهم: از عارفان مشهور و بزرگ قرن دوم هجری / باز بسته (باز داشته): رام شده، فرمانبردار، بسته شده، پیوسته و مرتبط، آماده / اخلاص: پاک داشتن دل، ارادت صادق

قلمرو ادبی: تشبیه: مرکب زندگی - مرکب شکر - مرکب صبر / مرکب اخلاص / بر مرکب صبر نشینم: کنایه از صبور باشم / بر مرکب شکر نشینم: کنایه از شکرگزار باشم / بر مرکب اخلاص نشینم: کنایه از مخلص باشم عبادت کردن، بی ریا بودن

قلمرو فکری: روایت کرده اند که از عارف بزرگ، ابراهیم ادهم، پرسیدند که چگونه زندگی می کنی ابراهیم می گوید: سه مرکب دارم، فرمانبردار. اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می نشینم و جلو می روم؛ یعنی قدردان و سپاسگزار نعمت های خدا هستم و این سپاسگزاری بدین گونه است که از آن نعمت ها درست و در جای خود بهره بگیرم. / بر مرکب صبر نشینم؛ شکایت و ناله و زاری نمی کنم بلکه به خدا پناه می برم. در اصطلاح عرفانی « ترک شکایت کردن از بلاهاست و انتظار فرج و گشایش از حق داشتن. »

وقتی به نعمت و رفاه می رسم، بر مرکب شکر، سوار می شوم (شکرگزاری می کنم) و این شکر مرا به درگاه خدا می رساند (به خدا نزدیک می کند) وقتی بلایی پیش می آید بر آن صبر می کنم و با صبر پیش می روم؛ و چون فرصت طاعت و بندگی پیش می آید، دل از هر چه غیر اوست پاک می کنم و تنها به حق می پردازم و به پیش می روم. پیام: شکرگزاری بر نعمت، صبر بر بلا و اخلاص در عبادت

کویر

درس نهم

علی شریعتی، کویر

*** چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، ... هنوز بر همان مهر و نشان است که بود...**

قلمرو زبانی: تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیر ماه سال شمسی؛ ماه گرم / ارگ: قلعه ای کوچکی که در میان قلعه ای بزرگ سازند، قلعه، حصار / سر برداشتن: سر بلند کردن / انگاره: طرح، نقشه / مزینان: روستایی است از توابع بخش مرکزی شهرستان داورزن در استان خراسان رضوی ایران / مشایعت: هم قدم شدن با کسی، از پی مسافر رفتن، همراهی با مهمان برای خداحافظی / هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند: اندازه یا نقشه ساختارش مانند عشق آباد است. / ضرب المثلی برگرفته از این بیت حافظ:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود / حقّه مهر بدان مهر و نشان است که بود

قلمرو ادبی: تموز: مجاز از گرما / کنایه: ازدل چیزی بیرون آمدن کنایه از «جوشیدن» / تضاد: سرد، سوزان / تشخیص: سینه کویر - درختان کهن سر بر شانه هم بگذارند / شبیه: کویر به عشق آباد تشبیه شده است. تلمیح: به بیت حافظ «گوهر مخزن اسرار همان است که بود / حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود»

*** تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت بل به نیروی ارادت و کشی ایمان.**

قلمرو زبانی: تاریخ بیهق: نام کتابی است که در قرن پنجم نوشته شد / بیهق: نام قدیم سبزوار / غرفه: اتاق، بالاخانه، هر یک از اتاق های کوچکی که بالای اطراف سالن یا یک محوطه می سازند که مشرف بر محوطه است / مدرس: جای تدریس

قلمرو ادبی: استعاره: باب علم (علم مانند قلعه ای است که در دارد) / تاریخ بیهق مجاز از نویسندگان تاریخ بیهق / سرسپردن کنایه از پذیرفتن - نیروی اراده (ارده مانند موجودی است که نیرو دارد) کشش ایمان (ایمان مانند چیزی است که کشش دارد) / تشبیه: شاگرد هم چون تشنه ای می گشت / تضاد: غنی و فقیر - روستایی و شهری - حاضر و غایب

*** صحبت مزینان بود. که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.**

قلمرو ادبی: کنایه: چشم ها به او بود، کنایه از «منتظر بودن» / میوه دادن کنایه از نتیجه دادن / چشم مجاز از نگاه / جوانی مجاز از عمر و دوره / بهار مجاز از زمان و آغاز / درخت استعاره از علم و فلسفه / حوزه: ناحیه، طرف / گرم و روشن نگاه داشتن: کنایه از «رونق بخشیدن» تشبیه: چراغ علم / بهار حیات علمی / استعاره: درخت (استعاره از علم و فلسفه و کلام) / تشخیص: ده منتظر کسی باشد. / جوانی را به پای چیزی ریختن کنایه از صرف کردن عمر

*** وی جد پدر من بود. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.**

قلمرو زبانی: اسلاف: گذشتگان، جمع سلف / اخلاف: جانشینان جمع خلف، فرزند صالح که بعد از مرگ پدر خود به صلاحیت مانده باشد.

قلمرو ادبی: کنایه: خود را در او احساس می کردم، کنایه از «مثل او می اندیشم» / بر شیوه کسی رفتن کنایه از پیروی کردن

قلمرو فکری: در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن، سخت دشوار: در دورانی که زندگی دنیایی سخت پایبندی کند، ترک آن و دل نبستن به آن بسیار دشوار است.

*** آن اوایل سال های کودکی، ... و دامن گسترمان، کویر می برد؛ نه، باز می گرداند.**

قلمرو زبانی: پامان به ده باز بود: به ده رفت و آمد داشتیم / غربت: دور از وطن، تنهایی

قلمرو ادبی: دست و پاگیر شدن کنایه از مزاحم و مانع / باز بودن پا کنایه از رفت و آمد / دامن گستر کنایه از وسیع / ایهام: «دم ۱- هنگام ۲- نفس» - «گرم ۱- صمیمی ۲- دارای دمای زیاد» / تشبیه: غربت زندان شهر «شهر را به زندانی تشبیه کرده است» / تشبیه: کویر مانند میهن آزاد است / تشخیص: تابستان گرم و مهربان و نوازشگر بیاید *** در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم ... عطر الهام را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است.**

قلمرو زبانی: ماورا: فراسو، آن سو، ماسوا، برتر / ماوراء الطبیعه: آن چه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد مانند خداوند، روح و مانند آنها / در کویر خدا حضور دارد: در کویر معنویت وجود دارد / الهام: در دل انداختن، افکندن خدا در دل کسی امری را که وی را به فعل یا ترک چیزی وادارد / استشمام: بوییدن

قلمرو ادبی: تشخیص: فلسفه از چیزی سخن بگوید / مذهب به چیزی بخواند / در کویر خدا حضور دارد: / درخت و غار و ..: چیزی را بر لب داشته باشد / حس آمیزی: اینکه بتوانیم ماوراء الطبیعه را ببینیم / تشبیه: عطر الهام (الهام مانند عطری است) فلسفه مجاز از فیلسوفان / مذهب مجاز از اهل مذهب / ایهام: آواز پر جبرئیل: ۱- اثری از

سهروردی ۲- صدای بال فرشته وحی / تلمیح، استعاره، تشخیص: درختش، غارش،..... تلمیح به یسبح لله ما فی سموات و الارض..... / تشبیه: غرفه بلند آسمان

***...آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی... در آن لحظه که یک مرد می گرید!... چه فاجعه ای!...**

قلمرو زبانی: آن روح دردمند: حضرت علی (ع) / این شیعه گمنام: دکتر شریعتی / آن مدینه پلید: شهر کوفه / نقش تبعی تکرار: چه فاجعه ای دوم/ بدل: نخلستان خاموش؛ نخلستان پرمهتاب؛ بدل از آسمان کویر

قلمرو ادبی: تشبیه: آسمان کویر را به نخلستان تشبیه کرده است / قلب را به مشت تشبیه کرده است / باران های غیبی سکوت / ناله های گریه آلود آن امام را همچون این شیعه دانسته است / استعاره: قلب کویر / حلقوم چاه (چاه مانند موجودی است که حلقوم دارد)

تشخیص: نگاه اسیر، / تناقض: نخلستان خاموش و پرمهتابی / روح: مجاز از انسان (حضرت علی) / منظور از امام راستین: حضرت علی / شیعه گمنام: منظور دکتر علی شریعتی / مدینه پلید: منظور کوفه، استعاره تشخیص

*** نیمه شب آرام تابستان بود و ... و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.**

قلمرو زبانی: گله: اسم جمع / تماشا: معنای قدیم (با هم راه رفتن) خود را از دست داد و معنای جدید گرفت (نظاره کردن)

قلمرو ادبی: تشبیه: آسمان مانند تفرجگاه و گردشگاه مردم است

*** آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم ... در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.**

قلمرو زبانی: آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم: آن شب من نیز از وجود مادی خود چشم پوشیدم و غرق در عالم معنویت شدم و به تماشای آسمانی نشستم که معنویت الهام می کرد / نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگریستن / گرم تماشا و غرق بودن: سخت مشغول نگاه کردن بودن / معلق: آویزان، آویخته / دریای سبز معلق: آسمان / قندیل: مشعل، چراغدان / سر می زدند: آشکار می شدند، می تابیدند / آن جاده روشن و خیال انگیز: کهکشان / تلالؤ: درخشندگی / قندیل: چراغ، چراغدان / تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر / لوکس: کالای تجملی و اشرافی /

قلمرو ادبی: کنایه: من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم / استعاره: دریای سبز معلق (آسمان) / مرغان الماس پر: ستارگان مانند مرغان الماس پر هستند / گل های الماس شکفت (استعاره از ستارگان) (تشبیه درون واژه ای) / آن جاده روشن و خیال انگیز: استعاره از «کهکشان» / نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین: استعاره (نگاه مردم به کالایی لوکس تشبیه شده است) / واج آرای مصوت / تشبیه: پروین به قندیل تشبیه شده است / تشخیص: تلقی و تعبیر مانند انسانی است که روح دارد / من خود را: خود: مجاز از وجود و جسم / حسن تعلیل: کهکشان، شاه راه علی (علت سفیدی آسمان (کهکشان) وجود سیاره هاست)

قلمرو فکری: کلمات را کنار زنی و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید: نویسنده بین نگاه های تجملی مردم شهری و نگاه ساده مردم روستایی تفاوت قائل می شود و واژه ها را برای رساندن معنا کافی نمی داند و برای رسیدن به معنویات آنها را ناتوان می داند و معتقد است باز نمودن امور معنوی در عالم معانی صورت می گیرد

*** چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتم آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.**

قلمرو زبانی: همه چشم در زمین: نگاه مادی / نشئه: حالت سرخوشی و مستی / قدس: پاکی، صفا، قداست. /

سرا: خانه / سموم: باد بسیار گرم و زیان رساننده / اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا / پر از خدا: مسند

قلمرو ادبی: چهره ها: مجاز از مردم / ماورا: مجاز از معنویت / سر به آسمان بر نکردن و چشم به زمین داشتن: کنایه از

نگاه مادی و علمی داشتن / چند حلقه چاه عمیق زدن و چغندر کاری کنایه از دید مادی داشتن / عالم پرشگفتی و

راز استعاره از آسمان / تشخیص: سرا بی روح باشد / استعاره: عقل بی درد (عقل مانند انسانی است که درد داشته

باشد و بی دل باشد) / استعاره: علم عدد بین باشد و مصلحت اندیش / تشبیه: شعر، خیال، الهام و احساس مانند

باغی پر از گل / تشبیه: گردشگاه آسمان / تشبیه: کویر به تماشاخانه تشبیه شده است / سموم سرد این عقل:

اضافه تشبیهی / تناقض: سموم سرد / ایهام: اسرا: ۱: سیر در شب ۲- نام هفدهمین سوره قرآن کریم / پر از خدا: کنایه

از سرشار از معنویت / سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن / آن باغ: استعاره از آسمان

قلمرو فکری: مفهوم: علم زدگی و تغییر نگرش معنوی به مادی / سودجویی از طبیعت

روان خوانی

بوی جوی مولیان

*** من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شبهه اسب آغاز کردم به دست حضرات دولتی و ملتی به یغما رفتم.**

قلمرو زبانی: شبهه: صدا و آواز اسب / قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین / تفنگ خفیف: تفنگ

سبک آموزشی / باد و باران خورده: کهنه و غیر بهداشتی / مزه زیر دندان داشتن: مزه را به یاد داشتن، مزه را

احساس کردن / قند در دلم آب می شد: بسیار خوشحال بودم / تفنگ مشقی: تفنگ تمرینی، تفنگ اسباب بازی

چوبی / دار و ندار: کل دارایی / حضرات دولتی: مقامات دولتی، بزرگان دولتی (به طنز) / یغما: غارت، تاراج، به

یغما رفتن: غارت شدن

قلمرو ادبی: بو: ایهام: الف) عطر و رایحه ب) امید و آرزو / جناس: بو و مو/کنایه: به سرنبردن (نماندن) زیر دندان

داشتن مزه (در خاطر داشتن) / قند در دل آب شدن (خوشحالی بسیار زیاد) / «گرفتن اسب و زین» و «گرفتن تفنگ

مشقی» (کنایه از محروم کردن از خوشی) / به یغما رفتن دار و ندار (غارت تمام دارایی) طنز سیاسی / جناس: بو و جو /

جناس: باز و باز / پدرم مرد مهمی نبود اشتباهاً تبعید شد.....: طنز

*** برای کسانی که در کنار گوارترین چشمه ها چادر می افراشتند شب هم نیامد. شب های دیگر هم نیامد.**

قلمرو زبانی: بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی. / خو: عادت / محصور: حصار شده / امیدوارمان: «مان» نقش مفعولی دارد (ما را) امیدوار می‌کرد

قلمرو ادبی: تشبیه: زغال منقل و نفت بخاری مثل آفت بودند. / کنایه: «زندگی پُر زرق و برق کدخدایی و کلانتری» کنایه از زیبایی‌های ظاهری. خوگرفتن با آتش سرخ بن و بلوط کنایه از انس گرفتن با طبیعت / تشخیص: لیسانس نمی‌گذاشت در ایل بمانم. / استعاره: خیال‌ها می‌بافتند.

قلمرو فکری: برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود: یعنی آن گرما که حاصل سوختن چوب بن و بلوط است، گرمای طبیعی دارد و به جان می‌نشیند؛ حال آنکه گرمای حاصل از زغال منقل و نفت، گرمای مصنوعی دارد و در اصطلاح عوام نمی‌چسبد (خوش نمی‌افتد).

*** غصه مادر و سرگردانی من و بچه‌ها حد و حصر نداشت. آشنایی در کوچه و محله نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نکوید.**

قلمرو زبانی: حد و حصر نداشت: بسیار زیاد بود / سر و کله اش پیدا شد: خودش آمد / اسم و رسم داشتند: مشهور بودند / بر سفره رنگینش می‌نشست: بخشنده بود / زبانزد ایل و قبیله بود: معروف بود / پیر و زمین گیر شده بود: ضعیف و ناتوان شده بود / یک دل خوشی برایش مانده بود: شادی کمی داشت / دو کلاس یکی می‌کردم: جهشی می‌خواندم / خیال‌هایم می‌بافتند: مطالبی می‌گفتند. / تصدیق گرفتم: گواهی فارغ التحصیلی گرفتم

قلمرو ادبی: کنایه: اسم و رسم داشتن (بارزش بودن) / بر سفره رنگین نشستن (پذیرایی خوب با انواع غذاها) / گله‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت (کنایه از توانگری) / زبانزد بودن - اسم و رسم مجاز از شهرت

*** پیرمرد دل خوشی دیگری نداشت... و کوچه‌ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره‌ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی.**

قلمرو زبانی: زین و برگ: زین و یراق اسب / گرده: میان دو کتف که سنگینی کوله بر روی آن افتد، میان دو شانه، پایین گردن از پشت / گهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است / گُرد: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد / مواهب: ج موهبت، بخشش‌ها / بطالت: بیکاری، بیهودگی

قلمرو ادبی: روز و شب مجاز از همیشه / رضاخان بودن در قبل و بعد کنایه از ناپایداری قدرت و مقام / بارسفر بستن کنایه از آماده سفر و مهاجرت شدن / زندگی شیرین: حس آمیزی / تشخیص: چشمه‌های زلال در انتظار کسی باشند / کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران در آغوششان کشید / دامن معطر چمن / سفره پر سخاوت / گرما را به گرمسیر سپردند / لیسانس نمی‌گذاشت که در ایل بمانم / دو دل کنایه در شک و تردید / محبوس و مدفون شدن برای ترقی: پارادوکس / ایهام: بی‌مهر الف) بی محبت ب) بدون خورشید از شدت آلودگی / جناس نا همسان: شیرین و دیرین / سردر گریبان بودن: کنایه از در اندیشه بودن

قلمرو فکری: رضا شاه که قبلاً رضا خان بود و بعداً هم رضا خان شد: قبلاً آدم مهمی نبود و بعداً هم آدم مهمی نشد. ناپایداری قدرت و بی‌ثباتی دنیا

*** چاره‌ای نبود، حتی پدرم که... دادیاری در دوشهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.**

قلمرو ادبی: کنایه : بادنم به تهران آمدم (کنایه از آمدن به اجبار و بی علاقگی و انزجار) ولی روحم در ایل ماند (کنایه از دل‌بستگی و علاقه به ایل) / اضافه تشبیهی : درخت بیداد / برانداختن کنایه از نابودی ؛ طنز دارد

*** سری به ساوه زدم و درباره دزفول پرس و جو زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم.**

قلمرو زبانی: عدلیّه : دادگستری / طفیلی : منسوب به طفیل ، وابسته ، آن که وجودش یا حضورش در جایی ، وابسته به وجود کسی یا چیز دیگری است ؛ میهان ناخوانده.

قلمرو ادبی: تشبیه : ساوه و دزفول را به ویرانه ای تشبیه کرده است. / من مانند شاهین تیزبال افق ها بودم. (من الان) مانند زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم. / کنایه : دلم گرفت (اندوهگین شدم) / چشم پوشیدم : صرف نظر کردم / حلقه به در کوفتم (تلاش کردم) / سردر آوردن از جایی (رسیدن به جایی) / طفیلی بودن: کنایه از وابستگی / تضاد : شاهین تیز پای افق با زنبور طفیل

*** بیش از دو سال در بانک... غمخوار و اندوهگسار نداشتم.**

قلمرو زبانی: بهار خواب : جایی که در فصل بهار می خوابند / بساط تهویه : وسایلی برای ایجاد هوای مطبوع در اتاق ها و سالن ها / اندوهگسار : غم گسار

قلمرو ادبی: تشبیه : هوای ییلاق را به آب و هوای بهشتی تشبیه کرده است / کنایه : خوابش را می دیدم (آرزو داشتن)

قلمرو فکری: مفهوم طنز در مورد کارمندی بانک / سختی زندگی در شهر

*** نامه ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان بخارای من ایل من بود.**

قلمرو زبانی: کبک دری: کبکی که در دره و کوه می باشد. خوابش را می دیدم : آرزویشان را می کردم / شبدر دوچین : شبدری که دوبار پس از رویدن چیده شده باشد / جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند : جوجه کبک ها بزرگ شده اند / کبک دری: کبک های درّه ای ، کبک خوش آواز / کمانه : نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان /

قلمرو ادبی: کنایه : خوابش را می دیدم (آرزو داشتن) / به آب چشمه نمی توان دست برد کنایه از سردی و خنکی زیاد / ماست را با چاقو می بریم کنایه از سفت بودن زیاد ماست / رنگین شدن پشم گوسفندان با گل و گیاه: کنایه از سرسبزی و پرپشتی گیاهان / جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند کنایه از بزرگ شدن / چشم به راه بودن کنایه از منتظر بودن / آب خوش از گلوی پایین نمی رود کنایه از نداشتن آرامش / تلمیح : شعر رودکی / پرنیان شدن ریگ آموی: متناقض نما (پارادوکس) تشبیه - کنایه از برطرف شدن سختی / پا به رکاب گذاشتن کنایه از اقدام برای حرکت یا کاری / بو : ایهام ۱- بو ۲- آرزو

بخارای من، ایل من، محمد بهمن بیگی

درک و دریافت :

۱- نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.

به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم / از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی های دیگر به راه افتادم. پدرم مرد مهمی نبود ، اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود ، او هم اشتباهاً تبعید شد.

۲- با توجه به جمله: «نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیرسامانی»
الف) چرا نویسنده با خواندن نامه برادر ، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد آورد؟ زیرا امیرسامانی با شنیدن شعر و توصیف بسیار جالب از شهر بخارا بی اختیار و به سرعت به بخارا برگشت .
ب) اشاره به شعر و چنگ رودکی ، بیانگر کدام ویژگی « شعر » است ؟ همراه بودن شعر و موسیقی با هم که باعث برانگیختن عواطف و احساسات در انسان می شود و باعث افزایش علاقمندی می شود. (تلمیح به ماجرای رودکی و امیر سامانی)

فصل شکوفایی

درس دهم

۱- دیروز اگر سوخت ای دوست غم ، برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ بوی بهار من و تو

قلمرو فکری: ای دوست ، اگر غم ظلم و ستم دیروز در جامعه طاغوت، آرزو و امیدهای من و تو را سوزاند و نابود کرد هراسی نیست چرا که امروز در جامعه، بوی بهار پیروزی به مشام می رسد.
مفهوم: مزده آمدن بهار پیروزی و برطرف شدن سختی و امید دادن به آینده روشن.

۲- آن جاد در آن برزخ سرد ، در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟

قلمرو فکری: در جامعه پر از ظلم و ستم طاغوت ، آیا چیزی جز نابرابری و ستم وجود داشت؟
مفهوم: ظلم و خفقان حاکم بر جامعه ، مانع دید و پیشرفت فکری می شود .

۳- دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت ، آینه دار من و تو

قلمرو فکری: دیروز، در غم غریب بودن جامعه پر از ظلم و ستم ، من بودم و مبارزان راه آزادی که در راه به دست آوردن آزادی شهید شدند. [تا این که] امروز آزادی در جامعه چون خورشیدی می درخشد.
مفهوم: مزده آزادی و پیروزی و اظهار شادی بعد از سپری شدن ستم

۴- غرق غباریم و غربت ، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا ، در انتظار من و تو

قلمرو فکری: ما در جامعه پر از ظلم و ستم زندگی می کردیم ؛ بیا با من به سمت آزادی برویم ، که خوبی ها و نیکی ها در انتظار من تو است. **مفهوم:** از بین رفتن غم و اندوه با پیروزی انقلاب و حرکت به سوی آزادی

۵- این فصل ، فصل من و توست ، فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو فکری: این انقلاب، انقلاب همه مردم است، زمان آزادی است، برخیز تا نوای آزادی را با هم بخوانیم.

مفهوم: نوید آزادی و پیروزی و رسیدن به آرزوها

۶- با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

قلمرو فکری: ای دوست، با این نسیم سحری (ندای آزادی) تو هم برخیز برای به دست آوردن آزادی تلاش کن؛ چرا که در نهایت، این آزادی برای همه به یادگاری می ماند.

۷- چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو

قلمرو فکری: من مثل رود امیدوار هستم و بی تاب و ناآرام هستم؛ من می روم به سوی جامعه پر از آزادی، جای قرار من و تو در آن جاست (تو هم بیا) **مفهوم:** توصیه به وحدت داشتن، حرکت به سوی آزادی و رهایی دری به خانه خورشید، سلمان هراتی

گنج حکمت

تیرانا

*** تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور ...**

تیرانا، مهرداد اوستا

تیرانا فرزند خیالی است که برخی نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می کنند و با او به گفت و گو می نشینند و مضامین نوشتار خود را در قالب این گفت و گو می ریزند. نظیر «امیل» ژان ژاک روسو و «احمد» عبدالرحیم طالبوف.

مفاهیم موجود در تیرانا:

۱- تیرانا شرح اندیشه ها و دغدغه های نویسنده است.

۲- نویسنده در تیرانا ستایشگر طبیعت و زیبایی های آن و دل چرکین از دنیای مدرن است.

۳- فراخواندن انسان ها به طبیعتی که در میان سرگشتگی های دنیای مدرن امروز به فراموشی سپرده شده است.

قلمرو زبانی: بارور: صاحب میوه / زبان گشودن: سخن گفتن / داعیه: ادعا / کرامت: بخشش /

پالیز: باغ، معطوف به متمم / زرافشانی: نور افشانی / چشم داشتن منتظر دریافت پاداش / پای فرسودگان آفتاب

زده: ترکیب وصفی، متمم / نوازشگری درمان بخش دردها: مسند/سراپا: قید

قلمرو ادبی: تشخیص: از درختان بیاموز / پای تا سر: کنایه از همه وجود / سراپا: مجاز از کل وجود / تشبیه: تو

همانند میزبان کریم باش، مشبه: محذوف (تیرانا) / تشبیه: درمان بخش دردها باش، مشبه: محذوف (تیرانا)

قلمرو فکری: تیرانا من از طبیعت آموختم که مانند درختان پرتمر- بدون اینکه کمترین ادعایی داشته باشم - کاملاً

بخشنده و دست و دل باز باشم، بدون انتظار تشکر و تحسین دیگران. تیرانا تو نیز بخشنده گی را از درختان میوه

دار و باغ و بوستان بیاموز که زیبایی های طبیعت (گل و شکوفه) را نثار فرزندش، انسان می کند.

مفهوم: طبیعت بسیار بخشنده و بدون انتظار تشکر از انسان، توصیه به فرزند طبیعت (انسان) که همچون مادرش (طبیعت) مهربان و التیام بخش دردها باشد.

*** نه همین مهربانی را به مهر، که پاداش هر زخمه سنگی را دست های کریم تو میوه ای چند**

قلمرو زبانی: پاداش هر زخمه سنگ...: پاسخ بدی را با خوبی دادن / زخمه : ضربه، ضربه زدن / هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم: نفی غرور / اگرم هیچ در سرنوشت، از آزادگی بهره ای باشد. «م» جهش ضمیر، مضاف الیه / نوع «را» در جمله های این قسمت: پاداش هر زخمه سنگی را: حرف اضافه / تو اگر آن کرامت را: مفعولی / بخشنده گی و ایثار را سراپا، دست باشی: حرف اضافه / که بدین سعادتتم رهنمون بود: که به این سعادت رهنمون من بود: م: مضاف الیه / این سعادت: ترکیب وصفی در نقش متمم / رهنمون: مسند / هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم: هرگز: قید / آزاده مردم: متمم / خویشتن: متمم / بتی: مفعول

قلمرو ادبی: دست های کریم نو: دست مجاز از وجود / استعاره: «مادر» استعاره از طبیعت / تشبیه: تو مثل درختان بارور در بخشنده گی و ایثار باشی / زر: استعاره از «نور خورشید» / گوهر استعاره از باران / کنایه: از خویشتن بت ساختن: کنایه از مغرور شدن / گشاده دستی: کنایه از بخشنده گی / آفتاب زده: کنایه از سوخته / دستهای کریم تو: تشخیص / زبان به چیزی گشودن: کنایه از سخن گفتن / از خویشتن بت نسازم: کنایه از مغرور نشدن

قلمرو فکری: به خاطر مهربانی، درختان میوه دار عوض زخم های سنگی که به ایشان اصابت می کند به فرزندش (انسان) میوه های آبدار و شیرین هدیه می دهد، تو باید کرامت و بخشنده گی را ا مادرت به ارث ببری و همچون درختان میوه دار در بخشنده گی، دست بخشنده ای داشته باشی. خورشید را سپاس می گویم که هر صبح بر سر تو نورافشانی می کند و ابر را که بر سرتو باران نثار می کند. اگر اندک آزادگی در سرنوشتت باشد، همین سعادت برایم کافی است که خداوند مرا هدایت کرده تا هرگز با فریب مردم آزاده، از خود بتی نسازم (مغرور نشوم)

مفهوم: بخشنده گی طبیعت و اعطای تمام زیبایی هایش به انسان، سپاسگزاری برای آزادگی، دوری از فریب مردم

آن شب عزیز

درس یازدهم

*** من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید، اما نمی شد آقا! نمی توانستیم، شما عصبانی شدید؛.....**

قلمرو زبانی: این درس از بابت بررسی وابسته های وابسته اهمیت دارد. دست خودم نبود: کنایه از اختیار خودم نبود / مُصر: اصرار کننده، پافشاری کننده / کلافه: بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده؛

کلافه کردن : گیج کردن / ثلث سوم : نوبت سوم ، نوبت خرداد / تل : تپه / کلت: نوعی اسلحه کمری / چفیه: نوعی سربند

قلمرو ادبی: کلافه کردن: کنایه از خسته کردن / قدم از قدم برداشتن: کنایه از کاری را انجام دادن / حرف: مجاز از سخن / امروز و دیروز: مجازا این زمان / سر نزدن: کنایه از مراجعه نکردن / شنیدن: مجاز از گوش کردن و کنایه از اطاعت دستور /

*** آفتاب، چشم‌هایتان را می‌زد؛ برای همین دستتان را بر چشم‌های درشتان که در نور آفتاب جمع شده بود..**

قلمرو زبانی: حمایل: نگه دارنده ، محافظ ؛ حمایل کردن: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر / کز کردن: خود را جمع کرده نشستن / همان دم: همان لحظه / شاگرد شما: بدل

قلمرو ادبی: حس آمیزی: گرم حرف زدن / حرف: مجاز از سخن / گرم و پر شور حرف می‌زد: کنایه از خوب سخن می‌گفتید / آفتاب، چشم‌هایتان را می‌زد: کنایه از نور خورشید چشم‌هایتان را اذیت می‌کرد

*** وقتی حرف‌هایتان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرونشست ...**

قلمرو زبانی: تکبیر: الله اکبر گفتن / غریب: دور ، عجیب / تشخیص بوی حمله: « حمله » مضاف الیه مضاف الیه / بوی حمله می‌آید: نشانه‌های حمله پیدا است

قلمرو ادبی: دل گرم کردن: کنایه از امید وار کردن / بوی حمله می‌آید: کنایه از امکان حمله است / استعاره: فکر دلم را گرم کرد (فکر مانند آتشی دلم را گرم کرد) / حس آمیزی: بوی حمله می‌آید

*** گفتم: «پس در این حمله مرا هم با خود همراهی می‌کنید؟ ...**

قلمرو زبانی: طفره رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن ، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر. شانه خالی کردن / متقاعد: مجاب شده ، مجاب ؛ متقاعد کردن: مجاب کردن ، وادار به قبول امری کردن / شبخ: آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید ، سایه موهوم از کسی یا چیزی / جنگ یاد گرفتن: ترکیب اضافی / شبخ: هم آوای شبه / به به: شبه جمله

قلمرو ادبی: حس آمیزی: بوی التماس (التماس شنیدنی است نه بوییدنی) / خود را گم کردن: کنایه از هل شدن / به درد دل نشستن: کنایه از باهم همدردی کردن و سخن گفتن / شبخ کسی را دنبال کردن: کنایه از به دنبال کسی رفتن ، تعقیب کردن کسی

*** آن قدر مراقب پنهان کاری‌های خودم بودم که نفهمیدم ...**

قلمرو زبانی: دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد/دید رس: دیدن، دیده شدن / کنجکاوی گلوله توپ در خاک فرو رفتن گلوله توپ در خاک / مراقب پنهان کاری خودم: (خود من) هر دو وابسته وابسته از نوع مضاف الیه مضاف الیه

قلمرو ادبی: حس آمیزی: زمزمه لطیف / تشخیص: ماه سربلند بیرون آمد / ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد: کنایه از نمایان شدن ماه در آسمان / ایستاده و نشسته: تضاد / حسن تعلیل: گودالی که از کنجکاوی گلوله فراهم آمده بود / تشخیص: کنجکاوی گودال

قلمرو فکری: سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند: معنی ظاهری آن این است که من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم اما معنی کنایی آن، این است که من با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می کردم. برابر است با جمله ای که در فارسی دهم از شهید آوینی آمده است: « خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است »

*** صدایی که می آمد، حزین ترین و عاشقانه ترین لحنی ...**

قلمرو زبانی: حزین: غم انگیز / پاییدم: با دقت نگاه کردم / برانداز کردن: سنجیدن

قلمرو ادبی: برانداز کردن: کنایه از با دقت نگاه کردن / در این دنیا نبودن: کنایه از درعالم معنویت بودن

*** ولی نپرسیدید. باهم به سوی موضع، راه افتادیم ...**

قلمرو زبانی: موضع: مقرر، قرارگاه / سیر خواب نباید شد: زیاد نخواستید تا از خواب سیر بشوید / مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم: به سرعت به سنگر آمدم / معرکه: میدان جنگ

قلمرو ادبی: سنگر هارا آب برداشته بود: کنایه از آب سنگرها را پر کرده بود / استعاره: خواب را مزمه کنید (خواب مثل چیزی است که مزمه می شود) / تشبیه: مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم / پا جای پای کسی گذاشتن: کنایه از پیروی کردن از کسی / مثل برق و باد دویدن: کنایه از با سرعت دویدن / خواب را مزمه کنید: کنایه از کم بخوابید / پا: مجاز از آمدن

*** توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، ...**

قلمرو زبانی: مهیب: ترسناک / کلاش: کلاشینکف، نوعی اسلحه / معبر: محل عبور، گذرگاه / بچه های بی حفاظ لحظه به لحظه کمتر می شد: شهید می شدند / دوشکا: اسلحه ای قوی که که بزرگ تر و قوی تر از تیربار است / هضم: هم آوا با حزم

قلمرو ادبی: تشخیص: تیربارها و دوشکاها و رگبارها، تلاش می کردند / کنایه: بنا را بر دویدن گذاشتن / صدای مهیب و صدای کودکانه: تضاد

*** وقتی بچه هایی که می افتادند، ...**

قلمرو زبانی: خشاب: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. / ذله: به تنگ آمدن / انهدام: نابود کردن / یک خشاب فشنگم: خشاب ممیز / انهدام آن تیربار: آن وابسته وابسته (صفت مضاف الیه)

قلمرو ادبی: بال در آوردن: کنایه از شاد شدن / استعاره: من مانند پرنده ای بال در آوردم / عاجز شدن، ذله شدن: کنایه از به ستوه آمدن، / تکبیر گفتن: کنایه از خوشحالی برای موفقیت

*** خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم. یک لحظه فکر**

کردم که « اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سرنوشت حمله چه می شد؟ چه معلّم عجیبی! »

قلمرو فکری: (مفهومی: اشتیاق، همراهی / احساس مسئولیت در برابر همه)

* درست در همان لحظه، شما «یامهدی» غریبانه‌ای گفتید و تفنگ از دستتان افتاد.....

قلمرو زبانی: غریبانه، منسوب به غریب / «یامهدی» غریبانه: ترکیب وصفی / پشت سرتان: مضاف الیه مضاف الیه / همان یک لحظه پیشین: سه ترکیب وصفی

قلمرو فکری: مفهوم: مجروح شدن / رعایت ادب / بی‌اختیاری عاشق

* هم گفتید و باز برگشتید به حال اوگتان، انکار نه انکار که یک دست از دست داده‌اید.

قلمرو ادبی: دست: تکرار / ازدست دادن: کنایه از محرومیت از داشتن چیزی

قلمرو فکری: مفهوم: استواری و اشتیاق ادامه مبارزه

* یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم بیچاند....

قلمرو زبانی: جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز

قلمرو ادبی: به خود پیچیدن: کنایه از درد کشیدن / جگرخراش: کنایه از دردناک / خاموش شدن: کنایه از شهید شدن / یک دست را از دست دادن: کنایه از مجروح شدن / آخرین رمق‌هایش را در آخرین فشنگ...: رمق استعاره از گلوله / سنگ را شستن: کنایه از احترام گذاشتن /

قلمرو فکری: مفهوم: آموختن صلابت از راهنما

* از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، ... در دست بگیرد.

قلمرو زبانی: تعلل: عذر آوردن / موظف: وظیفه دار کردن

قلمرو ادبی: در دست گرفتن: کنایه از فرماندهی کردن

قلمرو فکری: مفهوم: فرماندهی تا آخرین رمق

* دوباره به من تشر زدید که بروم، ... کلامتان «یا مهدی» بود.

قلمرو زبانی: تشر: سخن همراه با خشم

قلمرو ادبی: خاموش شدن: کنایه از شهید شدن

قلمرو فکری: مفهوم: دلبستگی عاشق به معشوق / بی‌اختیاری عاشق / شهادت عاشقانه

* افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم ... به همین زنده‌ام آقا!

قلمرو زبانی: لنگ: شل / ضمیر «تان» در عکستان، سنگتان و گلدانتان: نشانه احترام / گرد قاب عکستان: عکس و

ضمیر «تان» هردو وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / سنگ را شستن و ...: نشانه احترام

قلمرو ادبی: سنگ: مجاز از سنگ قبر

قلمرو فکری: مفهوم: افتخار به همراهی با معشوق تا آخرین لحظات

سانتاماریا (مجموعه آثار)، سید مهدی شجاعی

نوع ادبی این شعر غنایی است، مرثیه ای در رثای شهید حججی، شاعر مدافع حرم از مرتضی امیری اسفندقه شاعر انقلاب اسلامی است. قالب: قصیده / لحن: تغزلی

۱- آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه ! سر بریده خورشید شامگاه؟

قلمرو زبانی: آه: شبه جمله / پگاه: صبح زود / سر بریده خورشید: شامگاه: وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) بیت چهار جمله است.

قلمرو ادبی: سر ماه، سر خورشید: اضافه استعاری و تشخیص / مراعات نظیر: ماه و خورشید / واج آرای کسره / سر: تکرار / شیوه بلاغی / استفهام انکاری / تضاد: پگاه و شامگاه / جناس: آه، ماه

قلمرو فکری: آیا این شهید سر بریده همچون ماهی است که در پگاه طلوع کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سربردگی آن تعبیر می کند) یا خورشید سربریده است در هنگام غروب (خورشید به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است مانند شهید) **مفهوم:** بریده شدن سر شهید حججی به دست داعش و نورانیت و زیبایی شهید

۲- خورشید، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟

قلمرو زبانی: بی حفاظ: بدون حصار و نرده، آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشند. / بی ملاحظه: قید حالت / بی ملاحظه: ماه زیباست و بی ملاحظگی در مورد زیبا رو یعنی زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن. / بیت به شیوه بلاغی / لحن: پرسشی، توصیفی و روایی

قلمرو ادبی: استعاره: «خورشید، ماه» استعاره از شهید حججی / ماه و راه: جناس / تناسب: ماه و خورشید / واج آرای «ا» / شیوه بلاغی

قلمرو فکری: این سر بریده و پر نور (شهید) است که بدون هیچ پوشش بر روی خاک قرار گرفته یا ماه است که بی ملاحظه در راه افتاده است. و زیبایی خود را به معرض نمایش گذاشته **مفهوم:** ارزشمندی پیکر شهید

۳- ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفته است سر شب سراغ ماه

قلمرو زبانی: صبح زود: احتمالا اشاره دارد به زمان شهادت شهید که صبح زود بوده است / لحن: پرسشی، توصیفی و روایی

قلمرو ادبی: تضاد: صبح زود، سر شب / مراعات نظیر: ماه، خورشید / استعاره: «خورشید» در مصراع اول و «ماه» در مصراع دوم، استعاره از سرشهید حججی / استعاره و تشخیص: ماه و خورشید / تکرار: ماه و خورشید / واج آرای: «د-س» / تناقض در مصرع اول و دوم ماه صبح زود آمده و خورشید سر شب / شیوه بلاغی

قلمرو فکری: ماه با تمام زیبایی اش صبح زود به دیدن خورشید (شهید حججی) آمده است. خورشید (هنگام غروب سرخ رنگ است) با تمام عظمت خود ابتدای شب به سراغ ماه (شهید حججی) به دیدار شهید رفته است. **مفهوم:** عظمت مقام شهید

۴- حُسن شهادت از همه حُسنی فراتر است ای محسن شهید من، ای حُسن بی گناه

قلمرو زبانی: حُسن: زیبایی / لحن: تعلیمی و منادایی

قلمرو ادبی: تکرار حسن / استعاره: ای حُسن بی‌گناه

قلمرو فکری: زیبایی‌شهادت، از همه زیبایی‌ها فراتر و ارجمندتر است و توای محسن شهید، ای شهید زیبای بی‌گناه

۵- ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

قلمرو زبانی: تو: مفعول یوسف: نهاد / هیچ: قید، ضمیر مبهم / شرمندگی: مفعول / چاه: متمم / برون ز چاه: قید / پنج جمله / لحن: تغزلی و عاشقانه

قلمرو ادبی: تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف (ع) / می‌ترسم: ایهام دارد (الف) یقین دارم، مطمئنم (ب) واهمه دارم، می‌ترسم / تشبیه تفضیل: شهید مانند یوسف و زیباتر از اوست.

قلمرو فکری: یوسف که خود در زیبایی مثل است، می‌ترسم با تجلی زیبایی تو، از زیبایی خویش شرمند شده؛ پس ای یوسف، خود را آشکار نکن مفهوم: زیبایی شهید حججی به شکل اغراق گونه در مقابل زیبایی یوسف، زیبایی باطنی شهید

۶- شاهد، نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق، رگ گردن گواه

قلمرو زبانی: شاهد: گواه / محضر: دادگاه / حذف فعل به قرینه معنوی در مصرع دوم / رگ گردن تو: وابسته وابسته / دادگاه عشق: ترکیب اضافی / بیت سه جمله دارد.

قلمرو ادبی: دادگاه عشق: تشبیه اضافی / استعاره و تشخیص: گواهی دادن رگ گردن / شاهد: ایهام تناسب (الف) (شهادت دهنده ب) زیبا رو که در این بیت مدنظر نیست و با عشق تناسب دارد / تلمیح: گواه شدن اعضای بدن در قیامت آیه ۶ سوره یس / رگ: مجاز از کل وجود / واج آرای «د» و «گ»

قلمرو فکری: نیازی نیست در دادگاه عشق برای تو شاهد و گواه بیاورند؛ زیرا، رگ گردن تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده‌ای.

مفهوم: بی‌نیاز بودن عاشق از گواه و شاهد / شاعر به ویژگی‌های عاشق شهادت بودن، اسارت و شرافت شهید اشاره دارد.

۷- دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟

قلمرو زبانی: لحن: تغزلی و عاشقانه / شیوه بلاغی / مصرع اول یک جمله دارد / مصرع دوم یک جمله مرکب / اسارت: نهاد / تو: مضاف الیه

قلمرو ادبی: چشم کشیده: کنایه از منتظر بودن / بیت، تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب (س) / چشم: مجازا نگاه / جناس: اشارت و اسارت

قلمرو فکری: این اسارت تو ما را به یاد اسارت حضرت زینب (س) می‌اندازد، تواز اشتیاق چه کسی است که این گونه محو تماشا شده‌ای؟ **مفهوم:** تحمل اسارت مانند حضرت زینب / اشتیاق دیدار مولا

۸- از دور دست می‌رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجای می‌کنی نگاه؟

قلمرو زبانی: شهید حججی را همان مسلم بن عقیل می داند که به سوی کوفه انگار فرستاده شده است؛ ای مسلم شرف: ای کسی که در شرافت مثل مسلم هستی

قلمرو ادبی: تلمیح: ماجرای مسلم بن عقیل فرستاده امام حسین (ع) به سوی کوفه / مسلم شرف: استعاره از شهید حججی / ایهام: مسلم ۱- مسلمان ۲- مسلم بن عقیل

قلمرو فکری: ای فرستاده امام حسین، از دور دست ها منتظر کدام پیک دیگری هستی؟ (درحالیکه خودت فرستاده هستی) **مفهوم:** انتظار برای آمدن نجات دهنده

۹- لبریز زندگی است نفس های آخرت آورده مرگ ، گرم به آغوش تو پناه

قلمرو زبانی: لحن: تغزلی و عاشقانه / گرم: قید / لبریز: سرشار، پر / بیت دو جمله دارد / لبریز: مسند / مرگ: نهاد / گرم: قید

قلمرو ادبی: متناقض نما (پارادوکس): لبریز زندگی است نفس های آخرت / تشخیص: مرگ به آغوش کسی پناه بیاورد / حس آمیزی: آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه / آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه: کنایه از با شوق مرگ را پذیرفتن

قلمرو فکری: نفس های آخر تو، نشانه مرگ تو و پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایان کار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد. **مفهوم:** نترسیدن از مرگ / شهادت مرگ نیست.

۱۰- یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

قلمرو زبانی: لحن: تغزلی و عاشقانه / یک کربلا شکوه: «کربلا» ممیز غیر متعارف / نهفته است: ماضی نقلی / روضه: روضه خوان / حذف به قرینه معنوی / روضه مجسم گودال قتلگاه: وابسته وابسته

قلمرو ادبی: تلمیح: به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه که پیکر مطهر امام حسین (ع) در آن افتاد و در آنجا به شهادت رسید نیز با توجه «روضه» اشاره ای دارد به روضه خوانی در سوگ حضرت. / روضه: ایهام ۱- ذکر مصیبت ۲- بهشت / ای روضه: استعاره از شهید / مصرع اول کنایه از با شکوه بودن شهید / تناسب: کربلا، گودال، قتلگاه

قلمرو فکری: تو زنده کننده عظمت و شکوه حادثه کربلایی. تو تجسم بخش گودالی هستی که سر مبارک امام حسین در آن قرار داشت. (پیکرت، گویی روضه خوانی است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می کشد). ای کسی که برای سوگواری سر بریده امام حسین (ع) در گودال قتلگاه، نمونه تجسم یافته هستی.

مفهوم: شکوه مندی شهید / پیروی از امام حسین در شهادت

مرتضی امیری اسفندقه

درک و دریافت:

۱- برای خوانش مناسب شعر، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟ با لحن تغزلی و عاشقانه و روایی

۲- با توجه به متن شعر خوانی به پرسش های زیر پاسخ دهید:

الف) در بیت های ششم تا هشتم ، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حججی اشاره دارد؟ بیت ششم : سر بریده شهید / بیت هفتم : چشم به راه بودن / بیت هشتم : در انتظار بودن
ب) برای پاسداشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟ یاد و خاطره شهدا را باید در دلها و قلبها زنده نگه داشت.

درس دوازدهم

گذر سیاوش از آتش

قالب: مثنوی نوع ادبی: حماسی محوری ترین موضوع درس: اثبات بیگناهی، دوری از وسوسه های

سودابه و خیره سری های کیکاووس

*سیاوش، فرزند کاووس، شاه خیره سر کیانی است

قلمرو زبانی: فرزند کاووس: در نقش مسند / خیره سر: گستاخ و بی شرم / فرهیختگی: ادب آموختگی / آزر: شرم و حیا / عفاف: پاکدامنی

قلمرو ادبی: کنایه: دل بستن، /جناس: رزم و بزم / تن به گناه نمی سپارد: کنایه از گناه نمی کند

۱- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهد نماند نهان

قلمرو فکری: مشاور به کی کاووس گفت: « غم و غصه پادشاه پنهان نخواهد ماند. (واین راز برملا خواهد شد)
مصراع دوم: برابر مَثَلِ "ماه پشت ابر نمی ماند"

۲- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

قلمرو فکری: اگر می خواهی حقیقت ماجرا آشکار شود باید آنها را مورد آزمایش قرار بدهی (تا حقیقت روشن بشود)

۳- که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

قلمرو فکری: هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

۴- وزین دختر شاه هاماوران پر اندیشه گشتی به دیگرگران

قلمرو فکری: از طرف دیگر ، نسبت به سودابه دختر شاه هاماوران نیز بدگمان بود (کی کاووس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می دهد ، علاوه بر گرفتن باج و خراج ، دخترش سودابه را نیز به همسری می گیرد).

۵- ز هر درسخن چو بدین گونه گشت بر آتش یکی را بیاید گذشت

قلمرو فکری: اکنون که سخن (مجازاً ماجرا) به این جا رسید (برای تشخیص گناهکار از بی گناه) یکی از این دو باید از آتش عبور کند. **مفهوم:** ضرورت آزمون آتش برای روشن شدن حقیقت

۶- چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

قلمرو فکری: آسمان چنین قسم یاد کرده است که هرگز بر بی گناهان آسیبی نمی رسد.

مفهوم: (اشاره به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدس و پاک است ، پس بی گناهان را نمی سوزاند) برابر با مثل «سر بی گناه بالای دار نمی رود»

۷- جهاندار ، سودابه را پیش خواند **همی با سیاوش به گفتن نشاند**

قلمرو فکری: کی کاووس سودابه و سیاوش را رو به رو کرد. **مفهوم:** روبه رو کردن افراد برای روشن شدن حقیقت

۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان **نه گردد مرا دل ، نه روشن روان**

قلمرو فکری: سرانجام کی کاووس گفت : دل و جانم از هر دو نفرتان آسوده نمی شود.

مفهوم: بدگمانی نسبت به سودابه و سیاوش

۹- مگر کآتش تیز پیدا کند **کنه کرده را زود رسوا کند**

قلمرو فکری: به جز این که آتش سوزان ، انسان گناه کار را مشخص سازد و او را رسوا کند.

زمینه ملی : ایرانیان آتش را پاک و مقدس می دانستند. **مفهوم:** امید به کشف حقیقت و رسوایی گناهکار

۱۰- چنین پاسخ آورد سودابه پیش **که من راست گویم به گفتار خویش...**

قلمرو فکری: سودابه چنین پاسخ داد که من راست گو هستم « راست می گویم » (باید سیاوش مورد آزمایش قرار

گیرد) نه من. **مفهوم:** تلاش سودابه برای راستگو نشان دادن خود

۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین **که « رایت چه بیند کنون اندرین؟ »**

قلمرو فکری: کی کاووس به سیاوش گفت : « نظرت در این باره چیست؟ » **مفهوم:** چه دفاعی از خود داری ؟

۱۲- سیاوش چنین گفت کای شهریار **که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار**

قلمرو فکری: سیاوش چنین جواب داد که ای پادشاه ، آتش جهنم در برابر این تهمت برای من حقیر و ناچیز است.

مفهوم: عبور از آتش برای من بیگناه آسان تر از تحمل شنیدن این اتهامات است. مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت. دشواری شنیدن بهتان

۱۳- اگر کوه آتش بود ب سرم **از این تنگ خوار است اگر بگذرم**

قلمرو فکری: اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد. (در برابر این تهمت) عبور از آتش برای من آسان است .

مفهوم: آمادگی برای عبور از آتش

۱۴- پر اندیشه شد جان کاووس کی **ز فرزند و سودابه نیک پی**

قلمرو فکری: کی کاووس از دست فرزند و همسر خود غمگین شد.

مفهوم: شک داشتن به فرزند و همسر که سبب سلب آرامش می شود .

۱۵- « کزین دو یکی گر شود نابه کار **از آن پس که خواند مرا شهریار؟**

قلمرو فکری: اگر از این دو نفر یکی هم گناهکار باشد ، بعد از آن چه کسی مرا پادشاه خواهد خواند ؟ (کسی مرا

پادشاه نخواهد خواند) **مفهوم:** بی اعتباری پادشاه و خاندان شاهی در صورت اثبات گناهکاری سودابه یا سیاوش

۱۶- همان به کزین زشت کردار ، دل **بشویم کنم چاره دل گسل**

قلمرو فکری: و اینکه بهتر است که از این کار زشت (آنها) خیالم را راحت کنم ، چاره ای بجویم و غم اندوه دلم را ازبین ببرم .

۱۷- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت ، صد کاروان

قلمرو فکری: به مشاور دستور داد تا به ساربان بگویند شتران زیادی را از دشت بیاورند.

مفهوم: آماده کردن مقدمات کار (زمینه ملی)

۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو فکری: در دشت هیزم های زیادی گذاشتند مردم همه برای دیدن جمع شدند. / زمینه ملی

۱۹- بدان گاه سوگند پر مایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

قلمرو فکری: در زمان کی کاووس راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست کار این بود.

مفهوم: زیرا اعتقاد داشتند که آتش پاک و مقدس است و هرگز انسان های پاک را نمی سوزاند!

۲۰- وز آن پی به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو فکری: شاه به مشاور دستور داد که بر روی چوب نفت سیاه بریزند

۲۱- بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند ؛ گفتی شب آمد ، به روز

قلمرو فکری: مردان زیادی آمدند و آتش برافروختند و از دود سیاه آتش، انگار روز روشن به شبی تیره و تاریک تبدیل

شد. **مفهوم:** بیانگر شدت دود آتش

۲۲- نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه بر آمد پی از دود ، زود

قلمرو فکری: در همان لحظه اول ، از دمیدن ، دودی سیاه برخاست و بعد از آن دود ، زبانه آتش سر کشید.

۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

قلمرو فکری: همه مردم غمگین شدند و بر چهره خندان سیاوش ، گریه می کردند (سیاوش چهره ای خندان داشت

و در حالیکه مردم گریه می کردند) **مفهوم:** ناراحتی مردم بر مظلومیت سیاوش

۲۴- سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

قلمرو فکری: سیاوش پیش پدر آمد در حالیکه کلاه خود طلایی بر سر داشت

۲۵- هشیوار و با جامه های سپید لبی پر ز خنده ، دلی پر امید

قلمرو فکری: سیاوش هوشیارانه و با لباسی سپید ؛ در حالیکه لبانش پر از خنده بود در دل امیدوار (به لطف خدا)

مفهوم: توصیف ظاهر سیاوش قبل از رفتن به آتش ، اشاره به آداب و رسوم عزاداری با لباس سفید (زمینه ملی)

۲۶- یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

قلمرو فکری: سیاوش، سوار بر اسب سیاه رنگی شد که با شکوه و هیبت گام برمی داشت و خاک نعلش به آسمان می -

رسید. **مفهوم:** توصیف اسب سیاوش و سرعت تاخت و تاز (زمینه قهرمانی)

۲۷- پراکنده کافور بر خویشتن چنان چون بُود رسم و ساز کفن

قلمرو فکری: سیاوش، آن گونه راه رسم قدیم بود؛ خود را آماده مرگ کرده بود و از مرگ بیمی نداشت. آمادگی برای مرگ. / زمینه ملی

۲۸- بدان که که شد پیش کاووس باز **فرود آمد از باره ، بردش نماز**

قلمرو فکری: سیاوش ، وقتی پیش کاووس شاه باز آمد ، از اسب فرود آمد و به او تعظیم کرد. مفهوم: رعایت آیین احترام و ادب (زمینه ملی)

۲۹- رخ شاه کاووس پرشرم دید **سخن گفتش با پسر نرم دید**

قلمرو فکری: چهره کاووس را پراز شرم و حیا دید ، در حالیکه با پرسش ، سیاوش ، به نرمی سخن می گفت.

۳۰- سیاوش بدو گفت : « انده مدار **کزین سان بود گردش روزگار**

قلمرو فکری: سیاوش به کاووس گفت : « غمگین نباش ، گردش روزگار چنین است. **مفهوم:** اعتقاد به تقدیر مقدر شده.

۳۱- سر پر ز شرم و بهایی مراست **اگر بی گناهم رهایی مراست**

قلمرو فکری: وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم (که آن را با گناه آلوده نمی سازم) پس اگر بی گناه باشم (که حتما بی گناه هستم) بدون شک نجات خواهم یافت. **مفهوم:** ایمان داشتن سیاوش به پاکی خود

۳۲- ور ایدون که زین کار هستم گناه **جهان آفرینم ندارد نگاه**

قلمرو فکری: و اگر از این کار، بر من گناهی است (اگر گناهی بر عهده من باشد) / بدون شک، خداوند مرا زنده نگاه نمی دارد. **مفهوم:** انسان گناهکار به آتش غضب الهی گرفتار می شود.

۳۳- به نیروی یزدان نیکی دهش **کزین کوه آتش نیابم پیش»**

قلمرو فکری: به لطف و رحمت خداوند نیکی دهنده ، از این کوه آتش هیچ گرمای آزاردهنده ای را احساس نخواهم کرد (هیچ آسیبی به من نخواهد رسید)

۳۴- سیاوش سیه را به تندی بتاخت **نشد تنگ دل ، جنگ آتش بساخت**

قلمرو فکری: سیاوش به سرعت اسب سیاه را تازاند ؛ ناراحت و غمگین نشد و به جنگ آتش رفت. **مفهوم:** نهراسیدن از آزمون و آماده شدن برای مقابله با آتش

۳۵- ز هر سو زبانه همی بر کشید **کسی خود و اسپ سیاوش ندید**

قلمرو فکری: از هر سو زبانه آتش شعله ور بود ؛ کسی سیاوش را در میان آتش نمی دید. **مفهوم:** بیانگر ارتفاع آتش

۳۶- یکی دشت با دیدگان پر ز خون **که تا او کی آید ز آتش برون**

قلمرو فکری: مردمان با دیدگان گریان به آتش نگاه می کردند تا ببینند سیاوش کی از آتش بیرون می آید.

۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو **که آمد ز آتش برون شاه نو**

قلمرو فکری: مردم وقتی سیاوش را دیدند فریاد کشیدند (گفتند) که او از آتش ، به سلامتی بیرون آمده است.

۳۸- چنان آمد اسپ و قبا ی سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

قلمرو فکری: سیاوش، بی هیچ گزند و آزار، از آتش گذشت؛ آنچنان که گویی به جای آتش سوزان، گل یاسمن و زیبا را در کنار داشت. **مفهوم:** اثبات بی گناهی سیاوش (زمینه خرق عادت) ارتباط: ز آتش نفس فسونگر به سلامت گذرند/ این سواران سبک سر سیاوشانند. (محمود شاهرخی)

۳۹- چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

قلمرو فکری: وقتی بخشایش و لطف خداوند شامل حال کسی بشود؛ گرمای آتش برای او مانند آب سرد می شود. **مفهوم:** اگر خدا بخواهد سختی ها عین راحتی می شود. (زمینه ملی)

۴۰- چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

قلمرو فکری: وقتی سیاوش از میان کوه آتش بیرون آمد و به دشت رسید؛ همه مردم، شادمانه، فریاد کشیدند. زمینه خرق عادت. **مفهوم:** شادمانی مردم

۴۱- همی داد مزده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر

قلمرو فکری: مردم به هم مزده می دادند که «خداوند انسان بی گناه را «سیاوش» بخشیده است.

۴۲- همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

قلمرو فکری: سودابه از شدت ناراحتی موهایش را می کند؛ اشک می ریخت یا عرق شرم می ریخت و صورتش را چنگ می گرفت (چون گناهش داشت آشکار می شد). **مفهوم:** نگرانی سودابه از آشکار شدن حقیقت.

۴۳- چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

قلمرو فکری: وقتی سیاوش پیش کاووس رفت، برلباسش نه دودی و آتشی بود و نه گرد و خاکی (نشان بی گناهی)

۴۴- فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهد پیاده سپاه

قلمرو فکری: کی کاووس از اسب پیاده شد (با این کار او) همه سپاه از اسبان خود پیاده شدند. **مفهوم:** احترام شاه و سپاهیان به سیاوش (زمینه ملی)

۴۵- سیاوش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

قلمرو فکری: کی کاووس سیاوش را به گرمی در آغوش گرفت و از کردار بدش نسبت به او، عذر خواهی کرد. **مفهوم:** عذر خواهی کاووس از سیاوش و خوشحال شدن از بی گناهی او.

به جوانمردی کوش

کنج حکمت

*یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود ...

قلمرو زبانی: یکی را: از یکی / ملوک: ج ملوک، پادشاه / عجم: ایرانی / ملوک عجم: پادشاهان ایرانی / تطاول: دراز دستی، تجاوز / رعیت: عامه مردم / جور: ستم / / مکاید: ج مکیدت، کیدها، حيله ها / فعل: کار، عمل / مکاید

فعلش: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود / گُربت: غم، اندوه؛ کربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم / ارتفاع: محصول زمین های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات کشور و درآمدهای مملکت. / نقصان پذیرفت: کاهش یافت
قلمرو ادبی: دست دراز کردن به مال رعیت: کنایه غارت اموال مردم / جهان: مجاز از کشورهای دیگر / تضاد: ارتفاع و نقصان

/ دست دراز کردن: کنایه از غارت کردن / زور آوردن دشمنان: کنایه از حمله و فشار آوردن دشمنان / به جهان برفتند: کنایه از به دیگر جاهای جهان مهاجرت کردند

قلمرو فکری: در مورد یکی از پادشاهان غیر عرب حکایت میکنند که مال مردم را غارت میکرد و به مردم ظلم و ستم میکرد تا جایی که مردم از دست مکر و فریب او به کشورهای دیگر مهاجرت کردند و از غم و اندوه ستم های او به سرزمینهای بیگانه رفتند. هنگامیکه جمعیت کشور کم شد، در آمد حکومت از نواحی مختلف کاهش یافت و خزانه خالی شد و دشمنان فشار زیادی آوردند.

*** هر که فریادرس روز مصیبت خواهد**

لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

*** هر که فریادرس روز مصیبت خواهد**

بندۀ حلقه به گوش از نوازی برود

قلمرو زبانی: فریادرس: یاور، دستگیر، مددکار / بیگانه: اجنبی، غریب / فریادرس روز مصیبت: مصیبت مضاف الیه مضاف الیه / لطف، لطف: نقش تبعی تکرار

قلمرو ادبی: قالب شعر «قطعه» است چون فقط مصراع های زوج دارای قافیه هستند (گوش - حلقه به گوش)
فریادرس: کنایه از یاری رسان / حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع شده / نواختن: کنایه مهربانی و بخشش کردن

قلمرو فکری: هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

بندۀ حلقه به گوش توهم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تومی گریزد؛ پس تومی توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تومی شود. پیام: توصیه به مهربانی به مردم

*** باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند**

قلمرو زبانی: باری: خلاصه / به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم / زوال: نابودی / هیچ توان دانستن: آیا می توان دانست؟ / هیچ: قید پرسشی / حشم: چاکران
قلمرو ادبی: مجاز: سر پادشاهی «سر مجاز از اندیشه»

*** ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت:**

قلمرو زبانی: باری: القصه، خلاصه / به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی) / همی خواندند: می خواندند / زوال: نابودی، از بین رفتن / مملکت: پادشاهی، سلطنت / ملک: پادشاه، سلطان / ملک را: از ملک / هیچ: قید پرسش / هیچ توان دانستن: آیا میتوان دانست؟ / ملک: پادشاهی / حشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان

فرمانروا/ مقرر شدن: قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن/ تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانبداری/ موجب: سبب/ مر: حرف تأکید/ گرم: بخشش، جوانمردی، مروت، بزرگی دولت: حکومت، دستگاه/ ایمن: در امن، دل آسوده/ «باید» در رحمت باید به قرینه لفظی حذف شده.

قلمرو ادبی: ضحاک و فریدون: تلمیح/ مملکت: مجاز از حکومت/ سر کاری داشتن: کنایه از خیال و اندیشه کاری داشتن/ سر: مجاز از فکر و اندیشه/ گنج و ملک و حشم - سپاه و رعیت و پادشاه: مراعات نظیر (تناسب).

قلمرو فکری: خلاصه، یکبار در مجلس او شاهنامه میخواندند و داستان در مورد نابودی حکومت ضحاک در زمان فریدون بود. وزیر از پادشاه پرسید: آیا میتوان فهمید فریدون که ثروت و سلطنت و لشکر نداشت، چطور حکومت را به دست آورد؟ پادشاه گفت: همانطور که شنیده ای، مردم زیادی اطراف او جمع شدند و او را تقویت کردند تا این که حکومت را به دست آورد. وزیر گفت: ای پادشاه! اگر جمع شدن و حمایت، سبب حکومت کردن است، پس چرا مردم را با ستم خود پراکنده میکنی؟ مگر قصد حکومت نداری؟

که نیاید ز گرگ چوپانی

***نکند جورپیشه سلطانی**

پای دیوار ملک خویش بکند

پادشاهی که طرح ظلم افکند

قلمرو زبانی: جورپیشه: ظالم، ستمگر/ جورپیشه: نقش نهاد/ سلطانی: نقش مفعول/ چوپانی: نقش نهاد/ گرگ: نقش متمم.

قلمرو ادبی: قالب شعر «مثنوی» است/ طرح ظلم افکندن: کنایه از ظلم کردن/ پای دیوار کندن: کنایه از ویرانی/ تشبیه: جور پیشه به گرگ و سلطان به چوپانی/ دیوار ملک: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند./ پادشاهی که ظلم را بنا کرد در حقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

گلستان، سعدی

مفهوم: الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم - حکومت با ظلم محکوم به فناست.

خوان هشتم

درس سیزدهم

هفت خوان رستم

کیکاووس در دژی در مازندران اسیر می شود. رستم به نجاتش می رود و در راه از هفت بلا جان سالم به در می برد، که به هفت خوان معروف است. این هفت مرحله به ترتیب عبارتند از: ۱- کشتن رخس شیری را ۲- غلبه تشنگی بر رستم و رفع آن ۳- کشتن اژدها ۴- کشتن زن جادو ۵- گرفتار کردن اولاد دیو ۶- جنگ با ارژنگ دیو ۷- کشتن دیو سپید

داستان رستم و شغاد

در سراپرده زال کنیزی بود که بعد از مدتی باردار شد و پسری به دنیا آورد که نامش را شغاد نهادند. ستاره شناسان او را بداختر یافتند و به زال گفتند که وقتی بزرگ شود نژاد سام را تباه می کند و سیستان از او پرخروش می شود. زال غمناک شد و وقتی پسرک شیرخوارگی را پشت سر گذاشت زال او را نزد شاه کابل فرستاد. مدتی گذشت و او بزرگ شد و شاه کابل او را بسیار دوست داشت و به او دختر داد. وقتی شغاد داماد شاه کابل شد او فکر کرد که دادن باج به رستم را قطع کند. در زمان مقرر از طرف رستم آمدند و باج درخواست کردند. شغاد از این موضوع عصبانی شد و به شاه کابل گفت: برادرم از من شرم نمی کند. باید او را به دام اندازیم. شاه کابل هم پذیرفت. شغاد گفت: مهمانی بده و بزرگان را دعوت کن و تو در شکارگاه، چاهی به اندازه رستم و رخس بکن و روی آن را بپوشان. شاه نیز چنین کرد. پس رستم با زواره و صد سوار نامدار به سوی کابل به راه افتاد. شاه کابل سراسر نخجیرگاه را چاه کند. سپس وقتی رستم به آنجا رسید به ناگاه در چاه افتاد و پهلویش دریده شد و رستم هم زخمی شد و وقتی چشم باز کرد شغاد را دید و فهمید که همه کارها زیر سر اوست....

- شیوه ی مرگ رستم از نظر مباحث اسطوره قابل تامل است.
- رستم قهرمان ملی است. نماد آرمان های ملت، شکست ناپذیر؛ پس نباید در جنگی برابر شکست بخورد و مغلوب شود. پس در جنگی نابرابر، دام و نیرنگ شاه کابل و شغاد، گرفتار می شود. مهم تر از همه انتقام رستم را خودش می گیرد، چون در حماسه ها و اسطوره ها قدرتی بالاتر از قدرت پهلوانان شکست ناپذیر نیست.

معرفی سبک شعر شاعر

اخوان ثالث از شاعران نوپرداز است. چیره دستی اخوان در شعر حماسی است. او درون مایه های حماسی را در شعرش به کار می گیرد و جنبه هایی از این درون مایه ها را به استعاره و نماد آراسته می کند. هنر اخوان در آمیزش شعر کهن با سبک نیمایی است. مهدی اخوان ثالث به تصویرسازی های بدیع و ترکیب های تازه مشهور است. اخوان به خوبی شعر نو را در عصر حاضر با پیشینه چند صدساله خود پیوند داده است. به خلاف آنان که می پندارند شعر نو زیبایی ادب سنتی را ندارد، شاهد ما این سروده حماسی اخوان است که یادآور سخن فخیم و استوار فردوسی توسی می باشد.

***...یادم آمد، هان،/ داشتم می گفتم، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می کرد./ و چه سرمای، چه**

سرمایی! / باد برف و سوز و حشتناک.

قلمرو فکری: آری به یادم آمد / داشتم این موضوع را می گفتم، آن شب هم / سوز و تندی سرمای زمستانی بسیار شدید بود / آه که چه سرمایی استخوان سوز و شدیدی بود / برف و بوران بود و سوز و سرمایی وحشتناک

***لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم...**

قلمرو فکری: اما سرانجام جایی را برای سر پناه پیدا کردم / هرچند که بیرون از آن سر پناه ، فضایی تیره و سرد همانند ترس و هراس بود / قهوه خانه چون شرم و حیا، گرم و روشن بود

*** همگنان را خون گرمی بود.** / قهوه خانه گرم و روشن، **مرد نقال آتشین پیغام، / راستی کانون گرمی بود.**

قلمرو فکری: همگان با هم ، صمیمیت و صفا و یکدلی داشتند، فضای قهوه خانه گرم و روشن و مرد نقال هم سخنانش گرم و تاثیرگذار بود / به راستی که مجمع و مجلسی صمیمانه بود.

*** مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دَمش، چنان حدیث آشنایش گرم - / راه می رفت و سخن می گفت / چوب دستی منتشا مانند در دستش، مست شور و گرم گفتن بود / صحنه میدانک خود را تندوگاه آرام می پیمود.**

قلمرو فکری: مرد نقال که صدا و سخنش گرم و دلنشین بود / سکوت و خاموشی اش نیز سنگین و تاثیرگذار بود / و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او (داستان های شاهنامه) جذاب و دلنشین بود / در حالیکه راه می رفت سخن می گفت / در حالیکه چوب دستی ، شبیه عصا در دست داشت / و غرق هیجان و مشغول گفتن بود.

*** همگنان خاموش، / گرد برگردش، به کردار صدف برگرد مروارید، / پای تا سر گوش / هفت خوان را آزاد سرو / و یا به قولی ماخ سالار آن مرد گرامی و ارجمند / و آن هراتی خوب و پاک دین این گونه روایت کرد / اما خوان هشتم را / اکنون من برایتان روایت می کنم / من که نامم «ماث» (مهدی اخوان ثالث) است**

قلمرو فکری: مردم همه ساکت بودند، همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مردنقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرامی دادند.

*** همچنان می رفت و می آمد.** / **همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد / قصه است این، قصه، آری قصه درد است شعر نیست، / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست / هیچ - هم چون پوچ - عالی نیست / این گلیم تیره بختی هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها، / روکش تابوت تختی هاست**

قلمرو فکری: مرد نقال همچنان در فضای قهوه خانه قدم می زد / و همچنان داستان را روایت می کرد و اینگونه می گفت: / سخن من ، قصه است قصه ی درد و رنج مردم ایران است / مبتنی بر واقعیت است و شعر نیست / این سخنان من، ابزار سنجش مهر و دوستی هر مرد و کینه و دشمنی هر نامرد است . / سخن بی ارزش و فقط شعر خوب خالی از معنا نیست / سخن من مانند شعری که ظاهری عالی دارد ولی از معنی تهی است ، نیست... / شعر من گلیم تیره بختی ها و درد و رنج این جامعه است / که به خون داغ سهراب ها و سیاوش ها آغشته شده / و روکش تابوت پهلوانانی چون تختی گردیده است. (آغشته به خون پهلوانان بزرگ است.)

* اندکی استاد و خامش ماند / پس هماوای خروش خشم، / با صدایی مرتعش، لحنی رجز مانند و دردآلود، خواند: / آه، / دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایران شهر، / شیرمرد عرصه ناوردهای هول، / پور زال زر، جهان پهلوی، / آن خداوند و سوار رخس بی مانند،

قلمرو فکری: مردنقال لحظه ای توقف کرد و ساکت شد / سپس با صدایی خشم الود / با صدایی لرزان و آهنگی رجز گونه و دردناک / اینگونه گفت: / آه / دیگر آن تکیه گاه و امید کشور ایران / شیرمرد میدان جنگ های ترسناک /، فرزند، پهلوان جهان، زال / آن صاحب و سوار رخس بی همتا / و آن کسی که هرگز خنده / از لبانش کنار نمی رفت / چه در روز صلح که برای مهر و دوستی پیمان بسته / و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند می خورد

* آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - نمی شد از لبش لبخند، / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان، / خواه روز جنگ و خورده بهرکین سوگند

قلمرو فکری: آن کسی که هرگز خنده / از لبانش کنار نمی رفت / چه در روز صلح که برای مهر و دوستی پیمان بسته / و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند می خورد

* آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن، گرد سجستانی / کوه کوهان، مردِ مردستان / رستم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور / کشته هر سو برکف و دیواره هایش نیزه و خنجر، / چاه غدر ناجوان مردان / چاه پستان، چاه بی دردان، / چاه چونان ژرفی و پهنایش، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آور،

قلمرو فکری: آری اکنون رستم این شیر ایران زمین / دلاور و پهلوان سیستانی / مظهر استواری و مردانگی / رستم فرزند زال / در ته چاه تاریک و عمیق و پهناور / که در هر طرف بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر کاشته شده بود / چاه مکر و حيله ناجوانمردان /، چاه فرومایگان و بی دردان، / چاهی که بی شرمیش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی / و غم انگیز و شگفت آور است

* آری اکنون تهمتن با رخس غیرت مند، / در بُن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود / پهلوان هفت خوان، اکنون / اکنون رستم / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود / و می اندیشید / که نبایستی بگوید، هیچ / بس که بی شرمانه و پست است این تزویر / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ...

قلمرو فکری: آری رستم اکنون با اسب غیور و دلاور خویش /، در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه در خود داشت، ناپدید شده / و این پهلوان هفت خوان اکنون / در دام دهان این خوان هشتم (چاه) اسیر گشته است. (و فهمید که به نیرنگ در چاه افتاده است) (با خود گفت که دیگر نباید چیزی بگوید زیرا این نیرنگ کاری بس پست و بی شرمانه است. چشمش را باید ببندد تا دیگر چیزی نبیند. (شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر)

*** بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید/ بس که خونس رفته بود از تن، / بس که زهر زخم ها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می خوابید .**

قلمرو فکری : بعد از اینکه چشمانش را گشود / رخس خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده بود/ و از بس که شدت زخم هایش عمیق و شدید بود/ انگار که رخس از حس و هوش رفته بود و داشت می مرد .

*** او از تن خود - بس بتر از رخس - بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخس را می دید و می پایید. / رخس ، آن طاق عزیز ، آن تایی بی همتا رخس رخنده / با هزاران یادهای روشن و زنده ... / گفت در دل: « رخس! طفلک رخس! / آه ! »**

قلمرو فکری : او از تن خود که از تن رخس بسیار بدتر بود بی خبر بود و هیچ اعتنایی به آن نمی کرد رخس را می دید و به او توجه می کرد رخس ، آن یگانه ی عزیز ، آن یگانه ی بی مانند ، رخس نورانی با هزاران خاطرات خوش گذشته ، رستم در دل خود با افسوس اینگونه گفت: بیچاره رخس عزیز. آه...

*** این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد / ناگهان انگار / بر لب آن چاه/ سایه ای را دید / او شغاد ، آن نا برادر بود / که درون چه نگه می کرد و می خندید / و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می پیچید ...**

قلمرو فکری : این برای اولین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می شد. ناگهان گویی بر بالای چاه سایه کسی را دید . او شغاد آن ناجوانمرد بود که به داخل چاه نگاه می کرد و می خندید و صدای نحس ناجوانمرد او در درون چاه می پیچید.

*** باز چشم او به رخس افتاد - اما ... وای! / دید، / رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند، با هزارش یاد بود خوب ، خوابیده است آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یاد بود خوب را در خواب می دیده است .**

قلمرو فکری : دو باره چشم او به رخس افتاد... اما... افسوس، رخس زیبا و غیور، رخس بی نظیر او با آن همه خاطرات خوشی که با او داشته ، اکنون مرده است. آنچنان که انگار، آن خاطرات فراوان و خوش را در خواب می دیده است .

*** بعد از آن تا مدتی ، تا دیر، / یال و رویش را / هی نوازش کرد ، هی بویید ، هی بوسید رو به یال و چشم او مالید... / مرد نقال از صدایش ضجه می بارید / و نگاهش مثل خنجر بود.**

قلمرو فکری : بعد از آن تا مدتی طولانی / یال و روی رخس را بارها نوازش کرد ، بویید و بوسید ، چهره خود را به یال و چشمان رخس می مالید. درحالیکه از صدای مرد نقال، ناله و زاری می بارید و نگاه چشمانش مثل خنجر تیز بود

* «و نشست آرام، یال رخس در دستش،/ باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار؟ آیا میزبانی بود یا تزویر؟ / قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست / که شغاد نابردار را بدوزد - همچنان که دوخت - / با کمان و تیر بر درختی که به زیرش ایستاده بود، / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه نکه می کرد.

قلمرو فکری: رستم آرام در کنار رخس نشست در حالیکه یال رخس در دستش بود در این اندیشه به سر می برد که آیا این جنگ بود یا شکار و آیا این میزبانی بود یا فریب؟ داستان اینگونه می گوید که او اگر می خواست می توانست که شغاد را به درخت بدوزد همچنانکه دوخت به وسیله ی کمان و تیر بر همان درختی که شغاد زیر آن ایستاده بود و بر آن تکیه زده بود و به داخل چاه نگاه می کرد

* قصه می گوید: / این برایش سخت آسان بود و ساده بود / همچنان که می توانست او، اگر می خواست، / کان کمند شصت خمّ خویش بگشاید / و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره ای، سنگی / و فراز آید / و بر پرسی راست، گویم راست / قصه بی شک راست می گوید. / می توانست او، اگر می خواست. / لیک...»

قلمرو فکری: داستان اینگونه می گوید که برایش بسیار آسان بود همانگونه که او می توانست اگر می خواست آن کمند بسیار بلند خود را به بالای چاه به دور درختی، گیره ای، سنگی بیندازد / و بالا بیاید و اگر راستش را بپرسی من می گویم بدون شک قصه راست می گوید او می توانست خود را نجات دهد اگر می خواست اما...
در حیات کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث

شعرخوانی

ای میهن

شاعر: ابوالقاسم لاهوتی قالب: غزل

۱- تنیده یاد تو در تار و پودم، میهن ای میهن! بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن!

قلمرو زبانی: تنیده: بافته / تکرار: میهن / لبریز: پر، مملو / پودم و وجودم: قافیه (میهن ای میهن ردیف)

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص: ای میهن / تناسب: تار و پود / تکرار: میهن / تنیده یاد تو: استعاره مکنیه؛ یاد تو مانند تار به وجود من تنیده شده است / وجود: استعاره از ظرف که لبریز می شود / تار و پود: مجاز از همه وجود. / تضاد: تار و پود / تار و پود: استعاره از همه وجود

قلمرو فکری: ای میهن، نام تودر تار و پودم تنیده و وجودم لبریز از عشق توست. پیام: میهن دوستی

۲- تو بوم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن!

قلمرو زبانی: فدای نام تو: دو ترکیب اضافی: فدای نام، نام تو/ بیت پنج جمله دارد. (جمله ها: تو از نابودی بودم کردی، با مهر پروردی، بود و نبودم فدای نام تو (شود)، میهن، ای میهن) / تو بودم کردی: چهار جزیی با مفعول و مسند (تو: نهاد/بود: مسند/م: مفعول/کردی: فعل)

قلمرو ادبی: تضاد: بود و نبود / مجاز: بود و نبود مجاز از «همه وجود» / تکرار: میهن ای میهن! استعاره و تشخیص: ای میهن

قلمرو فکری: ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بیهودگی رهانیدی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همه آنچه دارم) فدای تو باشد. پیام: میهن دوستی

۳- به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن!

قلمرو زبانی: به: در بیت ۸ جمله/ به هر مجلس حذف عبارت «که بودم» به قرینه لفظی/ به هر زندان حذف عبارت «که بودم» به قرینه لفظی/ به هر شادی حذف عبارت «که بودم» به قرینه لفظی/ به هر ماتم حذف عبارت «که بودم» به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: مجلس و زندان؛ شادی، ماتم: تضاد/ به هر مجلس و زندان... به هر ماتم: کنایه از در هر حالتی **قلمرو فکری:** ای میهن! در هر مجلس یا زندان، در هر شادی یا سوگواری، در هر حالتی که بوده ام با تو بوده ام. میهن دوستی

۴- اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن!

قلمرو زبانی: ۷ جمله/ روی سجودم: دو ترکیب اضافی: روی سجود؛ سجود من/ اگر هشیار: حذف فعل هستم به قرینه لفظی/ اگر بیدار: حذف فعل «هستم» به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: واج آرای «ب» و «ه» / تضاد: مست، هوشیار - خواب و بیدار / به سوی تو بود روی سجودم: کنایه از احترام و ارزش قایل شدن/ تکرار: میهن ای میهن / سوی و روی: جناس **قلمرو فکری:** ای میهن اگر مستم یا هشیار هستم یا خواب یا بیدار در هر حالت به تو احترام می گذارم همیشه رو به تو اقتدا می کنم.

۵- به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن!

قلمرو زبانی: ۴ جمله/ زیبا زمین ترکیب وصفی مقلوب / گل رویت (ت) مضاف الیه مضاف الیه **قلمرو ادبی:** تشبیه: دشت به دل / تشبیه: گل رویت (روبه گل) / زیبا زمین استعاره از دل/ ای میهن: تشخیص/ تکرار: میهن ای میهن

قلمرو فکری: ای میهن! در دشت دلم، گیاهی جز گل روی تو نمی روید. من دلم را که مانند زمین زیباست بارها آزموده ام. پیام: نهایت عشق به وطن / در دل من تنها زیبایی میهن جای گرفته است

دیوان اشعار، ابوالقاسم لاهوتی

درک و دریافت:

۱ - یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکث ها و درنگ ها بخوانید .

۲ - وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید .

نهایت احترام به میهن و ملی گرایی و ارزشمندی سرزمین

درس چهاردهم

سی مرغ و سیمرغ

نمادهای درس :

سیمرغ: نماد حق، خداوند / سی مرغ: نماد انسان های کمال گرا، کسانی که راه کمال را تا پایان طی می کنند
 دهدد: نماد راهنما، مرشد / باز نماد: افراد جاه طلب / بلبل: نماد عاشق مجازی / گل: نماد زیبایی های فناپذیر و ظاهری
 / مار: نماد معشوق زمینی که اغفال کننده است، ابلیس / طاووس: نماد افرادی که در انجام عبادت به امید مزدیعی رفتن به بهشت دل خوشند / مرغان: نماد انسان ها / پرسیمرغ: نماد نمونه ای از تجلیات خداوند / چین: نماد زیبایی و نقش و نگار

۱- مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

قلمرو فکری: همه پرندگان شناخته و ناشناخته جهان در جایی گرد آمدند. پیام: همایش پرندگان

۲- جمله گفتند: این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

قلمرو فکری: همه پرندگان گفتند اکنون در این روزگار هیچ سرزمینی بدون شاه نبوده است.

پیام: ضرورت وجود رهبر و راهنما

۳- چون بود کاکلیم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست

قلمرو فکری: چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟ درست و طبق رسم قاعده نیست که بیشتر از این بدون

پادشاه بمانیم. **مفهوم:** ضرورت وجود راهنما برای سالکان

*** دهدد که پرندۀ دانایی بود**

قلمرو زبانی: دهدد: شانه به سر. در اینجا، نماد راهبر و راهنماست؛ به مناسبت اینکه این پرندۀ در قوت بینایی و تیز بینی

مثل است / افسر: تاج / اکناف: ج کَنَف: اطراف، کناره ها / گیتی: دنیا / ما پرندگان را... پرندگان بدل / ما پرندگان

را: رادر معنی حرف اضافه برای، (مالکیت)

قلمرو ادبی: دهدد: استعاره از راهنما (و نیز نماد راهنما، مرشد) / افسر: استعاره از کاکل / سیمرغ: استعاره

از حقیقت / کوه قاف: استعاره از عالم معنا / پرندگان: استعاره از سالکان و طالبان حقیقت / پرسیمرغ: نمادی از تجلیات

خداوند / چین: نماد زیبایی و نماد عالم مادی

۴- شیر مردی باید این ره را شگرف زان که ره دوراست و دریا ژرف ژرف

قلمرو فکری: برای پیمودن این راه، فردی شجاع و با اراده و شگفت آور لازم است، زیرا این راه، راهی طولانی و پر از خطر است. **مفهوم:** لزوم شجاعت و شایستگی عارف و دشواری راه عشق

*** پرندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق.....**

قلمرو زبانی: باز ایستادند: کنایه از دوری کردند و منصرف شدند / چگونه می توانم....؟ استفهام انکاری / راستان و پاکان: صفت جانشین اسم: انسان های درست کار و پاک

قلمرو ادبی: بلبل: نمونه مردمان جمال پرست و عاشق پیشه مجازی است که به عشق های ظاهری و فناپذیر و زودگذر دل بسته اند / گل: نماد زیبایی های زودگذر / باز ایستادند: کنایه از دوری کردن، منصرف شدن / زبان گشودن: کنایه از سخن گفتن، زبان به پوزش گشودند کنایه از عذرخواهی کردن / بلبل: عندلیب، هزارستان، هزار آوا

قلمرو فکری: پرندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، همه علاقمند به دیدن سیمرغ شدند و فریاد زدند که ما آماده ایم، از خطرات راه ترسی نداریم. ما خواهان سیمرغ هستیم. پیام: رسیدن به خداوند

اما چون از خطرات راه، اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه می توانم در جستجوی سیمرغ این سفر پر خطر را بر خود هموار کنم؟

ولی وقتی از خطرهای راه بیشتر حرف زد، برخی از پرندگان از همراهی با او منصرف شدند و عذرخواهی کردند. بلبل که نماد مردمان جمال پرست است گفت: من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه می توانم در جستجوی سیمرغ این سفر خطرناک درنوردم و خودم را به سیمرغ برسانم.

پیام: کسی که به زیباییهای دنیا دل ببندد نمی تواند به خداوند نزدیک شود. عشق تو به گل کار انسانهای پاک و درستکار است، ولی زیبایی معشوق تو چند روز بیشتر به درازا نمی کشد. گل زود پژمرده می شود و از بین می رود. پیام: آگاهی دادن به بی خبران

۵- گل اگر چه، هست بسی صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال

قلمرو فکری: اگر چه گل بسیار زیبا و صاحب جمال است / اما حسن و زیبایی او چند روزی بیش نیست و زود از بین می رود (اشاره به زودگذر بودن زیبایی های ظاهری). **مفهوم:** ناپایداری زیبایی و عشق دنیوی

*** طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی ام، روزگاری دراز در بهشت به سر برده ام.....**

قلمرو زبانی: به سر بردن: گذراندن / گلشن: گلزار / خرّم: سرسبز / باصفا: سرسبز / آسودن: آرامش یافتن، استراحت کردن / مرا معذور دارید: عذر مرا بپذیرید / طاووس، بهشت، مار: تناسب

قلمرو ادبی: طاووس: نماد و نمونه عابدان بهشت طلب یا اهل ظاهر است که تکالیف مذهب را به امید مزد، یعنی به آرزوی بهشت و رهایی از عذاب دوزخ انجام می دهند / گلشن و گلزار استعاره از بهشت / این بخش تلمیح دارد

رابطه طاووس با مار و بهشت: در افسانه رانده شدن ادم از بهشت شهرت دارد. ابلیس با راهنمایی طاووس در تن مار خود را پنهان کرد و وارد بهشت شد و آدم و حوا را وسوسه کرد تا از میوه شجره ممنوعه بخورند و به این دلیل همه با هم از بهشت رانده شدند. / مار: نماد ابلیس / گلشن، گلزار: استعاره از بهشت / عبارت من مرغ بهشتی ام..... بیرون کنند: تلمیح دارد به ماجرای رانده شدن آدم از بهشت

نکته: در مورد فعل آسودن و افعال مانند آن؛ آمدن، آویختن و

اگر فعل با «آ» شروع شود برای پیوستن «ب / ن» به فعل علامت «مَد» حذف می شود و صامت میانجی «ی» بین «ب / ن» و فعل می آید.

شکل درست: ب + آموز = بیاموز شکل نادرست: بآموز، بیموز

اگر فعل با «ا» همزه آغاز شود بعد از افزودن «ب / ن» بر سر فعل همزه حذف می شود و به جای آن صامت میانجی «ی» می آید. شکل درست: ب + اندیش = بیندیش شکل نادرست: باندیش

اگر فعل با «ای» آغاز شود با افزودن «ب» فعل تغییری نمی کند.

شکل درست: بایستاد شکل نادرست: بیستاد

قلمرو فکری: طاووس هم بهانه آورد که من مرغ بهشتی هستم. مدتی طولانی در بهشت زندگی کردم. آشنایی با مار باعث شد که مرا از بهشت بیرون کنند و حالا آرزویی جز برگشتن به بهشت و آسایش در آن گلستان ندارم. مرا ببخشید که کاری با سیمرغ ندارم.

پیام: دوری انسان بهشت جو از خداوند

هدهد پاسخ گفت بهشت جایگاهی خرم و زیباست؛ اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.

قلمرو زبانی: خرم: سرسبز / جمال: زیبایی

قلمرو ادبی: پرتوی از جمال سیمرغ: استعاره (جمال سیمرغ به خورشید تشبیه شده است) / زیبایی بهشت به پرتوی از جمال سیمرغ تشبیه شده است. / ذره، خورشید: تضاد

قلمرو فکری: هدهد پاسخ داد: بهشت بسیار زیباست؛ اما زیبایی بهشت هم جزئی از زیبایی سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ مانند ذره در برابر خورشید است.

پیام: شکوه و زیبایی سیمرغ

۶- هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟

قلمرو فکری: هر کس بتواند به خداوند نزدیک شود و رازش را به او بگوید ممکن نیست از خواسته های کوچک خود بازماند و به آن نرسد و دیگر به عشق های مجازی توجهی نمی کند

پیام: عشق به خداوند از هر چیزی بالاتر است و باعث عدم توجه هب عشق های مجازی و مادیات می شود.

*** آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می نشانند ... آن به که مرا نیز معذور دارید.**

قلمرو زبانی:

قلمرو زبانی: چه جای آنست؟ استفهام انکاری که جای آن نیست / به: بهتر / فعل «است» بعد از «آن به» به قرینه معنوی حذف شده است. / شست: انگشت بزرگ دست و پا، انگشت ابهام /

قلمرو ادبی: باز: نماد مردم درباری و اهل قلم است که به علت نزدیکی به شاه همیشه بر خود فخر و مباهات می نمایند و به دیگران تکبر می فروشند و از سپهداری و کله داری خویش سوءاستفاده می نمایند. / دست شاهان: نماد جاه و منصب / گذارم: کنایه از رها کنم / بیابانهای بی آب و علف: استعاره از سختی های راه عشق / دست، شست: جناس

قلمرو فکری: آن وقت، باز شکاری گفت که شاهان مرا روی انگشت شصت می نشانند و با خود به شکار می بردند. من تلاش زیادی کرده ام تا به این مقام رسیده ام و همیشه با ایشان همراه بوده ام و برای ایشان شکار کرده ام، چرا باید شاهان را رها کنم و در بیابانهای بی آب و علف در جستجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ بهتر است که مرا هم از این کار معاف کنید.

پیام: جاه جو نمی تواند در راه عشق گام بردارد.

۷- بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مشتی بی خبر

قلمرو فکری: بعد از آن پرنده های دیگر هر کدام پیایی عذرهایی برای نرفتن به سوی سیمرغ آوردند، چون بی خبر و غافل بودن و عذرخواهی کردند. / مفهوم: بهانه جویی برای عدم حرکت به سوی سیمرغ

*** اما هدهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت..... پایان راه پیدا نبود.**

قلمرو زبانی: راهبر: راهنما، رهبر / پیمودن: طی کردن / رهنمون: راهنما، پیشوا / قرعه زدن: قرعه کشی کردن / قرعه: نصیب، بهره / قرعه به نام کسی افتادن: بهره و کار او را مشخص کردن / را در «قضا را»: حرف اضافه به معنی «از» / قضا را: اتفاقا (هماوا: غذا، غزا: جنگ) / بس: بسیار / دشواری های راه را پنهان نمی ساخت: جمله چهار جزیی گذرا به مفعول و مسند

قلمرو ادبی: دریاها و بیابانها: استعاره از سختی های راه عشق، تضاد / پیشوا، رهبر، راه: تناسب / صدهزار: مجاز از بسیار

قلمرو فکری: فکر کردند که در پیمودن این راه و برای گذشتن از دریاها و بیابانها رهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن وقت برای انتخاب رهبر که در راه آنان را راهنمایی کند، قرعه کشی کردند. از قضا قرعه به نام هدهد افتاد پس بیشتر از صد هزار مرغ به دنبال هدهد پرواز کردند راه بسیار دور و دراز و وحشتناک بود هرچه بیشتر میرفتند کمتر می رسیدند هدهد با مهربانی به همه دل و جرئت می داد؛ ولی سختی های راه را پنهان نمی کرد. پیام: داشتن رهبری خردمند

۸- گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگه است

قلمرو فکری: هد هد گفت: در راه ما هفت بیابان (هفت مرحله) وجود دارد / وقتی از این هفت مرحله گذشتیم، به درگاه سیمرغ خواهیم رسید. مفهوم: گذشتن از مراحل بسیار (وادی‌های هفتگانه) برای رسیدن به درگاه قرب الهی

۹- وایامد در جهان زین راه، کسی نیست از فرسنگ آن آگاه کسی

قلمرو فکری: هیچ کس در جهان از این راه باز نگشته است و کسی از مسافت این راه آگاه نیست
مفهوم: برگشت ناپذیری راه عشق و نامشخص بودن راه عشق از نظر کمیت و کیفیت

وادی اول

۱۰- چون فرو آیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب

قلمرو فکری: وقتی که به سرزمین طلب وارد شوی / هر لحظه با رنج و سختی‌های فراوانی رو برو می‌شوی.
مفهوم: سختی مرحله طلب

۱۱- مال اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت در باختن

قلمرو فکری: در وادی طلب، باید از مال و ثروت بگذری و نیز باید هرچه را در تصرف توست، همگی رها کنی. (مصرع دوم تاکید بر مصرع اول است) // **مفهوم:** دوری کردن از تعلقات دنیوی و ترک وابستگی‌ها

وادی دوم

۱۲- بعد از این، وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کاجا رسید

قلمرو فکری: پس از مرحله طلب، وادی عشق آشکار می‌شود / و هر کسی که به آن جا راه یافت غرق آتش می‌گردد.

مفهوم: قدرت بخشی عشق، سوز و گداز مرحله عشق و پرشور بودن عاشق

۱۳- عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود

قلمرو فکری: عاشق واقعی آن کسی است که همانند آتش، تند رو و سوزنده و عصیانگر (جز از معشوق از کسی فرمان نبرد) باشد.

وادی سوم

۱۴- بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی ای بی‌پا و سر

قلمرو فکری: پس از وادی عشق، وادی معرفت در نظر تو بی‌آغاز و بی‌انتهای جلوه می‌کند.

۱۵- چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت

قلمرو فکری: وقتی که شناخت خداوند از فراز راه سیرو سلوک عرفانی جلوه‌گری کند.

۱۶- هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدرخویش...

قلمرو فکری: در این زمان است که هر کسی به قدر و ارزش واقعی خود آگاه می‌شود و به آن مقام والای خود پی می‌برد.
مفهوم: خودشناسی در وادی معرفت

وادی چهارم

۱۷- بعد از این وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنا بود

قلمرو فکری: پس از وادی معرفت، وادی استغنا و بی نیازی است / مرحله ای که در آن هیچ ادعا و مقصودی وجود ندارد

۱۸- هشت جنت نیز اینجا مرده ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است

قلمرو فکری: آنکه به مرحله استغنا و بی نیازی برسد دیگر برای او هم بهشت و هم جهنم مرده است و او به آنها توجهی ندارد و تنها به معشوق توجه دارد.

مفهوم: رسیدن به بی نیازی مطلق از هر چیز جز خدا

وادی پنجم

۱۹- بعد از این وادی توحید آید منزل تفرید و تجرید آیدت

قلمرو فکری: پس از وادی استغنا، وادی توحید است در این مرحله است که تو خود را از آنچه غیر حق است پاک می کنی و در حق گم می شوی و لحظه به لحظه بیشتر در وجود حق فرو می روی و با او یکی می شوی.

۲۰- روی ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان بر کنند

قلمرو فکری: اگر سالکان از این بیابان (توحید) بگذرند / همگی به وحدت و یگانگی می رسند. (وحدت عین کثرت)

وادی ششم

۲۱- بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت

قلمرو فکری: پس از وادی توحید، وادی حیرت شروع می شود که در این مرحله (وادی) وجودت را سراسر درد و حسرت فرا می گیرد. / **مفهوم:** خطر گمراهی

۲۲- مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه

قلمرو فکری: وقتی سالک حیران به مرحله حیرت می رسد / در سرگردانی و سرگشتگی می ماند و راه را گم می کند **مفهوم:** خطر گمراهی در مرحله حیرت

وادی هفتم

۲۳- بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا

قلمرو فکری: پس از وادی حیرت مرحله فقر و فنا است؛ یعنی، نیستی سالک در خداوند و بیرون آمدن از صفات خود (و ان نهایت سیر و مرتبه کاملان است) در این مرحله سخن گفتن از خود روا و شایسته نیست. **مفهوم:** خاموشی عارف پس از فقر و فنا

قربان: ۱- من عرف الله کلّ لسانه ۲- هر که اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند

۲۴- صد هزاران سایه جاوید ، تو گم شده بینی ز یک خورشید ، تو

قلمرو فکری: در این مرحله صدهزاران موجود را خواهی دید که از یک خورشید به وجود آمده و با آشکار شدن خورشید حقیقی آن ها گم شده اند. (کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت)

*** مرغان از این همه سختی وحشت کردند... به شادمانی در یکدیگر نگرستند.**

قلمرو زبانی: از پا درآمدند: عبارت فعلی / همت: اسم، توجه طالبا تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال خود یا دیگری / روزگار: اسم وندی، دو تلفظی / دراز شدن روزگار: طولانی شدن زمان خستگی: وندی، فرایند واجی افزایش / سروش: پیام آور، فرشته پیام آور، پیامی که از عالم غیبی می رسد. / نگرستن: نگاه کردن (بن ماضی: نگرست، بن مضارع: نگر)

قلمرو ادبی: مرغان: نماد انسانها / جان سپردن: کنایه از مردن / مرغان: مجاز از همه پرندگان / وحشت کردن مرغان: تشخیص / از پا درآمدن: کنایه از طاقت نیاوردن در کاری / به زاری زار...: کنایه از بدترین وضعیت / یار بودن همت: تشخیص، کنایه از صبر و استقامت داشتن / خبری از سیمرغ نبود: کنایه از اینکه سیمرغ حضور نداشت، دیده نمی شد.

از خواب پریدن: عبارت فعلی / در ربود: کنایه از فرا گرفتن / سی مرغ: نماد انسانهایی که راه کمال را تا پایان طی می کنند / سی مرغ، سیمرغ: جناس همسان / در خویشتن نگرستن: کنایه از به خود توجه کردن / رنج، شادمانی: تضاد **قلمرو فکری:** مرغان از این همه سختی وحشت زده شدند. برخی در همان نخستین منزل خسته شدند و بسیاری در دومین منزل در بدترین وضعیت در گذشتند؛ اما آنان که همت یارشان بود پیشتر می رفتند زمان سفر، سخت طولانی شد،

این گروه اندک چون به بالای کوه رسیدند، روشنایی خیره کننده ای را دیدند؛ اما از سیمرغ خبری نبود.

۲۵- چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

قلمرو فکری: وقتی آن سی مرغ از خود با خبر شدند، دیدند که به صورت سیمرغ نمود یافته اند (به حضرت حق رسیده اند و وجودی خدایی یافته اند؛ چون قطره، آنگاه که به دریای پیوندد دیگر قطره نیست، دریاست)، **مفهوم:** وحدت در عین کثرت / وحدت و یکی شدن

۲۶- خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

قلمرو فکری: پرندگان خودشان را سی مرغ کامل دیدند؛ یعنی، کاملاً در وجود حضرت حق فانی شدند و آن سیمرغ، در حقیقت، همان سی مرغی که به حق پیوسته بودند (بیانگر وحدت در کثرت است) خود را سیمرغ کامل دیدند که آن سیمرغ نیز همان سی مرغ کامل بود. **مفهوم:** بیان وحدت در کثرت

۲۷- محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام

قلمرو فکری: سی مرغ در وجود ذات حق محو شدند مانند سایه ای که در مقابل خورشید گم و ناپدید شود.

مفهوم: بقای سالک با فانی در حق

چینش هفت وادی ◀ طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فنا (**طعم اتخف**)

ابیات درس برگرفته از منطق الطیر، عطار نیشابوری

کنج حکمت

کلان و کلان تر

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گردهای بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت. روزی سه جانور شتر، گرگ و روباهی همراه هم به سفر رفتند و تنها آذوقه‌شان، یک قرص نان بود. بعد از اینکه مسافتی را رفتند، خسته شدند و کنار جوی آبی نشستند تا استراحت کنند و به خاطر خوردن قرص نان بینشان اختلاف افتاد.

تا آخر الامر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی‌تر. سرانجام چنین تصمیم گرفتند که هر کس از دیگران بزرگتر باشد، برای خوردن نان شایسته‌تر در نظر گرفته شود. گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای - تعالی - این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیش‌تر مادرم بزاد!» روباه گفت: «راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرامی‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!»

گرگ چنین گفت: «هفت روز پیش از اینکه خدای بلندمرتبه جهان را بیافریند، من به جهان آمده‌ام.» روباه گفت: «راست می‌گویی، من در شب تولد آنجا حضور داشتم و برای شما چراغ نگه می‌داشتم و به مادرت کمک می‌کردم. اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا ببیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام!» شتر وقتی گفت و گوی روباه و گرگ را شنید، گردنش را دراز کرد و نان را خورد و گفت: «هر که هیکل من را ببیند، تصدیق خواهد کرد که سن و سال من از همه شما بیشتر است و به خوردن قرص نان، شایسته‌تر هستم.»

قلمرو زبانی: مصاحبت: هم نشینی / زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند. / از وجه زاد و توشه: از برای خوردنی و آشامیدنی / گرده: قرص نان؛ نوعی نان / مخاصمت: دشمنی، خصومت / آخر الامر: سرانجام، بالاخره / مخاصمت رفت: اختلاف پیش آمد / تعالی: جمله معترضه دعایی: بلند مرتبه / مرا..... بزاد: شیوه بلاغی / فراداشتن: بلند کردن، نگه داشتن، بر سر دست گرفتن / هر که به زاد بیشتر: حذف فعل [است] به قرینه معنوی / اولی‌تر: حذف فعل [است] به قرینه معنوی / شما را چراغ فرا راه داشتم: را حرف اضافه / به زاد: از نظر سن؛ زاد: سن و سال / اولی: شایسته؛ اولی‌تر: شایسته‌تر (با آنکه «اولی‌تر» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده اند) / موضع: جایگاه / فرامی‌داشتم: نگه می‌داشتم / اعانت: یاری، یاری دادن / مقالات: گفتارها، سخنان / کلان‌تر: دارای سن بیشتر، بزرگ‌تر

قلمرو ادبی: جناس: زاد «توشه»، زاد «سن و سال» / اشتر، گرگ و روباه: مراعات نظیر / مصاحبت و مخاصمت: سجع / لب آب: مجاز / بار بیشتر کشیدن: کنایه از باتجربه بودن / کنایه: جهان از شما زیادت دیده‌ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته‌ام (جهان دیده به معنی باتجربه نیز هست). / دیده‌ام: کشیده‌ام: سجع

مفهوم: بهتر بودن عمل از حرف، رندی کردن

«سندبادنامه» کتابی است از محمد بن علی ظهیری سمرقندی به زبان فارسی، که در نیمه اول قرن هفتم هجری نوشته شده است. این کتاب در قالب حکایت‌ها و قصه‌های کوتاه درباره علم اداره مملکت و رفتار با رعیت داست.

کباب غاز

درس شانزدهم

محمدعلی جمال زاده: نویسنده داستان لحن: داستان روایی زاویه دید: اول شخص
نوع نثر: نثری سرشار از کنایات ضرب المثل ها و اصطلاحات عامیانه، ساده و طنزگونه و کوتاهی جملات.

***بند اول: شب عید نوروز بود و.....وعزتشی دعا کند**

قلمرو زبانی: کباب غاز: ترکیب اضافی / عید نوروز: ترکیب اضافی / ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن / رتبه: مقام، جاه / همقطارها: همردیفان، دو یا چند نفر که با هم به یک شغل مشغول باشند / قرار و مدار: مرکب اتباعی / ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند / صحیح: درست، کامل / کباب غاز صحیحی: کباب: هسته، صحیح: وابسته پسین، صفت بیانی / کنند: مضارع التزامی / عمر: متمم / عزتش: ترکیب اضافی.

نکته: به ترکیب‌هایی که در آنها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ نخست می‌آید «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند؛ مانند: قرار و مدار.

قلمرو ادبی: نوش جان نمودن: کنایه از خوردن

قلمرو فکری: پیام: ترفیع گرفتن و قرار و مدار میهمانی گذاشتن.

***بند دوم: زود و ترفیع به اسم من در آمد ... با خود بشود دوازده نفر.**

قلمرو زبانی: زد: اتفاق افتاد / ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن / ترفیع رتبه، اسم من، عیالم، دوستان، جلوشان، عده میهمان: ترکیب اضافی / فوراً: قید / مسئله میهمانی: ترکیب اضافی / رفقا: ج رفیق / یک دست دیگر: ترکیب وصفی؛ دست: هسته؛ یک: صفت شمارشی؛ دیگر: وابسته، صفت مبهم / این موقع: قید / دوازده نفر: ترکیب وصفی، مسند.

قلمرو ادبی: ترفیع به اسم من در آمد کنایه از رتبه گرفتن / در میان گذاشتن: کنایه از مطرح کردن / جلوی کسی درآمدن: کنایه از «توانایی خود را به دیگری نشان دادن؛ خوب پذیرایی کردن» / ظرف، کارد، چنگال: تناسب.

قلمرو فکری: پیام: ترفیع گرفتن و قرار و مدار میهمانی گذاشتن.

***بند سوم: گفتم: «خودت می دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است... و لوازم عاریه بگیریم؟»**

قلمرو زبانی: بهتر: قید، وندی، صفت برتر / مالیه: مربوط به مال، دارایی / بودجه: نهاد / خرت و پرت: مجموعه ای از اشیا، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش، مرکب اتباعی / هم: حرف ربط / بیست و سه چهار نفر: عدد مبهم، متمم / کمتر: صفت برتر، مسند / جمله: تنها همان ... بمکند: مفعول فعل «گفت» / واو: ربط / مابقی: آنچه باقی مانده / نقدا: قید، اکنون، فعلا / ای بابا: شبه جمله / آزرگار: زمانی دراز، به طور مدام، تمام و کامل / سال آزرگار: ترکیب وصفی، قید / سماق: دانه ای ترش مزه و قهوه ای رنگ / یک بار: قید / عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند / که: حرف پیوند / مالیه: وندی، وضع مالی / لوازم: وسایل، ج لازم، بایسته ها / عاریه: امانتی و موقت بودن.

قلمرو ادبی: بودجه اجازه نمی دهد: استعاره مکنیه، جان بخشی / رتبه بالا: مجاز از کسی که دارای رتبه بالاست / وعده گرفتن: کنایه از دعوت کردن / خط کشیدن: کنایه از دعوت را پس گرفتن، حذف کردن / سماق مکیدن: کنایه از انتظار کشیدن بیهوده / پای افتادن: کنایه از اتفاق افتادن، پیش آمدن موقعیت / شکم را صابون زدن: کنایه از وعده به خود دادن، دل خوش کردن / ساعت شماری کردن: کنایه از انتظار کشیدن برای فرارسیدن ساعت یا زمانی خاص، لحظه شماری کردن.

قلمرو فکری: پیام: در تنگنای مالی ماندن و حذف برخی از مهمانان

***بند چهارم: با اوقات تلخی گفت: ... موافقت کرد.**

قلمرو زبانی: که در «که محال است»: زیرا / محال: ناممکن، ناشدنی / گذاشتن: اجازه دادن / شکوم: شگوم، میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن / عیال: همسر / این خیال: ترکیب وصفی، مفعول / عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند / مگر: قید پرسشی / نیست در «چاره ای نیست»: وجود ندارد، غیر اسنادی / جز: قید انحصار / دسته ای دیگر ...: حذف فعل به قرینه لفظی (بیایند و بخورند)

قلمرو ادبی: اوقات تلخ: حس آمیزی / اوقات کسی تلخ بودن: کنایه از خشمگین، آزرده و افسرده بودن / سر: مجاز از ذهن / خیال را از سر بیرون کردن: کنایه از فراموش کردن.

قلمرو فکری: پیام: بدشگونی عاریه گرفتن

***بند پنجم: اینک روز دوم عید است و... تا بخواهی بد ریخت و بد قواره.**

قلمرو زبانی: اینک: اکنون، نهاد / تدارک: آماده کردن / معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول / اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز / بره: بچه گوسفند تا شش ماهگی / ممتاز: پسندیده، دارای امتیاز / رنگ در «دو رنگ پلو»: به معنی نوع و ممیز / خورش: خورشت / مخلفات: چیزی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی در کنار آن قرار می گیرد / عیال: همسر، زن و فرزند / کیفور: سرخوش / دیلاقی: آدم قد دراز / شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالیقدر، به حضور شخص محترمی رسیدن / جل: پوشش به معنای مطلق / پخمه: ابله، کودن

/ بدریخت: زشت، بدقیافه/بدقواره: آنکه یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد، بدترکیب/ مسرور: شاد، خوشحال / مشعوف: خوشحال

قلمرو ادبی: رو به راه شدن: کنایه از مهیا و آماده شدن / درست کیفور شده بودم: کنایه از شاد و سرخوش شده بودم / آسمان جُل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان / جناس: گرم و نرم، کنایه از راحت / بی دست و پا: کنایه از ناتوان و بی عرضه

قلمرو فکری: پیام: تدارک پذیرایی / ورود جوانی به نام مصطفی

***بند ششم: به زخم گفتم: «تو رو به خدا چنین روز مبارکی صله رحم نکنی، کی خواهی کرد؟»**

قلمرو زبانی: تو رو به خدا: حذف فعل «سوگند می‌دهم» / شر: بدی / غول بی شاخ و دُم: غول بدقواره و بدریخت / به من دخی ندارد: به من مربوط نیست / ماشالله: شبه جمله / چاره ای نیست: فعل غیر اسنادی / لابد: احتمالا، به احتمال زیاد، قید / ارحام: ج. رحم / صله ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوال پرسشی کردن / چنین روز ... خواهی کرد؟: پرسش انکاری

قلمرو ادبی: غول بی شاخ و دُم: استعاره از مصطفی / سر: مجاز از وجود / شر کسی را کندن: کنایه از رها شدن، خلاص شدن / هفت قرآن به میان: کنایه از اینکه قرآن با قرائت های هفتگانه اش سپری برای جلوگیری از رسیدن گرفتاری ها به ما پدید آورد / گل به سر زدن: کنایه از هر کاری کردی برای خودت کردی یا ضرر و نفعش به خودت باز می‌گردد

قلمرو فکری: رها شدن و خلاص شدن از شر کسی / و هر کاری که میکنی ضرر و نفعش به خودت باز می‌گردد

***ادامه ی بند ششم: لهذا صدایش کردم، سرش راخم کرده وارد شد.. فردا سر میز آورد؟**

قلمرو زبانی: لهذا: برای همین، ازین رو / ماشالله: آنچه خدا خواست/واتر قیده: تنزل کرن، به عقب برگشتن / تک و پوزش: دک و پوز، به طنز ظاهر شخص به ویژه سر و صورت / کریه: زشت، ناپسند / سر زانو های شلوارش: «شلوار» «ش» وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / خورد رفته بود: ساییده شدن و از بین رفتن / دو رأس هندوانه: رأس ممیز / ورننداز: سنجش یا ارزیابی چیزی از راه نگاه کردن / مخلوق: آفریده / شیء عجاب: معمولا برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود / هراسان: ترسان / خاک بر سر: حذف فعل «شد» به قرینه معنوی / مرد حسابی: مرد کامل / فلانی: ضمیر مبهم / حرف حسابی: سخن درست / بدغفلتی: فراموشی بدی

قلمرو ادبی: ازجایی کش رفتن: کنایه از مخفیانه برداشتن، دزدیدن / گردنش مثل ...: تشبیه؛ گردنش: مشبه؛ غاز: مشبه به / مادر مرده: کنایه از بیچاره / تلمیح: شیء عجاب: اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» / خاک بر سر شدن: کنایه از بدبخت شدن یا دچار مشکل شدن / امروز، فردا: تضاد

قلمرو فکری: پیام: سرگردانی میزبان به علت کمبود غاز برای دو روز مهمانی

***بند هفتم: گفت: «مگر می‌خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز...» لابد این قدرها از دستش ساخته است.**

قلمرو زبانی: مگر: قید پرسشی / حسن: خوبی / حقا: حقیقتا / ملتفت: متوجه / وخامت: بدفرجانی، خطرناک بودن / استشاره: رای زنی، مشورت، نظرخواهی / منحصر به فرد: خاص، بی همتا / کودن: احمق، پخمه / چلمن: نالایق و بی

دست و پا. کسی که زود فریب بخورد / دیده نشده: حذف فعل کمکی «است» (ماضی نقلی مجهول) / در دم: فوراً، قید / ولی: حرف ربط همپایه ساز / لابد: احتمالاً، به احتمال زیاد، قید / قدر: اندازه

قلمرو ادبی: دست نخورده: کنایه از کامل، سالم، درسته / سر به مهر: کنایه از دست نخورده و کامل / بی برو برگرد: کنایه از حتماً / حرف: مجازاً سخن / شک و تردید، ترداف / دم: مجازاً از لحظه / دست و پا کردن: کنایه از آماده و مهیا کردن / کشف آمریکا و شکستن گردن رستم: کنایه از کار دشوار و سخت / کار از دست کسی ساخته بودن: کنایه از عهده کاری برآمدن / دست در «لابد اینقدر از دستش ساخته است»: مجازاً از توان و نیرو

قلمرو فکری: پیام: مشورت برای حل مشکل کمبود گاز

*** ادامه ی بند هفتم: به او خطاب کرده گفتم: مصطفی جان! در تمام شهر یک دکان باز نیست.**

قلمرو زبانی: ملتفت: متوجه / مبلغی: مقداری، صفت مبهم / بریده بریده: منقطع / نی پیچ: مرکب نی و شلنگ قلیان / حلقوم: حلق و گلو / یک عدد گاز: عدد ممیز (وابسته وابسته)

قلمرو ادبی: چند مرده حلاج بودن: چقدر توانایی داشتن / زیر سنگ پیدا کردن: کنایه از نهایت تلاش خود را کردن برای کاری سخت و غیر ممکن / نی پیچ حلقوم: اضافه تشبیهی / قید چیزی را زدن: کنایه از منصرف شدن، صرف نظر کردن / سرخ و سیاه شدن: کنایه از خجالت کشیدن.

قلمرو فکری: پیام: مکلف کردن مصطفی برای پیدا کردن گاز در شب عید

*** بند هشتم: با استیصال پرسیدم: به زیارت حضرت معصومه رفته اند.**

قلمرو زبانی: استیصال: ناچاری، درماندگی / والله: سوگند به خدا می خوردم، حذف فعل به قرینه معنوی، شبه جمله / عرض کردن: گفتن / مختارید: اختیار دارید / خدا عقلت دهد: ت: متمم و جهش ضمیر / پس خواندن: لغو کردن، پس زدن / ناخوشی: بیماری، متمم، / قدغن: ممنوع، اهمیت املائی / فرو برده: فعل در وجه وصفی / چطور: قید پرسشی / همین امروز صبح: قید / ناخوشم: ناخوش: مسند / م: هستم، اسنادی

قلمرو ادبی: چه خاکی بر سرم بریزم: کنایه از چه چاره ای بیندیشم / خدا عقلت بدهد: جمله به ظاهر دعایی کنایه از اینکه عقل نداری! / خود را به ناخوشی بزنی: کنایه از وانمود کردن / بچه قنداقی که نیستند: کنایه از نادان نیستند

پیام: درماندگی میزبان و پیشنهاد پس خواندن مهمانی و عذر و بهانه تراشی

*** بند نهم: دیدم زیاد پرت و پلا می گوید؛ گفتم مصطفی ... دوباره سر سفره آورد.**

قلمرو زبانی: پرت و پلا: بیهوده، نامعقول؛ مرکب اتباعی / سخن بیهوده: بی معنی / بدون: حرف اضافه / گوش داده باشد: ماضی التزامی / دنباله افکار خود: مفعول؛ دو ترکیب اضافی، دنباله افکار و افکار خود اگر: حرف ربط / باشد: وجود داشته باشد.

قلمرو ادبی: دنباله افکار خود را گرفت: کنایه از دوباره به فکر کردن ادامه داد / شیوه ای سوار کردن: کنایه از چاره اندیشی کردن، ترتیب دادن / فکر جای دیگر بودن: کنایه از حواسش اینجا نیست / دست به غاز زدن: کنایه از نخوردن / دیدم پرت و پلا می گوید: حس آمیزی / تضاد: امروز، فردا

قلمرو فکری: پیام: شیوه پیشنهادی مصطفی برای نخوردن غاز و حل مشکل کمبود غاز.

***بند دهم: این حرف که در بادی امر و ... در صدد دست زدن به این غاز برنایند.**

قلمرو زبانی: بادی: آغاز/زوايا: گوشه ها، جای ها. /خفایا: ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن / مخیله: خیال، فکر / این حرف: ترکیب وصفی، نهاد/زوايا و خفایای خاطر و مخیله: گروه متممی /زوايا: متمم /خفایا: معطوف به متمم /خاطر: مضاف الیه /مخیله: معطوف به مضاف الیه / شبستان تیره و تار درونم: تیره و تار: وابسته پسین (صفت) /درون: وابسته پسین، مضاف الیه / ضمیر «م»: وابسته وابسته: مضاف الیه مضاف الیه / رفته رفته: کم کم؛ قید / نامعقول: آنچه از روی عقل نیست، برخلاف عقل / به خرج بدهی: انجام بدهی

قلمرو ادبی: حرف: مجاز از سخن / بی پا: کنایه از بی ارزش /زوايا و خفایای خاطر و مخیله: استعاره مکنیه / نشخوار کردم: کنایه از بررسی کردم /سرسری گرفتن: کنایه بی اهمیت دانستن / ستاره ضعیفی استعاره از امید و راه تازه /شبستان تیره و تار درونم: اضافه تشبیهی / ستاره ای ...درخشیدن گرفت: کنایه از امیدوارم شدم / سر دماغ آمدم: کنایه از شادمان شدن، روحیه گرفتن / گره: استعاره از مشکل / گره گشودن: کنایه از حل کردن مشکل / مهارت به خرج دادن: کنایه از چاره اندیشی کردن / دست زدن: کنایه از خوردن، اقدام کردن / صدد: قصد / در صدد بر آمدن: قصد چیزی را کردن

قلمرو فکری: پیام: پذیرفتن پیشنهاد مصطفی به عنوان حرف حساب و راه حل و سپردن این امر به شخص مصطفی.

***بند یازدهم: مصطفی هم جانی گرفت.....برایت شغل وزن مناسبی پیدا کنم؟**

قلمرو زبانی: گرچه: مخفف اگرچه، حرف ربط / مهار: افسار، زمام، عنان / هنوز: قید / وجنات: جمع وجنه، چهره / نمودار: آشکار / چطور: مسند / باقلبا: نوعی شیرینی

قلمرو ادبی: جان گرفتن: کنایه از سر حال آمدن / چیزی دستگیر کسی شدن: کنایه از متوجه شدن / مهار شتر را به کدام جانب می خواهم بکشم: کنایه از این که چه قصدی دارم، هدف از سخنانم چیست / زبان در «خوش زبانی»: مجاز از سخن؛ /خوش زبانی: کنایه از خوش صحبتی /بگوببینم: حس آمیزی / نوش جان کردن: کنایه از خوردن، میل کردن

پیام: روحیه گرفتن مصطفی از تعاریف میزبان و خوشزبانی میزبان برای مصطفی

بند دوازدهم: مصطفی قدّ دراز و کج و معوجش را روی صندلی مخمل جا داد...کاهدان که از خودمان است .

قلمرو زبانی: دراز، کج، معوج: صفت / معوج: کج / غیر مترقبه: ناگهانی، غیرمنتظره / هرگز: قید / سپاسگزاری: مفعول، اهمیت املایی / مهلتش مهلت ندادم / استغفرالله: شبه جمله / می سپارم: سفارش می کنم / نوار: هر چیز که به شکل رشته باریک درآمده / نو نوار شدن: نو شدن، (در اصل نوار نو) / هست: وجود دارد / کاهدان: انبار کاه

قلمرو ادبی: جویده جویده: کنایه از گنگ، نامفهوم و منقطع / نو نوار شدن: کنایه از آراسته و زیبا شدن / دست به دامن شدن: کنایه از متوسل شدن، از کسی یاری خواستن / از خوردن ترکیدن: کنایه از زیاد خوردن / کاه: استعاره از غذا / کاهدان: استعاره از شکم / است، نیست: تضاد / کاه از خودمان نیست کاهدان از خودمان است: یک تمثیل، کنایه از اینکه باید به فکر سلامتی خود باشیم.

قلمرو فکری: پیام: محبت ناگهانی میزبان به مصطفی و نقشه کشیدن برای دست نخورده ماندن غاز در روز اول مهمانی با هنرنمایی مصطفی

*** ادامه ی بند دوازدهم: از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم.....باخودت همراه می کنی.**

قلمرو زبانی: استدعای عاجزانه: درخواست همراه با عجز / دُوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه، مفعول / اندرون: داخل، دستور تاریخی / اصرار: پافشاری (شبه هماوا؛ اسرار: رازها) / باز: دوباره، قید / از نو: دوباره / شاهد: گواه / ایام: روزها، ج یوم / وبال: دشواری، سختی، دردسر / مگر: جز / امتناع: خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی

قلمرو ادبی: دل از عزا درآوردن: کنایه از پس از مدتی محرومیت کاملاً کام روا شدن و سیر خوردن / وبال جان شدن: کنایه از باعث مشکل و رنج شدن

قلمرو فکری: پیام: محبت ناگهانی میزبان به مصطفی و نقشه کشیدن برای دست نخورده ماندن غاز در روز اول مهمانی با هنرنمایی مصطفی

*** بند سیزدهم: مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف های مرا....**

قلمرو زبانی: دهان باز، گردن دراز: متمم قیدی، ترکیب وصفی / خوب: قید / از بر شدن: حفظ کردن، به خاطر سپردن
قلمرو ادبی: پوزخند نمکین: حس آمیزی / دستگیر شدن: کنایه از متوجه شدن / خاطر جمع بودن: کنایه از مطمئن بودن / برعهده گرفتن: کنایه از پذیرفتن مسئولیت / تناسب: گردن و دهان

قلمرو فکری: پیام: مسئولیت پذیرفتن مصطفی برای مهمانی

*** بند چهاردهم: دو ساعت بعد مهمانها بدون تخلف، تمام و کمال ... قالب بدنش در آمده است**

قلمرو زبانی: بدون: حرف اضافه / تخلف: عمل یا فرایند خلاف کردن / حلقه زدن: گرداگرد چیزی را گرفتن / بلعت: فرو بردم، بلعیدم / صرف کردن صیغه بلعت: خوردن، ایهام تناسب: ۱- خوردن ۲- علم صرف / اهتمام: همت، جدیت / تام: تمام، کامل / خرامان: با ناز راه رفتن، قید

قلمرو ادبی: در صرف کردن صیغه بلعت اهتمام تامی داشتند: کنایه از این که تمام و کمال خوردند / لباس، جوراب، کراوات، پوتین: مراعات نظیر / قالب تن در آمدن: کنایه از اندازه بودن / خرامان مانند طاووس مست: تشبیه؛ طاووس: مشبه به؛ وجه شبه: خرامان راه رفتن

*** بند پانزدهم: آقا مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات ...**

قلمرو زبانی: آقا مصطفی خان: نهاد؛ آقا، خان: شاخص / متانت: پایداری، استواری، سنگینی / وقار و خونسردی: متمم قیدی / وقار: سنگینی / هر چه تمام تر: صفت وقار و خونسردی / / فاضل: دارای فضیلت و برتری در دانش / لایق: شایسته / وظایف: ج وظیفه / مقرر: معین شده / قلباً: قید / مسرور: شاد / معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول / آسوده: راحت / درزی: خیاط / ازل: زمان بی آغاز

قلمرو ادبی: آسوده شدن خاطر: کنایه از اطمینان و آرامش یافتن / از عهده برآمدن: کنایه از توانایی انجام کاری داشتن / خون سرد بودن: کنایه از آرامش داشتن. / درزی ازل: استعاره از خداوند / گویی جامه ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است: کنایه از کاملاً اندازه بود

قلمرو فکری: پیام: معرفی کردن مصطفی به عنوان یکی از جوانان فاضل و ادب دوست و آسودگی میزبان از عهده انجام کار برآمدن مصطفی

***بند شانزدهم: محتاج به تذکار نیست..... دیگری برای بیرون دادن حرف های قلنبه.**

قلمرو زبانی: تذکار: تذکر، یادآوری / قصور: کوتاهی / رضایت مندی: رضایت، خرسندی / حرافی: پرسخنی، پرحرفی / لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته ای باریک / بذله: شوخی، لطیفه / مجلس آرای: آنکه با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می شود، بزم آرا / متکلم وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می گوید بلامعارض: بی رقیب / تنبوشه: لوله ی سفالین یا سیمانی کوتاه که درزیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند. / قلنبه: بزرگ، درشت / حرف های قلنبه: ترکیب وصفی / امام زاده: شاخص / بلعیدن لقمه: ترکیب اضافی / جایز: مسند

قلمرو ادبی: سرسوزنی: کنایه از مقدار بسیار کم و ناچیز / نوش جان کردن: کنایه از خوردن، میل کردن / چانه اش گرم شده بود: کنایه از پرحرفی کردن / نوک جمع را چیدن: کنایه از اینکه روی کسی را کم کردن و به سکوت یا عدم دخالت وا داشتن / شوخی و بذله و لطیفه: تناسب / بی چشم و رو: کنایه از قدر ناشناس، پررو / همه گوش شده بودند: کنایه از با دقت و توجه کامل گوش دادن / زبان: مجازاً سخن

قلمرو فکری: پیام: پرحرفی و لطیفه گویی مصطفی و تحت الشعاع قرار دادن میهمانی.

***بند هفدهم: به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد..... و از تخلص او پرسید.**

قلمرو زبانی: بنا کرد: آغاز کرد / مرحبا: احسنت، آفرین / مکرر: تکرار شده / حضار: جمع مکسر حاضر / کتّاده: از آلات ورزش زورخانه / محظوظ: بهره ور / رفته: فعل وصفی / جبهه: پیشانی / ای واللّه: آفرین، شبه جمله / تخلص: نام هنری

قلمرو ادبی: به آسمان بلند شدن: اغراق و کنایه از صدای بلند / تشبیه: شعر وادب به کتّاده تشبیه شده است / کباده چیزی را کشیدن: کنایه از ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن

قلمرو فکری: پیام: شعر خواندن و ادعای شاعری مصطفی و تحت تأثیر شخصیت دروغین و ساختگی مصطفی قرار گرفتن حضار

***ادامه ی بند هفدهم: مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته... سزاوار حضرت ایشان است.**

قلمرو زبانی: تحقیر: خوار شمردن / زواید: ج. زاید / رسوم: رسم ها، آیین ها / متروک: ترک شده / ادیب: سخن دان / مالوف: انس یافته، خو گرفته / استعمال کنم: استفاده کنم / تصدیق: تأیید / بس: قید / به جا: مناسب، شایسته، مسند / سزاوار: شایسته / مرحوم، حضرت: شاخص

قلمرو ادبی: چین به صورت انداختن: کنایه از اخم کردن و ناراحتی / صورت: مجاز از پیشانی / قلمرو زبانی: کاسه و کوزه یکی شدن: کنایه از صمیمیت و یکدلی

قلمرو فکری: پیام: شعر خواندن و ادعای شاعری مصطفی و تحت تأثیر شخصیت دروغین و ساختگی مصطفی قرار گرفتن حضار

***بند هجدهم: در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت نمره غلطی بوده است**

قلمرو زبانی: اثنا: میان / سرسرا: محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آنجا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند. / عمارت: ساختمان (همآوا؛ امارت: فرمانروایی) / هم قطار: هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند، منادا / فلانی ... خواهد کرد: مفعول برای فعل بگویید / فلانی: ضمیر مبهم، نهاد / نمره: شماره

قلمرو ادبی: نمره: مجاز از شماره تلفن / مراعات نظیر: زنگ، نمره، تلفن / فلانی حالا سر میز است: کنایه از این که مشغول خوردن است

قلمرو فکری: پیام: زنگ خوردن تلفن و تظاهر مصطفی به اینکه شخص مهمی است و با بزرگان در ارتباط است

***بند نوزدهم: اگر چشمم احیاناً تو چشمی**

قلمرو زبانی: احیاناً قید / همان زبان بی زبانی نگاه : وابسته وابسته (ترکیب وصفی : همان زبان , زبان بی زبانی / ترکیب اضافی : زبان نگاه) / کاینات : ج کاینه به معنی کل هستی

قلمرو ادبی: تناقض : زبان بی زبانی / زبان نگاه : استعاره و تشخیص / حقش را کف دستش گذاشتن : کنایه تنبیه کردن / شستش خبردار شد: کنایه از فهمید/ تشبیه : چشم به مرغ سربریده مانند شده / چشمش مثل مرغ ... می دوید : کنایه از بی قرار و نا آرام

قلمرو فکری: آگاهی از خطای خود , بی قراری

***بند بیستم : حالا آتش جو و کباب بره و پلو و چلو و مخلفات ...**

قلمرو زبانی: مخلفات: جمع مخلفه، خوردنی هایی که به عنوان چاشنی به غذای اصلی اضافه شده یا همراه آن خورده می شود / صرف شدن: خورده شدن / خادم: خدمتکار، مفعول / قاب: بشقاب بزرگ لب تخت / رأس در «یک رأس غاز»: ممیز / فربه: چاق / برشته: بریان شده؛ تفداده شده (برشتن؛ بن ماضی: برشت، بن مضارع: بریز)

قلمرو ادبی: پلو، چلو: جناس / دل تپیدن: کنایه از بی قراری و اضطراب داشتن / آتش جو، کباب بره، غاز، پلو، چلو و مخلفات دیگر: تناسب.

قلمرو فکری: پیام: لحظه وارد شدن خادم به همراه انواع غذا

***بند بیستم و یکم : شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکندیه سر بیری به اندرون.**

قلمرو زبانی: دانگ: یک ششم چیزی به ویژه اموال غیرمنقول مانند ملک و زمین / شش دانگ: به طور کامل، تمام / دامنش از دست برود: «ش» مضاف الیه دست / الحمد لله: ستایش ویژه خداست؛ شبه جمله / به جا: مسند / تو در «توی حساب»: درون، واژه عامیانه / تصدیق: تأیید / دم: نفس / خرخره: گلو، حلقوم / یک راست: مستقیماً، قید /

مریض خانه: بیمارستان / صدا زده: فعل وصفی / هم قطار: همکار، هم پیشه، منادا / یک سر: مستقیم، فوری، قید / اندورن: خانه و حیاطی که عقب حیاط بیرونی ساخته شده و مخصوص زن و فرزند و سایر افراد خانواده صاحب خانه بود؛ اندرونی / مائده آسمانی: ترکیب وصفی / مائده: خوراک، سفره

قلمرو ادبی: شش دانگ حواس پیش کسی بودن: کنایه از حواس کامل داشتن / غاز: استعاره از شراب (چون مست می کند) / دامن از دست رفتن: کنایه از از خود بی خود شدن / سر کسی توی حساب بودن: کنایه از متوجه جزئیات امری بودن و آن را خوب شناختن / یک دم راخوش نخواند: کنایه از این سخن را به جا و خوب نگفت / دم: مجازاً سخن / تا خرخره خوردن: از کنایه از زیاد خوردن، کامل خوردن / مائده آسمانی باشد: کنایه از غذای با ارزش و کمیابی باشد / عقل کسی به جا بودن: کنایه از عاقل بودن / سر از تن جدا کردن: کنایه از کشتن یا مجبور کردن / بی برو برگرد: کنایه از بدون تردید و شک، حتماً

قلمرو فکری: پیام: آوردن غاز روی سفره و ترفند مصطفی برای برگرداندن غاز.

*** بند بیستم و دوم: مهمانها در مقابل تظاهرات شخص شخیصی ...**

قلمرو زبانی: محظور: تنگنا، مانع، دشواری / تظاهرات: جمع تظاهر، نمایش ها / شخیص: بزرگ و ارجمند / خواهی نخواهی: / تصدیق: تأیید / ماسیدن: منجمد شدن، سفت شدن / محض: به خاطر / ساطور: کارد بزرگ و آهنی و پهن دسته دار / وانمود کردن: تظاهر کردن / یکریز: پی در پی، قید / شده: شده است، حذف به قرینه معنوی / یک لقمه: ترکیب وصفی / لااقل: قید

قلمرو ادبی: در محظور گیر کردن :: کنایه از گرفتار شدن، راه چاره نداشتن / دو دل ماندن: کنایه از مردد ماندن / چشم دوختن: کنایه از خیره شدن / توطئه ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن / دل: مجاز / زیر بغل کسی را گرفتن: کنایه از کمک کردن / یک لقمه: مجاز از مقدار کم / کارد، ساطور، قصابی: مراعات نظیر / یک ریز تعارف و اصرار بود که به شکم آقای استاد می بستم: کنایه از تعارف می کردم / دماغش نسوزد: کنایه از ناراحت و شرمنده نشود

قلمرو فکری: پیام: وانمود به نخوردن غاز

*** بند بیستم و سوم: خوشبختانه قصاب زبان غاز را با گله اش بریده بود**

قلمرو زبانی: من بی حیای دو رو: دو ترکیب وصفی (من بی حیای، من دو رو) / از مصطفی انکار: حذف فعل «بود» به قرینه لفظی / عاقبت: قید

قلمرو ادبی: دورو: کنایه از ریاکار / هم صدا شدن: کنایه از همراه شدن و هم نظر شدن / هوادار: تمامیت وعدم تجاوز به غاز شدند: کنایه از خواستار نخوردن غاز شدند

قلمرو فکری: پیام: تصمیم به نخوردن غاز گرفتند

*** بند بیستم و چهارم: کار داشت به دلخواه انجام می یافت که ناگهان از یک لقمه مختصر می چشیم.**

قلمرو زبانی: داشت انجام می‌یافت: ماضی مستمر / به دلخواه: قید / ناگهان: قید / در رفت: خارج شد / از چنین غازی گذشت: صرف نظر کردن / برغان: منطقه ای در ساوجبلاغ نزدیک کرج / کتف: شانه / نیش: دندان نیش، دندان نوک تیزی که در هریک از دو سوی آرواره ها میان دندانهای پیش و آسیا قرار دارد / روا: جایز، مسند / محض: (برای)

قلمرو ادبی: از دهنم در رفت: کنایه از خارج شدن ناگهانی / مثل فنر در رفتن: تشبیه. / نیش مجازا دندان / به نیش کشیدن: کنایه از خوردن / روی کسی را زمین انداختن: کنایه از درخواست کسی را نپذیرفتن

قلمرو فکری: پیام: اوج داستان زمانی است که مهمانان متوجه می‌شوند شکم غاز با آلوی برغان پر شده و تمایل برای خوردن غاز

*بند بیستم و پنجم: دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت ...هرگز

قلمرو زبانی: کمرکش: دامنه کوه و تپه / حلقوم: حلق و گلو / کتل: پشته، تپه / مضغ: جویدن / گویی: قید شک و تردید / قدم: مفعول / عالم وجود: ترکیب اضافی، متمم / کلک: آتشدانی از فلز یا سفال / گویی: قید شک و تردید / زورکی: به زحمت، به سختی، تصنعی، الکی / ساختگی: تصنعی

قلمرو ادبی: تشبیه: گوشت و استخوان غاز مادر مرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی / مراعات نظیر: حلقوم، کتل، شکم و روده / مراعات نظیر: مضغ، بلع، هضم / به جان چیزی افتادن: کنایه از سخت مشغول شدن به آن / مانند قحطی زدگان: تشبیه / یک چشم به هم زدن: کنایه از زمان اندک، لحظه / کلک چیزی را کندن: کنایه از نابود کردن چیزی یا کسی / قدم به جایی نهادن: کنایه از وارد شدن / غازی قدم به عالم وجود نهاده بود: تشخیص، استعاره مکنیه / آب در دهان خشک شدن: کنایه از ترسیدن یا تعجب کردن / کاری از دست ساخته نبودن: کنایه از ناتوانی در کاری / دست: مجاز از وجود و توان

قلمرو فکری: پیام: خوردن غاز توسط میهمانان، تعجب و شکست نقشه میزبان.

*بند بیستم و ششم: در همان بحبوحه بخور بخور، صدای تلفن بلند ...

قلمرو زبانی: بحبوحه: میان، وسط / آقا، خان: شاخص، وابسته پیشین

قلمرو ادبی: پای تلفن است: پشت خط است / واج آرایی «ب»

*بند بیستم و هفتم: می گویند انسان حیوانی است گوشت خوار

قلمرو زبانی: یدکی: کمکی، دومی / خروار: به اندازه یک بار خر، مقدار کلان، ممیز/بقولات: انواع دانه های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات / قطعه بعد اخری: تکه ای بعد از تکه ی دیگر / جماعت: گروه، دسته / کرکس: لاشخور / کان لم یکن شیئا مذکورا: بخشی از آیه اول / سورة دهر است به معنی "چیزی که قابل ذکر نبود" در این داستان یعنی تمام خوراکی ها سر به نیست شد/حیوانی گوشت خوار: ترکیب وصفی(گوشت خوار: صفت بیانی)

قلمرو ادبی: تضمین: کان لم یکن شیئا مذکورا: آیه اول سورة دهر / جماعت کرکس صفت: تشبیه / اضافه تشبیهی: گورستان شکم آقایان / طعمه این جماعت کرکس صفت: تشبیه غذا به طعمه

قلمرو فکری: پیام: توصیف اشتهای زایدا الوصف میهمانان

* بند بیستم و هشتم : مرا می گویی از تماشای این منظره

قلمرو زبانی : هولناک: ترسناک تماشای این منظره هولناک : دوترکیب وصفی (این منظره ,منظره هولناک) , یک ترکیب اضافی : تماشای منظره

قلمرو ادبی : دهانم خشک شده بود : کنایه از متحیر مانده بودم / کاری از دستم ساخته نبود: کنایه از ناتوان بودم , نمی توانستم کاری بکنم

قلمرو فکری : پیام: توصیف صحنه متحیر ماندن مصطفی و ناتوانی او در مقابل عمل انجام شده

* بند بیستم و نهم : در همان ببحوحه بخور بخور که منظره فنا و زوال غاز خدا بیامرز مرا به یاد

قلمرو زبانی : ببحوحه: میان , وسط / زوال : نابودی, هم خانواده زایل / بوقلمون: دیبای رومی را گویند و آن جامه ای است که هر لحظه به رنگی نماید, پارچه رنگارنگ / فلک بوقلمون : ترکیب وصفی. / شقاوت: بدی , سنگدل / دون : پست/پتیاره: زشت و ترسناک/وقاحت : بی شرمی , وقیح بودن/منظره : نهاد . /شقاوت مردم دون : شقاوت:هسته/مردم :مضاف الیه/دون: صفت مضاف الیه / وقاحت این مصطفای بدقواره: وقاحت :هسته . این :صفت مضاف الیه / مصطفی : مضاف الیه./بدقواره: صفت مضاف الیه

قلمرو ادبی : غاز خدا بیامرز: کنایه از غاز خورده شده

قلمرو فکری : پیام: ترفند میزبان برای خارج کردن مصطفی از اتاق میهمانی.

* بند سی ام : یارو حساب کار خود را کرده، بدون آنکه

قلمرو زبانی : یارو: تعبیری عامیانه برای کوچک شمردن کسی / سر سوزنی: قید / تک و تا: تک به معنی دویدن به پای خود و تا مخفف تاز است به معنی دوانیدن اسب / به مجرد اینکه: به محض اینکه, حرف ربط / معیت: همراهی / ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است / کشیده: سیلی / آب نکشیده: آبدار / طنین: بانگ, صدا, پژواک / طنین انداز گردید: صدا پیچید / نقش بست: نقاشی شد, شکل گرفت / باختن: از دست دادن / ناز شست: پاداش (پیش کشی که نزدیکیان پادشاه هنگامی که پادشاه شکاری را می زند به او می دهند/طنین انداز گردید: صدایش پیچید / نثار کردن: افشاندن, پراکندن

قلمرو ادبی : حساب کار خود را کردن: کنایه از آگاه شدن و پند گرفتن یا تکلیف خود را دانستن / سر سوزن: کنایه از مقدار کم / خود را از تک و تا نینداختن: کنایه از به ضعف خود اقرار نکردن یا خونسرد بودن, خود را نباختن / دل به دریا زدن: کنایه از قبول خطر / کشیده, نکشیده: جناس / آب نکشیده: کنایه از محکم / گل انداخته: کنایه از سرخ شده / تا حلقوم بلعیدن: کنایه از بیش از حد خوردن / خانه خراب: کنایه از بدبخت / چشم: مجاز از نگاه / کسی را صندوقچه اسرار کردن: تشبیه پنهان / نارو زدی کنایه از خیانت کردی / ناز شست: به طنز پاداش تو

قلمرو فکری : پیام: سرزنش شدن مصطفی توسط میزبان و تنبیه شدن او

* بند سی و یکم : با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و ...

قلمرو زبانی : صدای بریده بریده: صدای منقطع, دو ترکیب وصفی, متمم / اطوار: رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار / هویدا: روشن, آشکار / قرار و مدار: مرکب اتباعی / من چه گناهی دارم؟ کی گفته بودید؟ : پرسش انکاری / مگر: قید

پرسش / هست در «تقصیری هست»: وجود دارد، فعل غیراسنادی / تصدیق: تأیید / تقصیر: کوتاهی / با شماست: (تقصیر: نهاد) حذف به قرینه لفظی / نه با من: (با من نیست) حذف به قرینه لفظی.

قلمرو ادبی: صدای بریده بریده و زبان گرفته: کنایه از با ترس و لکنت سخن گفتن.

قلمرو فکری: پیام: ناراحتی مصطفی و اعتراض به میزبان تبرئه خود را و انداختن تقصیر به گردن میزبان.

***بند سی و یکم: به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را**

قلمرو زبانی: بهانه تراشی: عذر و بهانه نا به جا آوردن / خمره: ظرفی به شکل خم و کوچک تر از آن / تصنعی:

ساختگی آقا، خان: شاخص / غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی

قلمرو ادبی: چشمم جایی را نمی دید: اغراق، کنایه از خشم زیاد / شاخ در آوردن: کنایه از تعجب کردن / نمک

شناس: کنایه از قدرشناس / تشبیه: مانند موشی ... / به جا آمدن احوال: کنایه از سر حال شدن

قلمرو فکری: پیام: خشمگینی میزبان از قدرشناسی مصطفی و پوزش میزبان از رفتن ناگهانی مصطفی

***بند سی و دوم: همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش ...**

قلمرو زبانی: همه اهل مجلس: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی / تأسف: دریغ، افسوس / خوش مشربی: خوش

مشرّب بودن، خوش معاشرتی و خوش صحبتی / فضل: برتری، دانش / از شما چه پنهان: اصطلاح عامیانه، حذف فعل

(است) به قرینه معنوی / همه را غلط دادم: همه شماره تلفن ها را اشتباه دادم.

قلمرو ادبی: خم به ابرو آوردن: کنایه از اخم کردن، ناراحت نشدن

قلمرو فکری: پیام: تأسف اهل مجلس از رفتن ناگهانی مصطفی و شماره و نشانی اشتباهی دادن میزبان.

***بند سی و سوم: فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست...**

قلمرو زبانی: شست: قلاب / انضمام: ضمیمه کردن / به انضمام: به ضمیمه، به همراه / مایحتوی: آنچه درون چیزی

است / چلاق: فلج، از کار افتاده

قلمرو ادبی: مایحتوی: ایهام الف: مصطفی ب: آنچه که درون لباس بود / چون تیر از شست جسته: تمثیل، کنایه از

«از دست دادن فرصت» / تیر، شست: تناسب / از ماست که بر ماست: تمثیل (هر کاری انجام دهیم نتیجه آن به

خود ما برمی گردد) / پشت دست را داغ کردن: کنایه از پشیمانی و توبه کردن از تکرار کاری / پیرامون چیزی

گشتن: کنایه از «خواهان چیزی بودن»

قلمرو فکری: پیام: پشیمانی میزبان از دعوت کردن و درس عبرت گرفتن که دیگر به دنبال کسب ترفیع رتبه نگردد

کباب غاز: محمدعلی جمال زاده

ارمیا

روان خوانی

ارمیا: نوشته ای از رضا امیرخانی نویسنده دوره معاصر که در زمینه ادبیات مقاومت می باشد.

نوع: ادبیات داستانی. لحن: روایی و داستانی. شخصیتها: ارمیا، مصطفی، سهراب و دیگر رزمندگان. مکان: جبهه جنگ.

موضوع کلی و درونمایه: رشادتها و از خودگذشتگی رزمندگان و این که هر عملی از انسان سر می زند به اراده و خواست پروردگار است، نهراسیدن و نترسیدن و امیدوار بودن و پشتگرمی به لطف و یاری خداوند.

* صفحه اول چند بار بگویم اسم

قلمرو زبانی: چند بار: قید / صدای تانک: ترکیب اضافی / تانک دیگری: ترکیب وصفی / دیگری: صفت مبهم برای تانک / نشانه گیری: سهراب: ترکیب اضافی / نشانه گیری دقیق: ترکیب وصفی // ساکت، آرام: قید / «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی»: مفعول فعل «گفت»

قلمرو ادبی: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی: تضمین بخشی از آیه ۱۷ سوره انفال، واج آرایبی / روحیه گرفتن: کنایه از شور و نشاط یافتن. / خنده اش را خورد: کنایه: خودداری از خندیدن کرد، جدی شد، حالت جدی به خود گرفت / به کانال دو زدن: کنایه از به زبان دیگری صحبت کردن، تغییر زبان دادن / خنده اش را خورد: کنایه از قطع کردن خنده / باز هم ما رو گرفتی: کنایه از اینکه سر به سر ما می گذاری / کسی را گرفتن: کنایه از تمسخر و معادل دست انداختن است / آقا: شاخص مصطفی / تو یک مرد: یک مرد بدل؛ یک: وابسته پیشین، مرد: هسته / می شود ... می شود: می شود دوم: نقش تبعی تکرار (برای تاکید) / ارمی: مسند برای «می شود» دوم در جمله می شود ... می شود / مسند فعل «می شود» اول، محذوف است

قلمرو فکری: معنی جملات عربی: اللهم صل علی: پروردگارا درود فرست بر ... و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی. «ای رسول! تو، تیر نینداختی آنگاه که تیر انداختی، بلکه خدا تیر افکند پیام: عامل اصلی همه اتفاقات و موفقیت ها خداوند است

* صفحه دوم: سهراب که با دقت به حرف های مصطفی گوش می داد، گفت: می گویم: ارمی، ارمی...

قلمرو زبانی: د بابا، ماشاءالله: هر دو شبه جمله / الدخیل: پناه بده، پناهنده / آقا: شاخص / صلوات: مفعول / کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تا شو، برگرفته از نام اسلحه ساز روسی / مصاحبت: هم نشینی، هم صحبتی / جل الخالق: چه بزرگ است خدا، شبه جمله، برای اظهار شگفتی / آقا: شاخص / دو تا مرد: تا: ممیز / احساس آرامش عجیبی: احساس: هسته، آرامش «مضاف الیه»، عجیبی: وابسته وابسته و صفت مضاف الیه / غرش: صدای مهیب، فریاد ترسناک / مبهوت: سرگردان، حیرت زده / شنی: چرخ و زنجیرهای متحرکی که در تانک ها استفاده می شود / صدای غرش تانک دوم: تانک وابسته وابسته، (مضاف الیه مضاف الیه)، دوم: وابسته وابسته (صفت مضاف الیه)

قلمرو ادبی: حرف: مجازا سخن / صدای غرش تانک: اضافه استعاری / آتش: مجازا موضع دشمن

* صفحه سوم درس: نفس راحتی کشید

قلمرو زبانی: کلاش: شکل کوتاه شده کلاشینکف / گردان: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است / کنده: تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است، هیزم / صدای انفجار تانک ها: تانک ها: وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / مرده فیل صد تومان (فعل است به قرینه لفظی حذف شده است) / دیزلی: موتور که در آن از گازوئیل به عنوان سوخت استفاده می شود / برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می توان

جهت شلیک توپ را تغییر داد/تیر بار:سلاح خودکار آتشین، سنگین تر و بزرگ تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می شود، مسلسل سنگین/صدای موتور دیزلی چند تانک : صدا:هسته ، موتور :مضاف الیه ، دیزلی : وابسته وابسته (صفت مضاف الیه) چند : وابسته وابسته، (صفت مضاف الیه) تانک : وابسته وابسته، (مضاف الیه مضاف الیه) /آرپی جی:نوعی سلاح ضد تانک که در زمان شلیک بر دوش می گذارند/هم آرپی جی (فعل "بفرستند" به قرینه لفظی محذوف است) درنگ کرد:ایستاد، مکث کرد/مقابله کند:رویاروی شود، جنگ بکند

قلمرو ادبی : گل کاشتن :کنایه از انجام کاری درخور ستایش یا برعکس، شاهکار کردن، کاری را بسیار عالی انجام دادن / ما را گرفتید :کنایه از اینکه دارید با ما شوخی می کنید یا ما را مسخره می کنید /سنگر گرفتن:کنایه از پناه گرفتن /نفر: مجازا نیروی جنگی / وهم گرفت : کنایه از خیالاتی شد، ترسید / به درد می خورد: کنایه از به کار می آید(عامیانه)/مردۀ فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن: ارسال المثل و کنایه؛ در هر حال سودمند است/دود هنوز هم از کُنده بلند می شود: ارسال المثل و کنایه؛ سالمندان از جوانان توانمندتر هستند/از دست داد: کنایه دچار فقدان چیزی شدن/همه را به خود آورد: کنایه از اینکه توجه همه را جلب کرد/ چشم هایش را تنگ کرد: کنایه از اینکه با دقت نگاه کرد/نفس گرفت: کنایه از اینکه تجدید قوا کرد

قلمرو فکری: مردۀ فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن: انسان های بزرگ و مهم همیشه مهم هستند و دارای عزّت و احترام (این مثل از آن رو پیدا شده است که فیل تا زنده است قیمتی است، وقتی هم بمیرد عاج هایش به بهای گران فروش می رود)

صفحه چهارم: او را به خود آورد. برگشت. از همان راهی که آمده بود. به سرعت می دوید.....

قلمرو زبانی : لباس های پلنگی و کلاه های کج: لباس هایی ویژه تکاوران /سکندری:حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛سکندری خوردن:حالت سکندری برای کسی پیش آمدن/ منتظر صدای گلوله : منتظر:هسته ، صدای :وابسته پسین :مضاف الیه ، گلوله :وابسته وابسته(مضاف الیه مضاف الیه) / صورت گوشت آلود: ترکیب وصفی/گوشت آلود:صفت / خوابانیدیمش :او را خوابانیدیم؛ ش:مفعول /بعد ::قید /بچرخانیدیمش :او را بچرخانیدیم؛ ش:مفعول /شما دوتا : شما مفعول /دوتا: بدل

قلمرو ادبی : چشم تنگ کردن :کنایه از نگاه دقیق / تا جایی که چشم کار می کرد:کنایه از تا دور دست ، دیدن دور ست / تناسب:اسیر، تیر، انفجار / به خود آوردن :کنایه از متوجه کردن / نفس گرفتن :کنایه از تجدید قوا / بالا در «دستور از بالا بوده»: مجاز از مقامات/ به خود آمد :کنایه از متوجه شد / یک طرف صورت گوشت آلودش گم شده بود: زخمی شده بود /رو به قبله خوابیدن :کنایه از درحال مرگ بودن

درک و دریافت :

۱ - شخصیت اصلی داستان چه کسی است؟ ویژگی های رفتاری او را مورد بررسی قرار دهید؟ ارمیا، وی شخصیتی منظم، آرام، کم حرف، خندرو، خوشرفتار، نترس داشت که برای آینده خود برنامه ریزی کرده بود و امیدوار بود.

۲ - با توجه به آیه شریفه و بیت زیر ، متن روان خوانی را تحلیل کنید:

- وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. (انفال / ۱۷)

- ز یزدان دان نه از ارکان ، که کوتاه دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد ، تو آن را از بنان بینی. سنایی
پاسخ : عامل همه موفقیت ها و پدیده های عالم ، خداوند است، علت اصلی تمام اتفاقات و تقدیرها، خداوند است و ما به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به این مقاصد هستیم.

خنده تو

درس هفدهم

« پابلو نرودا » در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می دهد. حیاتی که ما را از وابستگی های خویش می رهاند و به هستی دل نشینی پیوند می دهد که پاسخ رنج و شادی، عشق و هجران، وصال و حرمان انسان هاست. شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی، عشق و شادمانه زیستن است.

*** نان را از من بگیر ، اگر می خواهی ، / هوا را از من بگیر ، اما / خنده ات را نه**

قلمرو فکری : شاعر خطاب به معشوق خود میگوید: خوراک (روزی)، حیات و زندگی (همه نیازهای مادی و حیاتی) را از من بگیر اما عشقت و لبخندت را از من دریغ نکن. خنده و شادی تو برای من مهمترین و حیاتی ترین چیزهاست.

مفهوم : اهمیت و ارزش عشق و لبخند معشوق که به شاعر حیات و زندگی می بخشد و حتی از نان و هوا ضروری تر است.

*** گل سرخ را از من بگیر / سوسنی را که می کاری... / از پس نبردی سخت بازمی گردم / با چشمانی خسته / که دنیا را دیده است / بی هیچ دگرگونی / اما خنده ات که رها می شود / و پرواز کنان در آسمان مرا می جوید / تمامی درهای زندگی را به رویم می گشاید .**

قلمرو فکری : اهمیت لبخند و شادی معشوق که امید بخش است و همه مشکلات زندگی را رفع می -

نماید. شادی معشوق سبب می شود که شاعر از عدم تغییر شرایط جامعه و وضع کشورش (پس از آن همه مبارزه) ناامید و خسته نشود و این لبخند، انگیزهای برای تداوم مبارزاتش می شود.

اشاره به فعالیت های سیاسی و آزادی خواهانه شاعر دارد اما در « از سر نبردی سخت باز می گردم » مصراع اوج خستگی و پس از نبردی دشوار، باز لبخند و شادی معشوق برایش کارگشا و امیدبخش می شود. مفهوم: با شادی و لبخند معشوق، ناراحتی و خستگی عاشق پایان می یابد و این لبخند امیدبخش است.

*** عشق من ، خنده تو / در تاریک ترین لحظه ها می شکفت / و اگر دیدی ، به ناگاه و / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من ، / شمشیری است آخته ،**

قلمرو فکری : خنده معشوق نجات بخش، مفرح و زیباست و شاعر، اهل مبارزه و فداکاری در راه وطن است

اما در سخت ترین شرایط و در اوج خفقان و ناامیدی جامعه، حتی زمانی که شاعر یا عاشق در حال جان فشانی

است، لبخند و شادی معشوق به او توان و نیروی مبارزه می بخشد و او را در برابر دشمن آماده تر می کند. مفهوم: خنده معشوق امیدبخش است و توان مبارزه را در شاعر می افزاید و همچون سلاحی برای ادامه مبارزه است.

*** خنده تو ، در پاییز / در کناره دریا / موج کف آلوده اش را / باید بر فرازد / و در بهاران، عشق من، / خنده ات را می خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم / گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند.**

قلمرو فکری: در فصل پاییز که فصل دلتنگی و یاس و ناامیدی است، خنده تو باید شور و نشاط و شادابی بیافریند حتی خنده ات امواج کف آلوده دریا را به رقص در می آورد و در بهار نیز شادی بخش است و زیبایی و نشاط را با خود به ارمغان می آورد و منتظر آن هستم چنانکه منتظر گلهای بهاری هستم گلهای آبی و سرخ کشورم که مرا دعوت میکنند. گل آبی و گل سرخ کشورم اشاره ای به پرچم شیلی دارد که به رنگ های آبی، سرخ و سفید است.

مفهوم: ارزشمندی و شور آفرینی لبخند و شادی معشوق و تاثیر آن بر همه هستی حتی دریا و ایجاد پویایی و نشاط در همه فصل ها و زمانها (با اینکه شعر خطاب به معشوق است و در عشق او، اما ناخودآگاه شاعر به مواردی اشاره می کند که بیانگر مبارزات سیاسی و عشق او به وطن است).

*** بخند بر شب / بر روز ، بر ماه، / بخند بر پیچاپیچ خیابان های جزیره / اما آنگاه که چشم می گشایم و می بندم، / آنگاه که پاهایم می روند و باز می گردند،**

*** نان را ، هوا را، / روشنی را، بهار را / از من بگیر / اما خنده ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم.**

قلمرو فکری: شاعر خطاب به معشوق می گوید: لبخندت را نثار زمان کن، بر سرزمینت لبخند بزن. به او می گوید می توانی گذر زمان را، حرکتها، ماندن ها و رفتن ها (سفر و حضر) را از من بگیری؛ همه چیزهای حیاتی، زیبا، مفرح و روشنی بخش را از من بگیری اما خنده دلنشینت (شادی حقیقی) را هرگز از من دریغ مدار زیرا که بدون لبخند و شادی تو می میرم.

شاعر به این دلیل پیچاپیچ خیابانهای جزیره را به کار برده است که ساحل جنوب شیلی مجموعه ای پیچ در پیچ از خلیج های تنگ و شبه جزایر در هم پیچیده است. شاید معنای استعاری هم داشته باشد، استعاره از مشکلات وطن که لبخند و شادی معشوق آنها را مرتفع می سازد.

مفهوم: اهمیت لبخند و شادی معشوق و برتری آن بر همه چیز، حتی بر ضروریات و زیبایی های زندگی.

هوا را از من بگیر، خنده ات را! پابلو نرودا

*** دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران رسم و بدان سرزمین که خداوند! سرحد جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم.**

قلمرو زبانی: پدید آورده: ماضی نقلی (حذف است به قرینه معنوی) / مگر: قید استثنا / کران: کناره، ساحل / سرحد: مرز، کرانه / خلقت: آفرینش / روزی: قید / سرحد جهان خلقت: وابسته وابسته؛ خلقت: مضاف الیه مضاف الیه
قلمرو ادبی: دلم: مجاز از وجود / زیر پا گذاشتن: کنایه از دیدن و عبور کردن / بی‌کران: کنایه از پهناور / بال‌های باد: اضافه استعاری / بر بال‌های باد نشستن: کنایه از پرواز کردن / دریا: استعاره از جهان آفرینش / به پایان دریای بی-کران رسیدن: متناقض‌نما / بر بال‌های باد نشستن: کنایه از پرواز

قلمرو فکری: آرزو دارم که با باد همراه شوم و از هر چه که خداوند آفریده عبور کنم. شاید روزی به پایان این آفرینش بی‌انتها برسم و در سرزمینی که خداوند مرز جهان آفرینش قرار داده فرود بیایم. مفهوم: به منزل غایی و هدف نهایی زندگی دست یافتن

*** از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا به سرمنز غایی سفر خود برسند؛ اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن، راهی نیست.**

قلمرو زبانی: افلاک: آسمان‌ها / پیمودن: طی کردن / غایی: منسوب به غایت، نهایی / حد: اندازه / اکتفا کردن: بسنده کردن، کافی دانستن / جاودانی: دو تلفظی / این سفر دور و دراز: این وابسته پیشین صفت اشاره، سفر هسته، دور وابسته پسین صفت بیانی، دراز نقش تبعی از نوع معطوف (به صفت) / سرمنز غایی سفر خود: خود وابسته وابسته / ستارگان افلاک را: را حرف اضافه

قلمرو ادبی: راه هزاران ساله: کنایه از راه دراز / دل افلاک: استعاره و تشخیص / ستارگان راه هزار ساله می‌پیمایند: استعاره و تشخیص / منزل: استعاره از هدف

قلمرو فکری: از همین حالا در این سفر طولانی، ستارگان را با درخشش همیشگی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در آسمان‌ها طی می‌کنند تا به مقصد نهایی سفر خود برسند اما من به این بسنده نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. به آن جا می‌روم که ستارگان آسمان راهی به آن جا ندارند. مفهوم: به منزل غایی و هدف نهایی زندگی دست یافتن

*** در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد مسافر، بایست. با چنین شتاب به کجا می‌روی می‌گویم دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی حیاتی نفس نمی‌کشد.**

قلمرو زبانی: سرحد: مرز، کرانه / ذی حیات: دارای حیات، جاندار، زنده / مسافر: منادا / بایست: فعل امر / جاده خلوت: متمم قیدی / رهگذری: نهاد / نزدیک: مسند / می‌شود: فعل / رهگذری می‌پرسد: سه جزئی مفعولی / به کجا می‌روی: دو جزئی ناگذر / خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است: چهار جزئی با مفعول و مسند /

دیگر: قید / ذی حیاتی نفس نمی کشد: سه جزئی مفعولی / ۲ ترکیب وصفی: یک جاده خلوت (یک جاده ، جاده خلوت / ترکیبات اضافی: آخر دنیا، سر حد دنیای خلقت / روم: معادل بروم مضارع التزامی

قلمرو ادبی: نفس کشیدن: کنایه از زنده بودن / رهگذر: استعاره از وجدان / قدم گذاشتن: کنایه از رفتن

قلمرو فکری: اندیشه و خیال دور پرواز شاعر برای کشف حقیقت، بی کران بودن راه عشق

*** می گوید اوه، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی دانی که داری به عالمی بی پایان و بی حد و کران قدم می گذاری**

قلمرو زبانی: مگر: آیا / می گوید: مضارع اخباری / اوه: شبه جمله ، صوت بیانگر تعجب / بایست: فعل امر / هموار(مسند) مکن: فعل امر / مگر: قید استثناء / نمی دانی: مضارع اخباری / داری قدم می گذاری: مضارع مستمر / بیهوده رنج سفر را بر خویش هموار مکن: چهار جزئی با مفعول و مسند / داری به عالمی بی پایان و بی حد و کران قدم می گذاری: سه جزئی مفعولی.

قلمرو ادبی: رنج سفر را بر خود هموار کردن: کنایه از تحمل کردن سختی های سفر / قدم گذاشتن: کنایه از وارد شدن

*** ای فکر دور پرواز من؛ بالهای عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.**

قلمرو زبانی: آسا: مانند / فکر دور پرواز من: منادا / بالهای عقاب آسا: ترکیب وصفی / کشتی تند روی خیال من: منادا، دارای وابسته وابسته از نوع مضاف الیه مضاف الیه / عقاب آسا: وندی ، آسا پسوند شباهت و ادات تشبیه / تندرو: مرکب

قلمرو ادبی: ای فکر دور پرواز: تشخیص ، استعاره (فکر را مورد خطاب قرار داده) / دور پرواز: کنایه از ژرف و عمیق / تشبیه: بال های فکر: مشبه؛ عقاب: مشبه به؛ آسا: ادات تشبیه / ای کشتی: تشخیص ، استعاره مکنیه (کشتی مورد خطاب قرار گرفته) / اضافه تشبیهی: کشتی تندروی خیال من؛ خیال: مشبه؛ کشتی: مشبه به؛ تند رفتن: وجه شبه / کشتی، تندرو، لنگر انداز: مراعات النظیر / : مراعات النظیر: بال، عقاب، پرواز / لنگر انداختن: کنایه از توقف کردن.

مفهوم: رها کردن بلندپروازی و نیز محدودیت انسان از درک جهان بی پایان

یوهان کریستف فریدریش شیلر

عشق جاودانی

درس هجدهم

عشق جوانی: غزلواره ای از ویلیام شکسپیر متولد سال ۱۵۶۴ میلادی در کشور انگلستان و متوفی به سال ۱۶۱۶ که از مهمترین آثارش می توان به: اتللو، هملت، تاجر ونیزی، شب دوازدهم، تاجر ونیزی، مکبث اشاره نمود.

ویژگی های این غزلواره: تصویری از عشق در وجود آدمی و اینکه عشق آدمی را همچنان جوان نگه می دارد. در تأثیر عشق.

غزلواره: شعرهای کوتاهی هستند که از ۱۴ مصراع تشکیل شده که شاعر در ۸ مصراع اول موضوع اصلی خود را در آنها بیان می کند و در ۸ مصراع دوم به ارائه نظر و نتیجه گیری می پردازد. مضمون غزلواره بیشتر عاشقانه است.

*** آیا چیزی در مخیله آدمی می گنجد.... برای تو ترسیم نکرده باشد؟**

قلمرو فکری: هیچ چیزی نیست که در ذهن انسان بگنجد و قلم بتواند آن را بنویسد؛ ولی جان و روح صادق من، آن را برای تو ننوشته باشد و به تصویر نکشیده باشد (من عاشقم و همه توانم را به کار می گیرم تا بتوانم با قلم خود تخیلات خود را برای تو بیان کنم و آنچه را لازم است برایت بنویسم).
پیام: نهایت کوشش برای جلب رضایت معشوق

*** چه حرف تازه ای برای گفتن مانده است یا چه چیز.... یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟ قلمرو فکری:** سخن تازه ای برای گفتن نمانده است و چیز تازه ای برای نوشتن نیست و دیگر هیچ سخنی که بتواند عشق مرا و یا خوبیهای ارزشمند تو را، به تو نشان بدهد، نیست. (تمام گفتنی ها را در باب عشق برای تو بیان کرده ام). پیام: ناتوانی قلم در بیان عشق

*** هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم..... نام زیبای تو را تلاوت کردم.**

قلمرو فکری: هر روز با گفتن مکرر این ذکر (این سخن) که: «تو از آن منی و من از آن تو من،» عشق را از قدیم بودن خارج می کنم.، درست مثل نخستین بار نام زیبای تو را عاشقانه صدا می زنم.
پیام: عشق عاشق به معشوق همیشه تازه است / جاودانی بودن عشق

*** این گونه است که عشق جاودانی، همواره معشوق را جوان می بیند..... عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می گرداند.**

قلمرو فکری: عشق جاودان، در پی ظاهر نیست و عاشق همیشه معشوق را جوان می بیند. (عاشق زیبا بین است) / و توجهی به نواقص و عیبهای معشوق اهمیتی نمی دهد و در پی ظاهر نیست / بلکه معشوق همیشه عشق دیرینه را موضوع کتاب شعر خود قرار می دهد. (ازلی بودن عشق)

*** نخستین احساس عشق را در جایی می جوید... مرده نشانش بدهد.**

قلمرو فکری: عاشق اولین احساس عشق را در جایی می جوید که خود در آنجا متولد شده است و در طلب عشق قدیمی است، همانجایی که شاید حالا گذر زمان (سن تقویمی) و چهره ظاهرش، معشوق را پیر نشان بدهد. (عشق زندگی بخش است و هرگز نمی میرد).

غزلواره ها، شکسپیر

آخرین درس

روان خوانی

این نوشته برگرفته از کتاب قصه های دوشنبه اثر آلفونس دوده متولد سال ۱۸۴۰ میلادی در کشور فرانسه و متوفی به سال ۱۸۹۷ می باشد. که دکتر عبدالحسین زرین کوب (نویسنده پرتوانی معاصر که در سال ۱۳۷۸ خورشیدی وفات یافت) آن را به فارسی ترجمه کرده است. زاویه دید داستان: اول شخص مفرد (از زبان یک کودک دبستانی یا خود نویسنده) شخصیت داستان: کودکی دبستانی یا خود نویسنده پیام اصلی داستان: عشق به وطن و پاسداشت زبان ملی کشور که هویت آن کشور است.

* صفحه اول درس: وقتی از پیش خانه کدخدا می گذشتم،

قلمرو زبانی: زمان فعل ها در بند اول درس: دیر شده بود، نیاموخته بودم، گفته بود: ماضی بعید

گذشت، داشتم، بود، گرفتم، داشتند، کردم، پیش گرفتم: ماضی ساده

بگذارم، پیش گیرم (بگیرم): مضارع التزامی

مشغول می داشت: ماضی استمراری

خواهد پرسید: آینده

واقع گردم: مضارع التزامی (بگردم)

اعلان: آگهی / عتاب: سرزنش / بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد، جنگل / رعب انگیز: ترسناک / بیم: ترس / شرم: حیا، حُجَب / با لطف و نرمی گفت: با مهربانی گفت / درس دستور زبان: زبان وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / درس و بحث مدرسه: دو ترکیب اضافی: ترکیبات وصفی: آن روز یک کلمه، آن درس، این وسوسه

قلمرو ادبی: کنایه: برای ما چه خوابی دیده اند؟: چه نقشه شومی برای ما کشیده اند. / سرخویش گرفتن: دنبال کار خویش رفتن / استعاره و تشخیص: مرغان در بیشه زمزمه بکنند / چشم داشتن: کنایه از انتظار داشتن / دل به دریا زدم: خطر کردن، ریسک کردن / حس آمیزی: به نرمی گفت / مدرسه: مجازا زمان مدرسه / راه صحرا پیش گیرم: کنایه از به دشت و صحرا بروم

* صفحه دوم درس: لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که با زرس به مدرسه می آمد

قلمرو زبانی: فرو نشست: از بین رفت / تسکین یافت: آرام شد / ژنده: کهنه / آبهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می شود. / دل مرده: بسیار ناراحت / ستبر: گنده، ضخیم، کلفت / احوال: حالت ها / اعلان: آشکار کردن چیزی و با خبر ساختن مردم از آن

قلمرو ادبی: دل مرده: کنایه از ناراحت / استعاره: غرق حیرت (حیرت مانند دریایی است که در آن غرق می شوند) / حس آمیزی: صدای گرم، خاطرات تلخ / تشبیه: صفحه ضمیر

* صفحه سوم درس: و نیز به همین سبب بود که جماعتی از پیران دهکده و مردان محترم

قلمرو زبانی: متنّبّه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و پند گرفتن / اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن؛ اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به انجام دادن آن / در خور: شایسته، لایق / رسا: کامل، آشکار (رس «

بن مضارع « + ا » صفت فاعلی / رخصت : اجازه ، دستور / مغلوب : هم معنی مقهور : چیره شده ، شکست خورده / ملال انگیز : دل تنگ کننده ، اندوهبار

قلمرو ادبی: حس آمیزی: با نرمی می گفت / شیرین ترین، خاطرات تلخ / تشبیه : زبان مانند کلید است / تشبیه : کتاب ها ... در حکم دوستان کهن بودند

صفحه چهارم درس : خویش را در دست داشته باشد. آنگاه کتابی برداشت و به خواندن

قلمرو زبانی: کتابت : نوشتن ، تحریر ، خوشنویسی / تحریر : نوشتن / درفش : پرچم ، عَلم / غرس : نشان دادن و کاشتن درخت و گیاه / تناور : دارای پیکر بزرگ و قوی / معمّر : سالخورده ، پیر / غریب : شگفت انگیز ، عجیب / مهابت : بزرگی و شکوه / جلی : ویژگی خطّی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود

قلمرو ادبی: تناقض : کلید زندان خویش را در دست داشتن/ تشخیص : پیش خود اندیشه می کردم که « آیا اینها (کبوتران) را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟ » / تناقض : در عین خنده گریه سر کنیم / صدا در گلویش شکست : کنایه : بغض کرد و نتوانست حرف بزند

قصه های دوشنبه، آلفونس دوده

درک و دریافت :

- ۱ - این متن را با توجّه به زاویه دید و شخصیت پردازی بررسی کنید. زاویه دید : اول شخص و از زبان کودکی دبستانی
- ۲ - با توجّه به این که زبان فارسی، رمز هویت ملی است، برای پاسداشت آن چه راهکارهایی را پیشنهاد می دهید؟ اهمیت دادن به زبان ملی و آثار محققان زبان فارسی و ایجاد زمینه های مناسب فعالیتهای ادبی

نیایش

قالب شعر: مثنوی

سروده: وحشی بافقی شاعر قرن دهم هجری قمری اهل شهر بافق استان یزد.

نوع ادبی شعر: مناجات نامه / لحن بیان: مناجات

مهمترین اثر: فرهاد و شیرین که ناتمام ماند و بعدها وصال شیرازی آن را به اتمام رساند.

۱- الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

قلمرو زبانی : الهی: خدایا ، (منادا) / آتش افروز: آتش افروزنده « صفت فاعلی مرکب مرخم » / سینه آتش افروز : سینه ای سرشار از عشق / فعل (باشد) از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است. / بیت ۴ جمله

قلمرو ادبی : تناسب : سینه ، دل / مجاز : « سینه » مجاز از « وجود » / آتش : استعاره از عشق

قلمرو فکری: خدایا، وجودم را از آتش عشق شعله ور ساز؛ و در سینه ام «وجودم» دلی بده که سوزان باشد از آتش اشتیاق به تو. **مفهوم:** طلب کردن عاشقی، عشق بخشش الهی است

۲- هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست

قلمرو زبانی: را: حرف اضافه / سوز: شوق و اشتیاق / دل افسرده: دل بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال
قلمرو ادبی: س «واج آرای: تکرار صامت / / تکرار دل / تشخیص: دل افسرده (دل مانند انسانی افسرده است) / ایهام: افسرده: الف) بی حال ب) یخ زده و منجمد (با توجه به «سوز») / آب و گل: مجاز از وجود / جناس: دل، گل / کنایه: دل افسرده

قلمرو فکری: دلی که شور و اشتیاق به معبود نداشته باشد؛ دل نیست، مُرده است؛ دل بی بهره از معنویت، فقط شکل و ظاهری را از دل دارد. **مفهوم:** ارزش دل به عشق / عشق زندگی بخش است /

۳- کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد

قلمرو زبانی: کرامت کن: ببخش / درد پرورد: درد پرورده شده؛ درد آشنا، به وجود آورنده درد
قلمرو ادبی: تشخیص: درون درد آشنا باشد / دل: مجاز از وجود / تضاد: درون درد، برون درد
قلمرو فکری: خدایا، وجود عاشقی به من عنایت کن، که هر لحظه درد عشق در من زیادتیر شود و مرا عاشق تر سازد. **مفهوم:** درد عشق را طلبیدن

۴- به سوزی ده کلام را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی

قلمرو زبانی: روایی: شایستگی، رونق، اعتبار و ارزش / گدایی کند: مضارع التزامی / کل بیت دو جمله است
قلمرو ادبی: آتش، گرمی را از کلام من گدایی کند: تشخیص و اغراق / مجاز: «کلام» مجاز از «شعر»
قلمرو فکری: با سوز عشق سخنم را چنان گرم و پر اعتبار بساز که آتش در مقابل گرمای آن بسیار سرد به نظر آید. **مفهوم:** آتش عشق سوزنده تر از هر آتشی است.

۵- دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده

قلمرو زبانی: جبین: پیشانی / داغ نهادن: نشان دار کردن، عاشق کردن، اسیر کردن / نه: بگذار / دلم را بر جبین: بر جبین دلم («را» فک اضافه است) در مصراع دوم «را» به جای حرف اضافه به آمده
قلمرو ادبی: تشبیه: داغ عشق / داغ: ایهام تناسب ۱- نشان، که معنی آن در جمله حضور دارد ۲- گرما با آتش تناسب دارد / تشخیص: اینکه «دل جبین داشته باشد» / تناسب: داغ، آتشین / جناس: نه، ده / زبان: مجاز از سخن / حس آمیزی و کنایه: «بیانی آتشین» کنایه از سخن گرم و جذّاب
قلمرو فکری: خدایا، مرا فقط عاشق خودت گردان؛ و به سخنانم گرمی و گیرایی ببخش. **مفهوم:** عشق و گفتارم اثر گذار باشند. عشق و کلام پرسوز شاعر بخشش الهی است.

۶- ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی

قلمرو زبانی: پرتو: روشنایی
قلمرو ادبی: تشبیه: راه فکر / استعاره: لطف و رحمت تو مانند آتشی است که روشنایی می بخشد

قلمرو فکری: خدایا ، فکرم تاریک و بدون نور است ؛ من از لطف و رحمت تو انتظار نور و روشنایی دارم تا مرا کمک کند. **مفهوم:** اگر اندیشه انسان به خدا نپیوندد ، راه به جایی نمی برد

۷- اگر لطف تو نبود پرتو انداز کجا فکر و کجا گنجینه راز؟

قلمرو زبانی: پرتو انداز: روشنایی بخش / اگر : حرف ربط وابسته ساز / و: حرف ربط هم پایه ساز- واو مبیانت (بسیار از هم دور هستند « فکر هیچ گاه نمی تواند به راز پی ببرد) کل بیت ۳ جمله

قلمرو ادبی: پرتوانداز بودن لطف: استعارهٔ مکنیه (مشبه به، خورشید است و حذف شده) / فکر و گنجینه راز: مجاز از همه چیز، همه اندیشه ها و اسرار

قلمرو فکری: اگر لطف و رحمت تو به فکر و اندیشه روشنی و نور نبخشد ؛ فکر و اندیشه هیچگاه نمی تواند به رازهای خلقت پی ببرد.

مفهوم: بدون عنایت خدا ، فکر به اسرار الهی راه نمی یابد. / کارها فقط به لطف و عنایت خدا برآید

۸- به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می باید ، دگر هیچ

قلمرو زبانی: به : در / راه : راه عشق / پیچ در پیچ : سخت و دشوار / می باید : لازم است / را در مرا حرف اضافه بعد از « دگر هیچ » فعل به قرینه لفظی حذف شده: دگر هیچ نمی باید.

قلمرو ادبی: امید پیچ در پیچ: استعارهٔ مکنیه(امید به راهی تشبیه شده که پیچ در پیچ است.)/ / کنایه : پیچ در پیچ / جناس : پیچ ، هیچ

قلمرو فکری: خدایا دراین راه عشق پر از رنج و سختی ؛ من فقط به لطف و رحمت . عنایت تو امید دارم.

مفهوم: لطف خدا شرط لازم برای درک اسرار حق است.

وحشی بافقی

با آرزوی موفقیت و بهروزی